

دستگیری غیرقانونی در مجلس قانون گذاری

توحید آشوری، ارتداد و اعدام، بخش پنجم

تاریخچه احکام ارتداد و تکفیر در جمهوری اسلامی ایران - ۲



محسن کدیور

۱۹ اسفند ۱۴۰۳

قسمت اول: مراجع تقلید و حکم ارتداد (۱۱ خرداد ۱۴۰۳)

قسمت دوم، بخش اول: آشوری، انقلابی عدالت خواه (۳ مرداد ۱۴۰۳)

بخش دوم: توحید آشوری و خامنه‌ای (۲۸ مرداد ۱۴۰۳)

بخش سوم: من و آقای «خ» - روایت آشوری (۲۸ شهریور ۱۴۰۳)

بخش چهارم: توحید آشوری و منتقدانش (۱۵ آبان ۱۴۰۳)

چکیده بخش چهارم:

مهم‌ترین منتقدان توحید آشوری بهشتی، مطهری، مفتاح، سبحانی، مکارم شیرازی، و مصباح یزدی بوده، و تنها تکفیرگر او خزعلی.

منتقدان علی‌الغالب با آشوری جلسات متعددی گفتگو کرده‌اند. آشوری هیچ نقدی را نپذیرفته، و غالب منتقدانش را به اشرافی‌گری که مطابق تعریف وی معادل شرک بوده متهم کرده است.

انتقادات بهشتی در حاشیه انتقادی بر کتاب آشوری تفسیر به‌رأی و ترجمه‌های بی‌پایه آیات، فروکاهش اسلام به عدالت اجتماعی و اقتصادی، و غفلت از دیگر ابعاد اسلام بوده است.

آشوری حداقل پنج بار با مطهری دیدار داشته است. مطهری و مفتاح برای گفتگو با آشوری به قم می‌روند، اما آشوری در جلسه گفتگو حاضر نمی‌شود. در ایستگاه اتوبوس او را می‌بینند. می‌پرسند چرا نیامدی؟ گفت تا مطهری دست از اشرافی‌گری بردارد قابل صحبت نیست. برهان قاطع بر اشرافی‌گری آن‌ها هم تردیدشان با ماشین سواری بوده است!

اهم نقدهای منقول از مطهری: حرف‌های مارکسیستی در لفافه دین می‌زند و از مصادیق «مارکسیست اسلامی» است. امکان اتحاد ما با مارکسیست‌ها وجود ندارد. او نمی‌فهمد دارد چه می‌گوید. شنیده‌ام گروه‌های الحادی از حماقت او سوءاستفاده می‌کنند. از جلسه‌اش با مطهری گزارش دروغ به هوادارانش داده است.

مطهری، بهشتی و هم‌فکرانشان آن‌چه در توان داشتند در زمینه جدال احسن، گفتگوی علمی، اقامه دلیل و خیرخواهی نسبت به آشوری کوتاهی نکردند. آن‌که در این زمینه به‌شدت مقصر است، شخص آشوری است نه منتقدانش.

سبحانی و مکارم در پاسخ‌های جداگانه به نامه ناشر نوشتند: این کتاب یک اشکال دارد و آن این‌که سراپا اشکال

و برداشت غلط است.

اهم اشکالات مصباح یزدی: تفسیر مادی قرآن، بی‌اشکال دانستن ماتریالیسم فلسفی، تظاهر شدید به زهد، افترای جواز ازدواج دسته‌جمعی در خانه^۱ تیمی، انتقاد از دستگاه روحانیت سنتی و حتی شیخ انصاری. مصباح علی‌رغم نقد بسیار تند، آشوری را تکفیر نکرده است. در حکم دادگاه انقلاب هم نام مصباح نیامده است. خزعلی نیمه^۲ دوم سال ۱۳۵۵ آشوری را کمونیست اعلام کرد. آشوری با کمونیسم اقتصادی مشکلی نداشت، اما خود را کمونیست اعتقادی نمی‌دانسته است.

متأسفانه آشوری همه منتقدان خود را هم‌سنخ خزعلی معرفی کرده است. بازرگان در سال ۱۳۶۳ شریعتی و آشوری - که دین را وسیله‌ای برای تغییرات اجتماعی، سیاسی می‌دیدند - نقد کرده است.

عین صاد در ۱۳۶۹ سه نقد به آشوری دارد: مارکسیست‌زدگی، احساساتی بودن، و عدم تفکیک خطوط. از تاریخ عبرت بگیریم، تا نه کسی واقعاً تکفیر شود، و نه کسی هر انتقادی ولو حق را به تکفیر تعبیر کند و عملاً باب انتقاد را مسدود نماید.

این بخش با تأخیر منتشر می‌شود.^۱ دلیل تأخیر یکی اشتغالات دانشگاهی نویسنده بوده و دیگری صرف وقت برای گشودن چند گره در دو سال آخر حیات آشوری، از جمله منشأ افترای پرهزینه فرقانی بودن وی و کشیده شدن آن به روزنامه کیهان، افترای که در کتاب‌های منتشرشده توسط نهادهای امنیتی نظام به آن بال و پر داده شده است. هم‌چنین چگونگی ناپدیدشدن وی در صحن علنی مجلس شورای اسلامی در آبان ۱۳۵۹؛ بازداشتی که منجر به اعدام وی می‌شود. ابهامات دوران زندان و اعدام وی را به بخش بعد موکول می‌کنم. برای گشودن این گره‌ها با افراد فراوانی گفت‌وگو،^۲ و از روش تاریخ شفاهی مدد گرفته شد.

مطابق وعده قبلی قرار بود بخش پنجم دوران زندان و اعدام وی را هم در برگیرد و عنوان «اعدام آشوری، صاحب توحید» هم برای بخش پنجم انتخاب شده بود، اما طولانی شدن این بخش باعث شد آن را به دو قسمت تقسیم کنم، و مباحث زندان و اعدام وی به بخش ششم موکول شود، با همان عنوان قبلی. بخش پنجم گزارش احوال آشوری از بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۱ آبان ۱۳۵۹ است. از این بیست ماه، ده هفته آخر آن وی ساکن تهران بوده است و قبل از آن مقیم مشهد. از این دوران اطلاعات اندکی در دست است. مهم‌ترین وقایع آن دو بازداشت است، یکی در اردیبهشت ۵۸ و دیگری آبان ۵۹. این بخش با بازداشت دوم تمام می‌شود، و احوال زندان منجر به اعدام در بخش

^۱ بخش چهارم چهار ماه قبل (۱۵ آبان ۱۴۰۳) منتشر شد.

^۲ وظیفه خود می‌دانم از مطلعانی که در این بخش از اطلاعات آن‌ها استفاده کرده‌ام یا به نحوی به این تحقیق کمک کرده‌اند صمیمانه تشکر کنم، به ترتیب حروف الفبا: حمید آشوری، محمدابراهیم اصغرزاده، مرتضی الویری، عبدالعلی بازرگان، محمد توسلی، سعید حجاریان، علی حکمت، هادی خانیکی، فتح‌الله ربانی، احسان شریعتی، سوسن شریعتی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، کیوان صمیمی، مهدی طارمی سردانی، علی طهماسبی، فیض‌الله عرب‌سرخی، محمد عطریان‌فر، علیرضا علوی‌تبار، هادی غفاری، هادی قابل، امیر مجد، رجب‌علی مزروعی، عبدالمجید معادی‌خواه، محمدهادی مفتاح، و حسن یوسفی اشکوری. برخی نیز به دلیل وفور آزادی در کشور خواستند نامشان ذکر نشود. از آن‌ها هم متشکرم.

بعدی می آید.

هر دو بازداشت آشوری غیرقانونی بوده است. آشوری در شکایت نامه اش به رهبر جمهوری اسلامی از عدم حکومت قانون نالیده است. حکایت هم چنان باقی است، همان «یک کلمه» مستشارالدوله.^۳ اگر با افکار کسی مخالفیم، نمی توان در مقابله با او قانون را زیر پا گذاشت و خودسرانه او را بدون مجوز قانونی دستگیر کرد. این تحقیق از جنس «تاریخ اندیشه در ایران معاصر» است، که با دقت فراوان صورت گرفته است. مطالعه آن به روشن شدن برخی از ضعف های نهادهای جامعۀ ما کمک می کند. از تاریخ اندیشه می آموزیم که امور سیاسی در طول تاریخ به چه میزان در تکوین و تحقق امور دینی دخالت داشته اند و چگونه سیاست جامعۀ دین پوشیده است. غفلت از این نکته مهم به تحلیل های بی پایه، سطحی و گاه تجدیدنظرطلبانه در بنیادهای دین و مذهب می انجامد و متأسفانه انجامیده است.

خواننده با مطالعه این تحقیق، تفاوت نوشته های سرسری مسمی به تحقیق یا مکتوبات فرمایشی برای تحریف تاریخ را با یک تحقیق منصفانۀ روشمند درخواهد یافت. تحقیقی که البته وقت گیر است. اهل نظر با تذکر کاستی های این تحقیق بر نویسندۀ منت خواهند گذاشت. امیدوارم فرصت کنم بخش بعدی را زودتر منتشر کنم. این بخش شامل هفت بحث ضمن سه مبحث به این شرح است: از گذشته ها، افترای پرهزینه، و دستگیری غیرقانونی در مجلس قانون گذاری. عنوان بخش برگرفته از مبحث سوم است.

مبحث اول. از گذشته ها

بعد از انتشار بخش های سوم و چهارم این سلسله مقالات، به اطلاعات تازه یا توضیحات تکمیلی دست پیدا کردم. آن ها را در ضمن دو بحث به شرح زیر ارائه می کنم: آشوری به روایت چهار دوست، و توضیحات تکمیلی مختصر.

بحث اول. آشوری به روایت چهار دوست

در این بحث روایات امیر مجد، علی حکمت، هادی خانیکی، و مهدی طارمی سردانی از دوستشان حبیب الله آشوری ارائه می شود.

الف. روایت امیر مجد از توحید آشوری و خامنه ای: در «رسالۀ من و آقای خ» آشوری نوشته بود: «بر این مبنا مقداری [از کتاب توحید منتشر شده] را که پس از چندی نگاه کرده و مشخص ساخته بود (تا حدود ۱۲۰ صفحه) با هم – که در یک جلسه اش (باغ [جعفر] رضا زاده) [امیر] مجد و هادی شان [سید هادی خامنه ای] هم بود – مورد بحث قرار داده [...] با اینکه نیش می زدم و می گفتم این ها کجا، و دلایل انحرافی بودن کتاب کجا؟ (حالی که شما خود می دانید که اخص بودن دلیل از مدّعا یعنی چه).»^۴

^۳ رسالۀ یک کلمۀ میرزا یوسف مستشارالدوله (۱۲۷۴-۱۲۰۲ ش) دیپلمات دورۀ ناصری. به نظر وی مهم ترین دلیل عدم پیشرفت ایران یک کلمه است: قانون. قانونی که در برابر آن شاه و گدا یکسان باشند. این رساله از جمله نخستین تلاش های منجر به جنبش مشروطه بوده است. مستشارالدوله در سال ۱۲۷۰ ش به دلیل انتقاد از وضع موجود به فرمان ناصرالدین شاه قاجار زندانی، اموالش مصادره و خانه اش غارت می شود و در سال ۱۲۷۴ ش در زندان درگذشت.

^۴ بخش سوم: من و آقای «خ» - روایت آشوری (۲۸ شهریور ۱۴۰۳)

امیر مجد (متولد ۱۳۲۴ در زابل) از طلاب مبارز مشهد در دهه های چهل و پنجاه بوده و در زمره نزدیک ترین اطرافیان خامنه ای محسوب می شده است. در اسناد ساواک مکرراً از او یاد شده است.^۵ به دنبال امیر مجد بودم تا در مورد جزئیات قضیه فوق و دیگر خاطراتش با آشوری از او جویا شوم. به کمک حمید آشوری توانستم با او گفتگو کنم. آنچه از این قضیه به خاطر داشت این بود: «بعد از انتشار کتاب توحید آشوری، بین آقایان [سید علی] خامنه ای و [حبیب الله] آشوری در مورد برداشت از قرآن و اسلام (نه مالکیت معنوی کتاب!) اختلاف بود. بهار سال ۱۳۵۷ طرفین مرا به عنوان حکم انتخاب کردند. در باغ جعفر رضازاده جمع شدیم و بعد از شنیدن سخنان طرفین، من حق را به آشوری دادم.»^۶ او به خاطر نیاورد که در آن جلسه سید هادی خامنه ای حضور داشته است. درباره دیگر امور مرا به زندگی نامه خودنوشتش که در سال ۱۳۷۶ نوشته و هنوز منتشر نشده است^۷ ارجاع داد. در زندگی نامه مذکور به قضیه فوق اشاره ای نشده بود. نکات ذیل در ارتباط با موضوع این تحقیق از آن قابل نقل است:

قبل از انقلاب «بار اصلی مبارزه در استان خراسان در آغاز و در بین روحانیت بر دوش عده ای محدود از طلاب جوان بود: آقایان [محمدباقر] فرزانه (رئیس دانشگاه رضوی در مشهد)، [سید رضا] کامیاب (شهید گردید)، [سید عباس] موسوی قوچانی (شهید گردید)، [علی اصغر] صادقی کاشمیری (رئیس دفتر آقای [عباس واعظ] طبسی)، [حسن] صادقی گنابادی (امام جمعه گناباد)، [علی] عجم [گنابادی] (نماینده امام در هیأت هفت نفره واگذاری زمین)، حبیب الله آشوری (پس از پیروزی انقلاب به اتهام انحراف فکری اعدام گردید)، [سید مصباح] عاملی (رئیس نهضت سوادآموزی استان خراسان)، [غلامرضا] اسدی (اخیراً رئیس بازرسی استان قدس)، هاشمی (نماینده امام در جهاد سازندگی استان [خراسان]، داودی، و من [امیر مجد]. در رأس این جمع آیت الله [سید علی] خامنه ای، آقای [عباس واعظ] طبسی، آقای [محمد رضا] محامی، و شهید [سید عبدالکریم] هاشمی نژاد قرار داشتند. نقش این جمع در آن مرحله از تاریخ (علاوه بر دروس حوزوی) اقامه نماز جماعت در سنگر مسجد، سخنرانی، تدریس، تفسیر نوین و برداشت های جدید و سنت شکن آیات و روایات، تشکیل کلاس های آشکار و پنهان آموزشی مبارزاتی، تکثیر و پخش اعلامیه و به عبارتی تهییج افکار عمومی علیه نظام و جنگ و گریز با ساواک بود. بزرگ ترین پایگاه تبلیغاتی و مبارزاتی در مشهد مسجد کرامت واقع در چهارراه مشهد و مسجد امام حسن در خیابان دانش بود که جمعیت های عظیمی از قشر جوان و تحصیل کرده و بازاریان مبارز و غیره در آن جا گرد آمده و تبدیل به کانونی آتش فشان علیه رژیم گردیده بود.»^۸

مجد در سال ۱۳۵۱ همراه با محمدرضا محامی «نماینده مالی امام [خمينی] در استان خراسان و یکی از چهار نفر فوق الذکر هسته مرکزی مبارزه» همراه با حدود سی نفر توسط ساواک دستگیر و زندانی می شود. «آخرین نفری بودم که پرونده دستگیری ها به وسیله او ختم گردید.» «از جمله اتفاقات شگفت انگیزی که پس از انقلاب در رابطه با این جمع رخ داد، یکی اعدام حبیب الله آشوری و دیگری قربانی شدن آقای [محمد رضا] محامی (که خود

^۵ بنگرید به بخش اول: آشوری، انقلابی عدالت خواه (۳ مرداد ۱۴۰۳)

^۶ گفتگوی نگارنده با امیر مجد که با اجازه وی منتشر می شود.

^۷ جزوه دستنویس «زندگی من» به قلم امیر مجد، مورخ ۴ خرداد ۱۳۷۶، هفتاد صفحه.

^۸ مجد، زندگی من، ص ۱۰-۸.

یکی از پیشتازان قبل از انقلاب در استان خراسان بود) می باشد.» او سپس به اختصار قضیه دوم را شرح می دهد^۹ که پرداختن به آن به مجال دیگر موکول است.

«در تقسیم کاری که پیش آمد، هفته ای شش روز از هفته را آقای خامنه ای در مسجد کرامت اقامه نماز و برنامه اجرا می کرد، و همین مدت اقامه نماز و اجرای برنامه ها و سخنرانی و غیره در مسجد امام حسن به عهده من بود و شب های شنبه جایمان عوض می گردید، تا قبل از دستگیری و زندانی [شدن] آقای خامنه ای توسط ساواک در سال ۵۳ این برنامه ها ادامه داشت و پس از آن مسئولیت های مستقیم ایشان در رابطه با اقامه نماز جماعت و سخنرانی و ادامه برنامه ها در مسجد امام حسن به گردن من افتاد. در طول مدت اجرای برنامه توسط من و سایر همزمان، چندین بار از سوی ساواک احضار و به من هشدار داده می شد، اما هر باره این هشدارها را به بازیچه گرفته و با تغییر تاکتیک ها و مکان های فعالیت، روز به روز دامنه فعالیت های مبارزاتی وسیع تر می گشت، تا بالاخره پس از قایم موشک بازی کردن های زیاد، در سال ۵۳ مجدداً دستگیر و با احتساب بار اول، مجموعاً به سه سال محکوم و تا پایان مدت محکومیت در بند یک زندان وکیل آباد (در آن زمان مخصوص زندانیان سیاسی بود) به همراه چندین نفر از روحانیون از جمله آقایان طبسی، هاشمی نژاد، موسوی قوچانی و غیره در همان جا زندانی بودم.»^{۱۰} در معرفی شرایط زندان: «کمون مجاهدین (که پس انقلاب منافقین نام گرفت) قبل از انقلاب دارای رابطه حسنه و مبارزاتی با روحانیت از جمله آقایان خامنه ای، طبسی و هاشمی نژاد و سایرین بود.»^{۱۱}

امیر مجد از جمله به دلیل «علاقه مندی و داشتن احساسات عاطفی شدید نسبت به آقای خامنه ای (که علاوه بر سمت استادی، حق پدری نیز به گردن من داشت)» عازم تهران و بسیاری از فعالیت های اجرایی را (در آغاز در ستاد مشترک ارتش و زیر نظر آقای خامنه ای تحت عناوین زیر آغاز و تا سال حدود ۶۰ در پست های مختلف انجام وظیفه نموده ام: ۱. عضویت عملی در کمیسیون پنج نفری که مسئولیت تعیین سرنوشت ارتش را به عهده داشت. اعضای کمیسیون آقای خامنه ای (نماینده امام در وزارت دفاع)، شهید دکتر [مصطفی] چمران (وزیر دفاع)، مهندس [مهدی] بازرگان، سرهنگ [محمد] سلیمی و من. ۲. معاونت امور انقلاب در شهربانی و ژاندارمری کل کشور، ۳. ریاست بسیج کل کشور یا سرپرست سازمان بسیج مستضعفین (که معادل معاونت ریاست جمهور بوده) قبل از ادغام در سپاه پاسداران: پس از سخنرانی معروف امام در رابطه با بسیج نیروها و تشکیل ارتش بیست میلیونی مسئولیت اجرای آن به من واگذار گردید.»^{۱۲} مجد بعد از یک سخنرانی در سمنان در سال ۱۳۶۰ دستگیر و دو بار زندانی و شکنجه می شود. او بعد از آزادی از زندان دوم در سال ۱۳۶۱ گوشه نشین می شود.^{۱۳} آنچه در خاطرات

^۹ مجد، زندگی من، ص ۱۰.

^{۱۰} مجد، زندگی من، ص ۱۱-۱۲.

^{۱۱} مجد، زندگی من، ص ۱۳.

^{۱۲} مجد، زندگی من، ص ۲۲-۱۷ با تلخیص.

^{۱۳} تفصیل مشکلاتی که برای مجد اتفاق افتاده در زندگی نامه تشریح شده است. به دلیل عدم ارتباط با موضوع تحقیق از اشاره به آن صرف نظر می شود.

قبل از انقلاب خامنه‌ای آمده است مؤید روایت فوق‌المرجع است.^{۱۴}

نتیجه: امیر مجد از سال ۱۳۴۹ تا اوایل سال ۱۳۶۰ از نزدیک‌ترین یاران و معتمد خامنه‌ای بوده است. او در سال ۱۳۵۳ تا پیروزی انقلاب نایب خامنه‌ای در منبر و محراب محسوب می‌شده است. به توصیف وی، نقش جمع‌ایشان که خامنه‌ای در حلقه مرکزی و آشوری یکی از اعضای حلقه ثانوی آن بوده «تفسیر نوین و برداشت‌های جدید و سنت‌شکن آیات و روایات» بوده است. او در بهار ۱۳۵۷ بعد از انتشار توحید آشوری، حکم بین خامنه‌ای و آشوری در مورد اختلافاتشان در مورد برداشت از قرآن و اسلام (نه مالکیت معنوی کتاب!) بوده است. او حق را به آشوری داده است. به عبارت دیگر، در آن تاریخ تفکر آشوری نزد معتمد و نایب خامنه‌ای انحرافی محسوب نمی‌شده است. متأسفانه از جزئیات گفتگوی خامنه‌ای و آشوری در باغ رضازاده و چارچوب فکری مجد اطلاعی ندارم. حداقل می‌توان گفت در بهار ۱۳۵۷ بین تفکر خامنه‌ای و توحید آشوری تفاوت چندانی نبوده است، و این مؤید نتایج این تحقیق است. مجد که در سال ۱۳۵۱ با آشوری هم‌بند بوده «اعدام حبیب‌الله آشوری به اتهام انحراف فکری را از جمله اتفاقات شگفت‌انگیز پس از انقلاب» ذکر می‌کند.

ب. علی حکمت (متولد ۱۳۲۹ گناباد)^{۱۵}: «حوالی سال ۱۳۴۲ در مشهد با آشوری به عنوان یک طلبه هم‌شهری از نزدیک آشنا شدم. او را از بچگی می‌شناختم. بسیار با پشتکار، خوش‌حافظه، و روشنفکر بود. انگلیسی را اگرچه حرف نمی‌زد، اما می‌فهمید. با عربی مدرن آشنا بود. در سال ۱۳۵۳ به آلمان رفتم. سر و صدای کتاب توحیدش را شنیدم. حوالی سال‌های ۵۵-۵۶ فخرالدین حجازی [۱۳۸۶-۱۳۰۸] به هامبورگ آمد، «توحید و ابعاد گوناگون آن» فرقان را آورده بود! آشوری خودش کتاب «توحید»ش را بعد از چاپ برایم به آلمان فرستاد و خواست نظرم را برایش بفرستم. در هشت صفحه نظرم را نوشتم و فرستادم. از جمله درباره «والعصر» به قانون فشار ترجمه و تفسیر کرده بود، نوشتم که دنبال کردن راه طنطاوی^{۱۶} در تطبیق قرآن بر علوم روز درست نیست. اوایل اسفند ۵۷ به ایران برگشتم. مکرر با آشوری جلسه داشتم. داشت «الدعوة إلى الإسلام»^{۱۷} را به فارسی ترجمه می‌کرد. گفت می‌خواهم «فی ظلال القرآن» سید قطب [۱۹۶۶-۱۹۰۶] را هم به فارسی ترجمه کنم. گفتم احمد آرام [۱۲۸۱-۱۳۷۷] ترجمه کرده است. گفت ترجمه او ترجمه مختصری از فی ظلال است نه ترجمه کامل. یادم نیست

^{۱۴} هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم: زندگی‌نامه آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱. در سال ۱۳۵۳ در مسجد امام حسن مشهد او قبل از خامنه‌ای برای شرکت‌کنندگان سخن می‌گفته (ص ۵۱۱). بعد از دستگیری خامنه‌ای او در همان مسجد اقامه جماعت و سخنرانی کرده است. (ص ۵۳۰-۵۲۹). علاوه بر آن: در زمان تبعید خامنه‌ای به ایران‌شهر، مجد به دیدار او رفته و اعلامیه مورخ فروردین ۱۳۵۷ او خطاب به محمد صدوقی را به سفارش خامنه‌ای به مشهد می‌برد تا برای تکثیر و توزیع در اختیار عباس واعظ طبسی و محمدرضا محامی بگذارد. (ص ۵۸۷)

^{۱۵} دستیار محمد مجتهد شبستری و سید محمد خاتمی در مرکز اسلامی هامبورگ، و سردبیر روزنامه خرداد، (تاریخ تولد در شناسنامه ۱۳۳۱).

^{۱۶} طنطاوی جوهری، (۱۹۴۰-۱۸۲۶) صاحب‌الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، تفسیری بر مبنای علوم تجربی.

^{۱۷} سر توماس واکر آرنولد (۱۹۳۹-۱۸۶۴) مستشرق بریتانیایی، «تبلیغ اسلام: تاریخ تبلیغ ایمان مسلمان» (۱۸۹۶) به انگلیسی، ترجمه عربی: «الدعوة إلى الإسلام: بحث فی تاریخ نشر العقیده الإسلامیة» توسط حسن ابراهیم حسن، عبدالمجید عابدین و اسماعیل النحرای (قاهره: ۱۹۴۷)، آشوری نه فصل اول آن را با عنوان «علل گسترش اسلام» از عربی به فارسی ترجمه کرد (تهران: انتشارات سلمان، مرداد ۱۳۵۷). بنگرید به بخش اول: آشوری، انقلابی عدالت‌خواه (۳ مرداد ۱۴۰۳).

با همکاری یا تحت نظر آقای خامنه‌ای می‌خواست چنین کند.^{۱۸}

بسیار آدم متعبد و متشرعی بود. افکارش در امور سیاسی و اقتصادی تند و رادیکال بود. می‌خواست این امور را از قرآن و سنت استخراج کند. فرد سالمی بود. باسواد بود و مخالف آخوندیسم و دکانداری به‌نام دین. ساده‌زیست بود. با حق‌التألیف کتاب‌هایش با قناعت زندگی می‌کرد. کتاب توحیدش مکرر تجدید چاپ شد. کار فکری می‌کرد. به او می‌گفتم تو پیرو ابوذر و من پیرو سلمان! تا آن‌جا که من اطلاع دارم عضو هیچ دسته و گروهی نبود و ارتباط ارگانیکی با مجاهدین خلق نداشت. آرمان‌گرای رادیکال افراطی، اما محبوب بود.^{۱۹}

ج. هادی خانیکی (متولد ۱۳۳۰، روستای خانیک گناباد)^{۲۰}: «حبیب‌الله آشوری همشهری من و از روحانیون انقلابی دهه پنجاه بود. او را به سبب همین فعالیت‌هایش در مشهد می‌شناختم. یک بار هم در سال ۱۳۵۴ به خانه او رفتم. بسیار ساده‌زیست بود و اندیشه‌های دینی‌اش به نحو آشکاری متأثر از مارکسیسم بود. عقیده او در این زمینه راسخ بود و نقد را چندان برنمی‌تابید. تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین را بیشتر امری فکری می‌دانست و از جنبه‌های دیگر این تغییر به سادگی عبور می‌کرد. مبنای باورش این بود که اگر خدا به مارکسیسم اضافه شود می‌شود اسلام، و اگر خدا از اسلام کم شود می‌شود مارکسیسم. این چیزی بود که من آن را نمی‌پذیرفتم. منتقد اشرافیت بود و با همین ملاک، دیگر روحانیون را می‌سنجید. برای امور دینی پول نمی‌گرفت. زندگی‌اش را با اجاره یک طبقه خانه‌اش به زوار می‌گذراند. وقتی هم در امرار معاش کم می‌آورد، عملگی می‌کرد. از نظر مبارزاتی اگرچه با مجاهدین و فدائیان و گروه‌های معتقد به مبارزه مسلحانه هم‌سو و هم‌نظر بود، اما ارتباط تشکیلاتی با این گروه‌ها نداشت. این مسئله را همه کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، می‌دانستند. آقای خامنه‌ای هم در جاهای مختلف از این که او عضو فرقان نبوده، صحبت کرده بودند. ایشان می‌گفت اگر او می‌خواست عضو گروهی شود، عضو گروه بزرگ‌تری می‌شد. خود من هم حوالی زمستان ۱۳۵۶ اگرچه مخفی بودم، به ملاقات با آقای خامنه‌ای رفتم. در این ملاقات که دو سه ساعتی طول کشید، قصد من بیان وضعیت اعضای مذهبی سازمان و گفت‌وگو در باب شیوه‌های مختلف مبارزه در آن ایام بود. نظر ایشان این بود که هیچ شیوه مبارزاتی اعم از مسلحانه یا سیاسی نباید دیگری را تضعیف کند. در این میان، صحبت از کتاب توحید و ابعاد گوناگون آن شد که تازه منتشر شده بود و منتسب به گروه فرقان بود. از من پرسیدند آیا نویسنده را می‌شناسم؟ گفتم آن را [اکبر] گودرزی نوشته است. بحث به کتاب توحید آشوری نیز رسید که ایشان به تندی به این اثر انتقاد کردند.»^{۲۱}

^{۱۸} احمد آرام ترجمه شش جلد تفسیر سید قطب را با عنوان در سایه قرآن (تهران: نشر علمی، ۱۳۳۵-۱۳۳۴) منتشر کرد. این ترجمه با انتقاداتی مواجه شد. ترجمه جلد اول تفسیر فی ظلال القرآن (سوره حمد، سوره بقره تا آیه ۱۸۲)، ترجمه سید علی خامنه‌ای، تصحیح حسن نیری، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۶۲؛ چاپ دوم: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (دفتر حفظ و نشر آثار مقام رهبری)، ۱۳۹۸. از آشوری ترجمه فی ظلال القرآن در دست نیست.

^{۱۹} علی حکمت در گفتگو با نگارنده، که با اجازه وی منتشر می‌شود. سه قسمت دیگر این خاطرات در بحث‌های چهارم و هفتم این بخش و نیز بخش بعدی خواهد آمد.

^{۲۰} کنشگر مدنی و سیاسی، محقق و استاد ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی. سلامتی کامل او و همسرش را از خدای بزرگ خواستارم.

^{۲۱} هادی خانیکی در گفتگو با نگارنده که با اجازه وی منتشر می‌شود.

د. مهدی (محمد) طارمی سردانی^{۲۲} (متولد ۱۳۲۱): با آشوری دوست بودم. آدمی نجیب، باهوش، مرتاض، و قانع بود. معلومات عمیقی نداشت. شعارهای تند چپی می داد. فهمش از توحید عدالت خواهانه بود. اهل تحقیق و تفحص فقهی، و بحث علمی و نظری نبود. دنیاگیز بود و از دین ریاضت و سختی فهمیده بود. به زن و بچه هایش سختی می داد. با پشتیبانی آقای خامنه ای کتابش [توحید] مطرح شد.^{۲۳}

بحث دوم. توضیحات تکمیلی مختصر

این بحث شامل سه نکته تکمیلی مختصر به شرح زیر است: آشوری و مسجد قبا، سخنان بازرگان در چهلم شریعتی در مشهد، و آشوری در اسناد ساواک شریعتی.

الف. آشوری و مسجد قبا

در بخش قبل، علی دوانی از مرتضی مطهری نقل کرده بود: «[حبیب الله آشوری] چند وقت پیش هم در مسجد قبا بعد از نماز آقای [محمد] مفتاح منبر می رفت.» محمدهادی مفتاح (متولد ۱۳۴۶) می گوید: «به نظر می رسد نقل [علی] دوانی درباره سخنانی آشوری در مسجد قبا صحیح نباشد. برادرم محمدصادق مفتاح (متولد ۱۳۳۷) که در آن زمان مسئول کتابخانه مسجد قبا بوده است، می گوید: پدرم در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ در طبقه بالای کتابخانه که اتاق پدرم بود چند باری با حبیب الله آشوری ملاقات داشت. نمی دانم چه می گفتند. اما اطمینان دارم که [حبیب الله] آشوری هرگز در مسجد قبا سخنرانی نکرد و هرگز در این مسجد منبر نرفت.»^{۲۴}

محمد مفتاح از منتقدان شناخته شده آشوری بوده، طبیعی است که چند بار با او در دفتر خود در مسجد قبا گفت و گوی انتقادی کرده باشد، اما این که آشوری در مسجد قبا منبر رفته یا سخنرانی کرده باشد^{۲۵} خبر واحد دوانی از مطهری است که فرزندان مفتاح صریحاً و قویاً تکذیب می کنند. هم چنان که در بخش قبل مستنداً گذشت، متأسفانه نقل دوانی در این زمینه فاقد دقت است و کاستی های فراوان دارد.

^{۲۲} طارمی سردانی، دکترای شرق شناسی از دانشگاه بوخوم آلمان (۱۹۷۹)، مترجم جلد چهارم کتاب مهم «کلام و جامعه در سده های دوم و سوم هجری، تاریخ اندیشه دینی در صدر اسلام»، نوشته یوزف فان اس از زبان آلمانی (قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۴۰۳)، و نویسنده مدخل های مستشرقین در «دانشنامه جهان اسلام» از جمله فان اس، کوستاو فلوگل، و رودی بارت.

^{۲۳} مهدی طارمی سردانی در گفتگو با نگارنده، که با اجازه وی منتشر می شود. دو قسمت دیگر این خاطرات در بحث هفتم و بخش بعدی خواهد آمد.

^{۲۴} محمدهادی مفتاح در گفتگو با نگارنده که با اجازه وی منتشر می شود.

^{۲۵} «شهید مفتاح در برهه ای از زمان [اکبر] گودرزی را در کتابخانه مسجد قبا مستقر کرده بود و برای مجالس ختم به منبر می فرستاد تا کمک مالی برایش باشد، ولی از همان جا علیه شهید مفتاح سخنرانی می کرد و به همین دلیل از مسجد بیرونش کردند و کینه به دل گرفت.» رسول جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) سال های ۱۳۵۷-۱۳۲۰، چاپ ۱۸، تهران: نشر علم، ۱۳۹۶، ص ۹۳۲ به نقل از یک کامنت؛ «محمد مفتاح:» من دیدم این شخص [اکبر گودرزی] خیلی آدم منطقی و درستی نیست و وقتی رفت به حاجی طرخانی هم گفتم که به نظر من این آدم درستی نیست و شما به او مساعدت مالی نکنید، بعد هم که تفسیرها و کتاب هایش درآمد. " ... این مطلب که آن ها [افرقانی ها] می آمدند و در مسجد قبا کلاس تشکیل می دادند، مطلب صحیحی نیست و متأسفانه می بینم که چند جا هم به اشتباه نقل شده است.» (فرقان و ریشه های شهادت آیت الله مفتاح در گفتگوی یادآور با دکتر محمدمهدی مفتاح، می گفت بعد از شهید مطهری نوبت من است، فصل نامه یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شمار ۸-۶)

ب. سخنان بازرگان در چهلم شریعتی در مشهد

در بخش قبل، روایت عبدالمجید معادی خواه و محمد مهدی جعفری از سخنرانی کوتاه مهدی بازرگان در مراسم چهلم علی شریعتی را نقل کردم.^{۲۶} به نقل معادی خواه، حبیب الله آشوری از آن سخنرانی به خشم آمده بود و با تعبیرهای بسیار تند و گزنده‌ای از آن یاد می کرد.^{۲۷} نوشته بودم: «زمان مراسم چهلم شریعتی در مشهد باید مرداد ۱۳۵۶ بوده باشد. متأسفانه به فایل صوتی یا متن پیاده شده^{۲۸} سخنان مهدی بازرگان در این مراسم دسترسی حاصل نشد. در مجموعه آثار وی هم این سخنان درج نشده است». بالأخره تاریخ دقیق این سخنرانی در اسناد ساواک علی شریعتی به دست آمد.

چهلم دکتر علی شریعتی در تاریخ‌های چهارشنبه ۵ مرداد ۱۳۵۶ در خیابان تهران شهر مشهد و پنجشنبه ۶ مرداد در منزل پدرش محمد تقی شریعتی برگزار شده و مهندس مهدی بازرگان در هر دو جلسه سخنرانی کرده است؛ در جلسه اول به طور مختصر و در جلسه دوم به طور مفصل حدود یک ساعت. جلسه اول به دلیل مشکلات امنیتی پنهانی برگزار شده است.^{۲۸} آنچه در گزارش معادی خواه و جعفری آمده مربوط به جلسه اول است که در حوض خانه زیرزمین منزل امیرپور برگزار شده بود. خبرچینان ساواک از جزئیات این جلسه مطلع نشده‌اند و صرفاً برگزاری آن را چند روز بعد از وقوع خبر داده‌اند. آنچه در اسناد ساواک آمده غالباً مربوط به جلسه دوم است.

مرضیه (مینو) مرتاضی لنگرودی (ظاهراً متولد ۱۳۳۰) که خود به همراه همسرش حبیب الله پیمان (متولد ۱۳۱۴) در این جلسه شرکت داشته است، گفته: «ما تعداد زیادی بودیم که آقای احمد علی بابایی بلیط برای ما گرفت و ما برای مراسم چهلم دکتر شریعتی به مشهد رفتیم. ظهر - فکر می کنم - منزل آقای حکیم زاده ناهار خوردیم. [علی] اصغر صدر حاج سید جواد، [مهدی] بازرگان، [حبیب الله] پیمان و [احمد] علی بابایی بعد از ناهار جلسه گذاشتند، مهندس بازرگان صحبت کردند و گفت: [علی] شریعتی را این قدر بزرگ نکنید. این قدر نگویید علی بزرگه. بگویید علی کوچکه. البته قصد تحقیر نداشت. مقصودش این بود که از او بت نسازید. خوب برای ما شریعتی خیلی بزرگ شده بود. به طوری که حتی بچه‌های انقلابی با لهجه مشهدی حرف می زدند. این بعد از اطلاعیه مشترک بازرگان و [مرتضی] مطهری بود.^{۲۹} موقعی که اطلاعیه زردی در خانه ما انداخته بودند که گروه فرقان منتشر کرده بود و برخورد با مخالفان شریعتی را مطرح کرده بود.^{۳۰} بازرگان می گفت وقتی بتش کنید نمی توانید

^{۲۶} عبدالمجید معادی خواه، جام شکسته، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۰.

^{۲۷} بخش چهارم: توحید آشوری و منتقدانش (۱۵ آبان ۱۴۰۳)

^{۲۸} شریعتی به روایت اسناد ساواک، به کوشش علی کردی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۲-۲۸۱، ۲۹۲ و ۲۹۴-۲۹۵. در این جلسات علاوه بر مهدی بازرگان، سید علی اصغر صدر حاج سید جواد، اسلام کاظمیه، سید غلام رضا سعیدی، محمد شانه چی، محمد مهدی جعفری (که به اشتباه در اسناد ساواک محمد تقی جعفری ذکر شده) از تهران آمده بودند.

^{۲۹} متن اعلامیه استاد شهید و مرتضی مطهری و مهندس بازرگان درباره کتب دکتر علی شریعتی، ۲۳ آذر ۱۳۵۶، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲: اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، تلگراف‌ها، و نامه‌های علمای اعلام شهری مختلف ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۷-۲۱۶؛ و سیری در زندگی استاد مطهری، تهران: صدرا، چاپ ۱۸، ۱۳۷۷، ص ۲۱۸-۲۱۶.

^{۳۰} مراد اعلامیه مورخ تیر ۱۳۵۶ با عنوان «فاجعه مرگبار شهادت دکتر شریعتی» است که بدون امضا و بدون انتساب به گروه فرقان در حقیقت از سوی اکبر گودرزی پخش شد و بعداً در «سالنامه یک فرقان»، [اسفند ۱۳۵۷]، ص ۵-۱ درج شد. اشاره به این عبارت در اواخر این اعلامیه

او را نقد کنید. وقتی صحبت بازرگان تمام شد، من با شوری که داشتم و آن وقت که دکتر شریعتی خیلی معصومانه از دنیا رفته بود، به بازرگان گفتم که پس رسالت روشنفکر چه می شود؟ اگر بناست روشنفکر چند سال بعد را ببیند ما باید چه کنیم؟ چرا ما باید آقای شریعتی را این جور کنیم؟ که اشاره به کار آقای مطهری برای نوشتن آن نامه [اطلاعیه مشترک با بازرگان] داشتیم. آقای بازرگان گفت حالا می گوئید آقای مطهری را بکشیم! من گفتم: مردم هر چه بخواهند می کنند. من صحبت بر سر اصل رسالت روشنفکری است. هادی غفاری این جمله مرا که مردم هر کاری با مطهری بخواهند می کنند حمل بر کینه توزی کرده است.^{۳۱} دم غروب رفتیم منزل استاد شریعتی.^{۳۲}

اگرچه سخنان منقول از بازرگان در این جلسه خصوصی با دو نقل دیگر سازگار و حاوی جزئیات بیشتری است، اما به لحاظ تاریخی دیگر نکات ذکر شده در آن مشوش است. اولاً در این جلسه که در تاریخ ۵ مرداد ۵۶ برگزار شده، چگونه ممکن است درباره نامه مشترک مطهری و بازرگان که «شش ماه بعد» در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۵۶ صادر شده است بحث شود و بر اساس آن، از بازرگان آن پرسش ها پرسیده شود؟! نیمی از نقل مذکور خلط با واقعه دیگری است. ثانیاً به گفته ابراهیم یزدی به نقل از مهدی بازرگان: «برخلاف آن چیزی که گفته می شود که متن اعلامیه مشترک را مطهری تهیه کرده بود و بازرگان در حالت رودربایستی آن را امضا کرده، آن را بازرگان تهیه و مطهری هم امضا کرده بود! بازرگان متعمداً از مطهری به عنوان شخصیت شناخته شده روحانی خواسته بود اعلامیه را امضا کند که جو فوق العاده ملتهبی را که علیه شریعتی به وجود آورده بودند، تخفیف بدهد.»^{۳۳} ثالثاً اطلاعیه «فاجعه مرگبار شهادت شریعتی» مورد اشاره در این نقل قول (اعلامیه زرد فرقان) تیرماه ۵۶ صادر شده، «پنج ماه قبل» از اعلامیه مشترک بازرگان و مطهری! جالب این جاست که اعلامیه مشترک بازرگان و مطهری درباره کتاب های شریعتی و نامه توضیحی مورخ بهمن ۱۳۵۶ بازرگان در مجموعه سی و پنج جلدی «مجموعه آثار

است: «راستی ترا از ترور ایدئولوگ بزرگمان چه هدفی در سر بود؟ جز این که از یک سو رضایت ملایان بزرگ* و انحصارطلبان مذهب و قلم های سهم امام و توجیه کنندگان خیانت ها و نامردمی ها را فراهم می آوری. و از سوی دیگر روحیه فرزندان مبارزمان را خرد کرده و در هم بشکنی و مانع رشد انقلاب فکری شیعی گردی و به هوش باش مرگت فرا رسیده است و صبح نزدیک است. *روحانیت حاکم و ولایتی های پروپاقرص از این قضیه نفس راحتی کشیدند و هم چون عمال یزید که روز مرگ شهیدان کربلا را خضاب کردند و به شکرانه آن روز روزه گرفتند. اینان هم این روز را به یکدیگر تبریک می گویند.» و نیز بنگرید به فرقان چیست؟ [تهران: فرقان]، خرداد ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۱-۸. عکس العمل فرقان (هنوز بدون نام) به اعلامیه مشترک بازرگان و مطهری در نشریه بی نام مورخ دی ۱۳۵۶ آمده است: «حاصل زشت این ائتلاف ناجوانمردانه آن هم در شام غریبان و در اجرای اهداف شوم نفاق پیشگامان تاریخ به گونه اعلامیه ای به تاریخ ۵۶/۹/۲۳ با امضای چهره هایی همچون مطهری و بازرگان درآمد که بازتاب مقاصد پوشیده جبهه مؤتلفه بود و از تبادل نظر میان آن ها که طبعاً چیزی جز مسخ هدف شهیدان و فرهنگ انقلابی آن ها را در بر نمی گیرد، حکایت می کند. ... عوام فریبی و خیانت پیشگی عوامل مزبور از فرازی دیگر از نوشته شان روشن می شود ...» (سالنامه یکم فرقان، [اسفند ۱۳۵۷]، ص ۴ و ۵ این نشریه، سالنامه شماره مسلسل ندارد!)

^{۳۱} «متوجه شدم همسر ما کسی بحث می کند. پرسیدم با کی بحث می کنید؟ همسر گفت: ایشان همسر آقای دکتر پیمان هستند. با او سلام و علیک کردم و تعارفات معمولی انجام شد. بعد ایشان بدون مقدمه شروع کرد به بدگویی از مرحوم مطهری. دیدم این ها اصلاً نسبت به مرحوم مطهری کینه دارند.» خاطرات هادی غفاری، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۰۹.

^{۳۲} «خانم دکتر پیمان تلفنی به بنده اظهار داشتند: ... جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۸۰۷-۸۰۶.

^{۳۳} ابراهیم یزدی در مصاحبه با ماهنامه اندیشه پویا، سال هفتم، شماره ۵۰، اردیبهشت ۱۳۹۷، ص ۸۶، با عنوان «مصاحبه منتشر نشده با ابراهیم یزدی: جلوی ورود اصغر حاج سیدجوادى به دولت موقت را گرفت.»

مهندس مهدی بازرگان» درج نشده است!

مطهری در نامه‌ای که (بین نیمه مرداد و آخر مهر) ۱۳۵۶ به آقای خمینی نوشته است، اشاره‌ای به مراسم چهارم شریعتی در مشهد کرده است: «اخیراً می‌بینم گروهی که عقیده و علاقه‌دوستی به اسلام ندارند و گرایش‌های انحرافی دارند، با دسته‌بندی‌های وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرأت اظهار نظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهارم او در مشهد - متأسفانه با حضور برخی از دوستان خوب ما - و بیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد.»^{۳۴}

ج. آشوری در اسناد ساواک شریعتی

در اسناد ساواک مرتبط با شریعتی سه گزارش در مورد آشوری به شرح زیر یافت شد:

گزارش اول. قاسم اسلامی واعظ [۱۳۵۹-۱۳۰۳] در تاریخ ۱ تیر ۱۳۵۶ به فردی که از سوی ساواک برای خبرچینی در قضیه درگذشت علی شریعتی نزد او رفته بود، گفته: «اخیراً شخصی به نام حبیب‌الله آشوری که از روحانیون مشهد است کتابی نوشته به نام توحید که پس از مطالعه آن دیدم که در این کتاب از مرام کمونیستی تعریف بسیار نموده و مرام کمونیستی را منطبق با موازین اسلامی کرده و کتاب مزبور وسیله پسر شیخ عباسعلی اسلامی سبزواری [حمید اسلامی] چاپ و منتشر شده و دولت هم اجازه چاپ و انتشار آن را داده است.»^{۳۵} ظاهراً این واعظ در مورد آشوری هم فکر با ابوالقاسم خزعلی بوده است. آشوری با کمونیسم اقتصادی مشکلی نداشت، اگرچه در اتحاد سیاسی با کمونیست‌های فلسفی هم ایرادی نمی‌دید، اما هرگز منکر وجود خدا نبود و عبادات شرعی را نیز به جا می‌آورد. لذا به لحاظ اعتقادی یقیناً کمونیست نبوده و کتابش هم در مقام چنین تطبیقی نبوده، اگرچه تلقی او از توحید مشکلات ساختاری و اساسی دارد. در بخش قبل سند مشابهی درباره تلقی واعظ تهران درباره توحید آشوری ارائه شد.

گزارش دوم. سازمان اطلاعات و امنیت خراسان در تاریخ ۲ مهر ۱۳۵۶ مشخصات سه نفر از شرکت‌کنندگان در مجلس چهارمین روز درگذشت شریعتی در مشهد را در پاسخ به نامه مورخ ۲ شهریور ۵۶ اداره سوم این گونه گزارش می‌کند: «۲- شیخ حبیب‌الله آشوری فرزند محمدعلی [دارای] شناسنامه ۱۶۹ محل صدور گناباد، متولد ۱۳۱۴ گناباد»^{۳۶} این سند نشان می‌دهد که آشوری در چهارم شریعتی نه تنها شرکت کرده، بلکه فعال هم بوده است، به میزانی که ساواک به دنبال شناسایی او بوده است.

گزارش سوم. به گزارش ساواک قم مورخ ۸ آذر ۱۳۵۶ از اختلافات طلاب حوزه علمیه قم درباره علی شریعتی:

^{۳۴} متن نامه شهید مطهری به امام درباره بازتاب اندیشه دکتر علی شریعتی و انحراف منافقین از نهضت اسلامی، [بین نیمه مرداد و آخر مهر] ۱۳۵۶، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۲۲۰؛ نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی، سیری در زندگی استاد مطهری، ص ۲۲۲. سید علی خامنه‌ای در حاشیه چاپ سوم کتاب جعفریان: «نظرات مرحوم شهید مطهری درباره شریعتی - چه در آغاز آشنایی‌شان که تا دو سه سال به نحو شگفت‌آوری ستایش می‌کرد و چه در سال‌های بعد که از او به نحو شگفت‌آوری مذمت می‌فرمود - غالباً مبالغه‌آمیز ... بود. در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه‌های بزرگ‌نمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را درباره اظهارات شهید مطهری داشتند.» (جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ص ۸۰۷)

^{۳۵} شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۵۸.

^{۳۶} شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۳۴۰.

شدیدترین وضع اختلافات بین طرفداران شریعتی و مخالفین وی فعلاً در مدرسه حقانی است، زیرا یکی از مدرسین آن مدرسه به نام [محمدتقی] مصباح یزدی که از مؤسسين [مؤسسه] در راه حق نیز می باشد، از مخالفین سرسخت شریعتی است، لذا طرفداران شریعتی در جلسات درس وی شرکت نکرده و مقالاتی را که بر رد شریعتی می نویسد پاره می کنند. با این که از جانب خمینی اعلامیه ای بر رد شریعتی داده شده، ولی طرفداران شریعتی می گویند منظور خمینی شریعتی نبود، بلکه [حبیب الله] آشوری و سید ابوالفضل برقی [۱۳۷۲-۱۳۸۷] بوده است و عده ای از آنان اظهار عقیده می کنند که آقا شهاب الدین اشراقی داماد خمینی که با کلیه طلبه های انقلابی مخالف است، این اعلامیه را از جانب خمینی جعل کرده و مربوط به خمینی نمی باشد. علامه طباطبایی را تمام حوزه علمیه قبول داشتند ولی اخیراً کتابی بر رد شریعتی نوشته لذا طرفداران شریعتی در حال حاضر به او بد می گویند. شیخ عباس صالحی یزدی می گفت: قرار است برای چهلم مصطفی خمینی مرتضی حائری [یزدی] به اتفاق شهاب الدین اشراقی به عراق مسافرت کنند و شهاب الدین اشراقی در این مسافرت نامه ای از خمینی بگیرد که صراحتاً در آن بنویسد شریعتی از ما نیست و او را نفی کند. نظریه یکشنبه: به طوری که من تحقیق کردم موضوع مسافرت حائری و اشراقی به عراق صحت ندارد.^{۳۷}

درباره این سند چند نکته مرتبط با این تحقیق قابل ذکر است: یکی این که در آذر ۵۶ اعلامیه ای منسوب به آقای خمینی علیه شریعتی پخش شده بود. این اعلامیه یقیناً مجعول بوده است،^{۳۸} چرا که آقای خمینی علی رغم این که با افکار شریعتی موافق نبود، بر خلاف دیگر مراجع کلمه ای علیه وی ننوشت، و معتقد بود دامن زدن به رد شریعتی یا شهید جاوید کاری انحرافی است و باید منحصرأ بر اعتراض به استبداد و استعمار متمرکز بود. سخنرانی منتقدانه ایشان که بر افکار امثال شریعتی منطبق بود در بخش قبل گذشت. دیگر این که طلاب طرفدار شریعتی اعلامیه منسوب به خمینی علیه شریعتی را متوجه آشوری و برقی دانسته اند نشان می دهد که افکار این دو نفر در قم بعد از شریعتی شناخته شده اما نامساعد تلقی می شده است.

^{۳۷} شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۳۶۹-۳۶۸.

^{۳۸} در کتاب زیر سند مذکور عیناً نقل شده بی آن که به جعلی بودن اعلامیه منسوب به خمینی اشاره شود: رضا علیجانی، شریعتی و ساواک: مروری تحلیلی بر سه جلد اسناد ساواک درباره دکتر شریعتی، تهران: کویر، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶.

مبحث دوم. افترای پرهزینه



در این مبحث، احوال حبیب‌الله آشوری از بهمن ۵۷ تا شهریور ۵۸ ارائه می‌شود. این مقطع هشت ماهه آخرین ماه‌های اقامت آشوری در مشهد است. این مبحث سه بحث به شرح زیر را در بر می‌گیرد: افترای پرهزینه، اولین بازداشت بعد از انقلاب، و آشوری و فرقان.

بحث سوم. افترای پرهزینه

شش سند مرتبط با احوال آشوری از اول انقلاب تا ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست آمده است که در این بحث نقل و بررسی می‌شوند.

الف. آشوری در سال ۵۷ در مدرسه علوی تهران به دیدار آقای خمینی رفته است. فتح‌الله ربانی (متولد ۱۳۳۳) فرزند محمدمهدی ربانی املشی او را در آنجا دیده است: «من مرحوم آشوری را یکبار، در فردوس، دیدم [تابستان سال ۵۴ یا ۵۵ در زمان تبعید پدرم]؛ و برای دومین و آخرین بار، در روزهای اول پس از پیروزی انقلاب، در مدرسه علوی دیدم.»^{۳۹} خاطره وی از دیدار اول در بخش قبل نقل شد. زمان دیدار دوم باید دهه سوم بهمن یا دهه اول اسفند ۱۳۵۷ در تهران باشد.^{۴۰} قاعدتاً آشوری مانند دیگر مردم در دیداری عمومی برای دیدن رهبر انقلاب آمده بود.

^{۳۹} فتح‌الله ربانی در گفتگوی کتبی با نگارنده.

^{۴۰} آقای خمینی دهم اسفند ۱۳۵۷ برای اقامت دائمی به قم رفت.

ب. پس از ترور سرلشکر [سید محمودولی] قرنی در ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، روزنامه کیهان در معرفی عناصر ترور از قول "یک منبع مطلع" نوشته بود: «به احتمال قوی یک گروه تندرو ارتجاعی در ترور سرلشکر قرنی دست داشته است.» در ادامه گزارش آمده است: «گروه فرقان نیز طی صدور اعلامیه‌ای مسئولیت ترور سرلشکر قرنی را به عهده گرفته این ترور را اعدام انقلابی قلمداد کرده است.» کیهان با مرور اعلامیه‌های پیشین گروه یادآور شده «اعلامیه‌ها با آیاتی از قرآن و جملاتی از دکتر علی شریعتی به همه جناح‌های روحانیت حمله شده، گروه‌های چپ نیز از حمله بی‌نصیب نگذاشته است. از این گروه کتابی زیرعنوان "توحید" چاپ شده است که در آن از تز "اسلام منهای روحانیت" دفاع شده است. این گروه با اعتقاد به این که گروه پیش‌تاز انقلاب از مسیر اصلی منحرف شده است، پرداختن به کار سیاسی-نظامی را توصیه می‌کند. ... از اعضای برجسته این گروه شخصی به نام [حبیب‌الله] آشوری است که کتاب توحید را نوشته است. در نشریات این گروه از نهضت [انقلاب] اسلامی ایران انتقادهای شدیدی شده و برخلاف نظر تمام گروه‌ها، سازمان‌ها و افکار عمومی، جنبش [انقلاب] را ملهم از خارج می‌داند.»^{۴۱}

این نخستین بار است که نام آشوری در یکی از مطبوعات کشور برده شده، آن هم به عنوان عضو برجسته گروه تروریستی "فرقان"! شورای سردبیری روزنامه کیهان در آن زمان عبارت بوده است از رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) (۱۳۶۲-۱۳۲۰)، محمد بلوری (متولد ۱۳۱۵)، هوشنگ اسدی (متولد ۱۳۲۸)، مهدی سحابی (۱۳۸۸-۱۳۲۲)، و مجتبی راجی.^{۴۲} مشخص نیست که خبر توسط کدام عضو تحریریه تنظیم شده است.^{۴۳}

پ. آشوری در این روز با برادر کوچک‌ترش اسدالله مشغول دیوارکشی خانه‌شان در حاشیه مشهد بود، که از این افترا باخبر می‌شود و بلافاصله تکذیبیه‌ای به شرح زیر نوشته، به دفتر مشهد روزنامه کیهان می‌برد: «در توضیحی که درباره‌ی گروهی بنام گروه فرقان در شماره‌ی ۱۰۶۹۱ این روزنامه - سه‌شنبه چهارم اردیبهشت ۵۸ (دیروز) درج گردیده بود نام این جانب را بعنوان عضو برجسته‌ی این گروه ذکر کرده بودید. ادعای فوق، نه تنها به عنوان عضو برجسته که در اصل ارتباط و حتی شناخت نیز مورد تکذیب شدید این جانب است که طبق قانون مطبوعات باید در همان صفحه‌ی ادعای روز قبل این روزنامه درج شود. ضمناً منشأ این ادعا که مدعیان آن سزا است تحت تعقیب قانونی قرار گیرند، باید مشخص گردد تا جلو اظهارنظرهای بی‌اساس و یا احیاناً مغرضانه، به خصوص در مرحله‌ای که امپریالیسم و ارتجاع نیز از شایعه‌سازی‌ها و توطئه‌گری‌ها سود می‌برند گرفته شود، چه در غیراین صورت هر کسی خواهد توانست هر انگی را به هر کسی بچسباند و راه سوءاستفاده‌ی بیشتر امپریالیسم و ارتجاع را بازتر

^{۴۱} «دو گروه مسئولیت ترور را به عهده گرفتند»، روزنامه کیهان، ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲. گروه اول سلحشوران خلق و گروه دوم فرقان معرفی شده‌اند.

^{۴۲} محمد بلوری، خاطرات شش دهه روزنامه‌نگاری، به اهتمام سعید ارکان زاده یزدی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۸، ص ۵۰۲.

^{۴۳} هاتفی و اسدی عضو حزب توده ایران و راجی عضو چریک‌های فدائی خلق بوده‌اند. اسدی به تصریح کمیته مرکزی حزب توده نفوذی حزب در ساواک بوده است! بنگرید به مهدی سحابی با اسم مستعار یونس جوان رودی، تسخیر کیهان، تهران: انتشارات حاشیه، ۱۳۵۹، ص ۱۶۵-۸۶؛ و بلوری، خاطرات شش دهه روزنامه‌نگاری، ص ۵۰۴-۵۰۱.

^{۴۴} به نقل اسدالله آشوری برادر کوچک‌تر حبیب‌الله آشوری.

و هموارتر کند».^{۴۵}

ت. روزنامه کیهان در شماره بعدی تکذیبیه آشوری را در همان صفحه روزنامه با عنوان «آشوری: من عضو فرقان نیستم» درج کرد. «حبیب الله آشوری از مشهد توضیح می دهد: این جانب نه تنها عضو برجسته گروه فرقان نیستم، بلکه شناختی از این گروه ندارم. باید ترتیبی داده شود تا جلوی اظهارنظرهای بی اساس و احیاناً مغرضانه به خصوص در مرحله ای که امپریالیسم و عاملان امپریالیسم نیز از شایعه سازی ها و توطئه گیری ها سود می برند گرفته شود. در غیر این صورت هر کسی خواهد توانست هر انگی را به هر کسی بچسباند و راه سوء استفاده بیشتر امپریالیسم و ارتجاع را بازتر و هموارتر کند.» کیهان در انتهای تکذیبیه اضافه کرده: «خبرنگار ما گزارش می دهد که کتاب گروه فرقان تحت عنوان "توحید در ابعاد گوناگون" به امضای جمعی منتشر شده است، در حالی کتاب آشوری "توحید" نام دارد.»^{۴۶} این دومین بار ذکر نام آشوری در مطبوعات کشور است، و اولین اظهارات خود او. آشوری صریحاً می گوید شناختی از فرقان ندارد، چه برسد به این که عضو برجسته آن باشد.

در کتاب "ترکیب التقاط و ترور" منتشر شده از سوی "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" آمده است: «آشوری در این جوابیه [به کیهان] کتاب های نوشته شده اش مانند توحید، رفرم یا انقلاب، از کارتر تا تبریز و... تماماً مربوط به گروه آرمان مستضعفین دانست.»^{۴۷} حال آن که در جوابیه مذکور آشوری به هیچ یک از کتاب های اشاره نکرده و در هیچ یک از آثارش کتاب های را متعلق به آرمان مستضعفین ندانسته است! در انتهای جوابیه مذکور، روزنامه کیهان توحید را از آن آشوری دانسته که با توحید در ابعاد گوناگون فرقان اشتباه شده بود. تنظیم کننده کتاب مرکز اسناد انقلاب اسلامی ظاهراً شکایت نامه آشوری به دادستان کل انقلاب - متن کامل آن در انتهای همین بحث می آید - که اسم کتاب های آشوری در آن آمده بوده را در اختیار داشته، چون به مصلحت نبوده به آن اشاره کند، آن را به جوابیه به کیهان نسبت داده، اما مشخص نیست افترای انتساب این کتاب ها به آرمان مستضعفین از کجا در آمده است؟! این مثال خوبی برای اطلاع از میزان دقت نهادهای انقلابی امنیتی است.

ث. به نوشته صاحب کتاب "ترکیب التقاط و ترور: بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان" که از سوی "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" منتشر شده «این گزارش که از سوی "کمیته انقلاب اسلامی" در اختیار روزنامه کیهان قرار داده شده بود، با واکنش شدید حبیب الله آشوری روبرو شد و او در جوابیه ای ارتباطش با گروه فرقان را به شدت تکذیب کرد.»^{۴۸} در کتاب مذکور، تکذیب نامه آشوری درج نشده است! اما "منبع مطلع" خبر روزنامه کیهان معرفی شده است: "کمیته انقلاب اسلامی" و این نکته مهمی است.

ج. آشوری در نامه مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به مهدی هادوی (۱۳۰۵-۱۴۰۰) نخستین دادستان کل انقلاب اسلامی رسماً علیه مفتریان در روزنامه کیهان به شرح زیر اعلام جرم می کند. متن کامل آن به این شرح است: «جناب آقای دادستان دادگاه انقلاب، با این که قریب سه ماه از پیروزی مرحله نخست انقلاب خلق مسلمان

^{۴۵} رونوشت اصل تکذیب نامه با خط حبیب الله آشوری با سربگ کیهان در اختیار نگارنده است.

^{۴۶} «آشوری: من عضو فرقان نیستم»، کیهان، ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.

^{۴۷} روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور، پاورقی ص ۱۷۱.

^{۴۸} روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور، پاورقی ص ۱۷۲.

مستضعف ما می گذرد و در این مدت درباره توطئه ها و دسیسه های سازمان امنیت رژیم طاغوتی مطالب آموزنده بسیاری انتشار یافته است، مع هذا خبر منتشر شده ای در کیهان شماره سه شنبه چهارم اردیبهشت ماه ۵۸ در جهت مربوط ساختن من به گروه ترور سرلشکر [سید محمدولی] قرنی نشان داد که وارثان سازمان امنیت طاغوتی، شیوه های دیگر و یا حتی بدتری از توطئه علیه جان و حیثیت مخالفان را هم چنان ابداع و اعمال می کنند. شیوه هایی که در سازمان امنیت پیشین، واقعاً کمتر اعمال می شده است: سازمان امنیت شاه سابق مخالفان خود را بازداشت می کرد تبعید و زندان و شکنجه می کرد، می کشت و... لکن تمامی این گونه کارها را رأساً خودش و نوعاً خودش می کرد، و این در مقایسه با وضع جدید لاقول این فضیلت اخلاقی را داشت که مسئولیت کارهایش را مستقیماً خودش به عهده می گرفت، نه که غیرمستقیم برای مخالفین پاپوش بسازد و سپس با عوام فریبی و از راه تحریک احساسات پاک مردم ناآگاه به حساب آنان برسد.

جناب آقای دادستان! کیهان سه شنبه چهارم اردیبهشت ماه ۵۸، درست ۲۴ ساعت پس از ترور تیمسار قرنی، ضمن خبری در مورد تروریست ها، از قول "منابع مطلع" درباره گروهی بنام فرقان بعنوان عامل این ترور می نویسد: "از اعضاء برجسته این گروه شخصی بنام آشوری است که کتاب توحید را نوشته است!" ملاحظه می فرمائید که پس از انقلاب نیز باز هم "منابع مطلع"، "منابع موثق"، "مقام امنیتی" و... وجود دارند! و حتی با این تکامل که اینک "منابع مطلع" و "موثق" اجازه آن را نیز به خود می دهند که بدون مشخص کردن نام منبع حتی انگ شرکت در قتل های سیاسی را نیز به هر کس که دلشان خواست بزنند. این جانب آشوری ام، کتاب هایی هم در زمینه خط فکری و مواضع سیاسی ایدئولوژیکم نوشته ام، از قبیل توحید، چگونگی گسترش اسلام، پاره ای از نهج البلاغه [نگرشی به نهج البلاغه و تاریخ]، الفبای مبارزه، رفورم یا انقلاب، امپریالیسم چیست؟ از کارتر تا تبریز، و... اما آیا این، به "منابع مطلع" و "آقای موثق" و... اجازه چسباندن چنین انگی را هم می دهد؟!

مهم این نیست که پرمدعیان انحصارطلب و مرتجعی برای این و آن پاپوش بسازند و به این و آن انگ زنند، بلکه مهم سرمنشأ آن ست و نیز مهم این است که نیروی نامرئی فاشیستی که سیطره خود را مخوف تر از ساواک شاه بر روزنامه ها اعمال می کند، شناخته شود. چه کسی، چه مرجعی، کدام [مقام] موثق و مسئولی این خبر را به کیهان داده است! از کجا "کسب اطلاع شده است"؟! که من عضو برجسته گروه فرقان هستم؟! آیا اسلام هم همین گونه اظهار نظر می کند؟ آیا اصولاً اسلام این گونه اظهار نظر را تحمل می کند؟ آیا "وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" ^{۴۹} ملاک و معیار نیست؟

علی هذا، با اتکاء به قانون عدل اسلامی و با اتکاء به اطلاعیه دوم اردیبهشت [۱۳۵۸] وزیر اطلاعات ^{۵۰} [ناصر میناچی] مبنی بر اجازه تعقیب قانونی مفتریان، و بدین آهنگ که تقوای نظام اسلامی و نظم امر آن نباید مخدوش شود، ضمن تکذیب مجدد این خبر، بدین وسیله علیه این دسیسه و دسیسه چینان اعلام جرم می کنم، و از پیشگاه

^{۴۹} از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن. (إسراء: ۳۶)

^{۵۰} نام این وزارت خانه در آن زمان «وزارت اطلاعات و تبلیغات» بود و در خرداد ۱۳۵۸ به «وزارت ارشاد ملی» و از سال ۱۳۵۹ به «وزارت ارشاد اسلامی» تغییر نام داد. نام این وزارت خانه قبل از انقلاب «وزارت اطلاعات و جهانگردی» بود. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در مرداد ۱۳۶۲ تاسیس شده است.

نظام عدل اسلامی خواستارم که این قضیه روشن گردد. و این "منابع مطلع"!! مشخص کردند و قانون عدل اسلامی درباره شان اجرا شود تا مفسدین فی الأرض نوع جدید نیز کیفر کار خود را دریافت کنند». آشوری رونوشت شکایت نامه اش را به روزنامه های کیهان، اطلاعات، و آیندگان، و نیز دفتر آقای [سید محمود] طالقانی می فرستد، و در نهایت «کیهان و اطلاعات با همه کوششی که به عمل آمد از چاپ رونوشت این (رونوشت این اعلام جرم) خودداری کردند لذا از خوانندگان محترم تقاضا می شود برای جبران این سانسور غیرموجه از تکثیر و پخش آن دریغ نورزند.»^{۵۱}

درباره این نامه نکات زیر قابل ذکر است:

یک. اشکال آشوری به روزنامه کیهان وارد است. وقتی پای حقوق شهروندان مطرح است، منبع خبر باید مشخص باشد و به روال سابق مقام امنیتی غیرمسئولانه خود را پنهان نکند. آشوری حق داشته شکایت کند. دو. آشوری از منبع خبر کیهان بی اطلاع بوده است، هر چند حدس می زده لذا بعد از مراجعه به دادستانی برای طرح شکایت به کمیته انقلاب رفته است.

سه. او گروه فرقان را صریحاً "تروریست" معرفی کرده است.

چهار. این نامه منبع منحصربه فردی است که آشوری هفت اثر خود را معرفی کرده است. تنها دو اثر نخست یعنی توحید و علل گسترش اسلام (ترجمه از عربی) با نام حبیب الله آشوری منتشر شده بود. کتاب سوم فاقد نام نویسنده انتشار یافته بود. این سه کتاب در بخش اول معرفی شدند. جزوات چهارم تا هفتم اگرچه در سال های ۵۶ و ۵۷ خوش نویسی، تایپ، تکثیر و توزیع شدند، اما هرگز به صورت کتاب چاپ نشدند. این چهار جزوه فاقد نام نویسنده بودند. چهار جزوه مذکور در بخش سوم به همراه جزوه مهم «الفبای انقلاب» معرفی شدند.^{۵۲}

بحث چهارم. اولین بازداشت بعد از انقلاب

در این بحث شش سند درباره آشوری بین ۱۰ اردیبهشت تا ۲ شهریور ۱۳۵۸ نقل و بررسی می شود. او در این مقطع ساکن مشهد است و گهگاه به تهران سفر می کرده است.

الف. در کتاب "ترکیب التقاط و ترور" منتشر شده از سوی "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" آمده است: "اولین بار [پس از انقلاب] حبیب الله آشوری پس از شهادت استاد [مرتضی] مطهری دستگیر شد. آشوری که برای تقدیم اعلام جرمش علیه روزنامه کیهان به کمیته مرکزی انقلاب [اسلامی] در میدان بهارستان رفته بود، بلافاصله بعد از شناسایی به جرم عضویت در گروه فرقان دستگیر شد! اما پس از مدتی بازجویی آزاد گردید. آشوری درباره این دوره بازداشت می گوید: «پس از این که کیهان از قول یک منبع مطلع مرا عضو برجسته گروه فرقان نوشت، خود تکذیب نامه را نوشتم، سپس حضوراً به کیهان رفتم که منشأ این حرف مشخص شود و مجازات شود، و چون این حرف در ذهنیت جامعه و افکار عمومی جامعه مرا عضو گروهی قلمداد می کند که محبوبشان را ترور کرده و مخالف رهبر و امامشان می باشد، طبعاً احساسات پاکشان به هیجان ممکن است بیاید و یا لاقلاً حیثیت مرا نابود کند،

^{۵۱} رونوشت تایپ شده این نامه با امضای حبیب الله آشوری در اختیار نگارنده است.

^{۵۲} آشوری کتاب منتشر نشده مهم دیگری دارد که در بخش دوم معرفی شد: «برداشتی از قرآن» تفسیر سوره های حمد و بقره.

لکن کیهان از افشای نام طرف خودداری کرد و لذا من مجبور شدم به دادگاه انقلاب مراجعه کنم و اعلام جرمی خدمت آقای [مهدی] هادوی [دادستان کل انقلاب اسلامی] بدهم، و در جریان بردن رونوشت همین اعلام جرم به کمیته مرکزی [انقلاب اسلامی] بود که آن جا بدون آن که بفهمم این ها کی اند و از کجا دستور گرفته اند، چون خود آقای [محمدرضا] مهدوی کنی [۱۳۹۳-۱۳۱۰] را ندیدم، [مرا] بازداشت کردند.»^{۵۳}

درباره این سند نکات ذیل قابل ذکر است:

یک. این اطلاعات در مقایسه با دیگر اسناد آشوری دقیق است. به نظر می رسد این مطلب برگرفته از بازجویی کتبی آشوری در زمان بازداشت در کمیته انقلاب اسلامی باشد.

دو. قاعدتاً آشوری باید به دادستانی انقلاب اسلامی تهران مراجعه می کرده و اگر به شکایت او ترتیب اثر داده نمی شد، متوسل به دادستان انقلاب اسلامی کل کشور می شده است. دادستان انقلاب اسلامی تهران در آن زمان سید رضا زواره‌ای (۱۳۸۴-۱۳۱۷) بوده است.

سه. در آن زمان کمیته انقلاب اسلامی واقع در میدان بهارستان توسط طیفی از روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، هیئت های مؤتلفه اسلامی، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تأسیس و اداره می شد.^{۵۴} سه شخصیت اصلی آن عبارت بودند از: محمدرضا مهدوی کنی (رئیس)، علی اکبر ناطق نوری (قائم مقام اجرایی)، و بهزاد نبوی

^{۵۳} روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور، ص ۱۸۸، به نقل از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده حبیب الله آشوری، شماره بازپایی ۳۱۵۱۶.

^{۵۴} «سازمان دهی کمیته: پس از آن که مسئولیت کمیته را پذیرفتم، بحث این شد که محل آن کجا باشد. نخست مجلس شورای ملی [بهارستان] پیشنهاد شد و بالاخره مقر خود را آن جا قرار دادیم. در آغاز چند نفر از اعضای هیئت های مؤتلفه به خصوص آقای [حبیب الله] عسکراولادی هم در کنار ما بودند. از مجاهدین انقلاب [اسلامی] آقای بهزاد نبوی، آقای [مرتضی] الویری، آقای مهندس فروتن - که الآن در سپاه هستند - و شاید یکی دو نفر دیگر هم بودند که از آن ها شورایی به نام شورای مرکزی کمیته موقت انقلاب تشکیل دادیم. مسئولیت فرماندهی آن هم با بنده بود، ولی تصمیم گیری آن شورایی بود. البته بنده اخوی آقای [محمدباقر] باقری [کنی] را هم آوردم که در آن جمع بودند و از روز اولی که بنده به کمیته آمدم از ایشان برای همکاری دعوت کردم.» (خاطرات آیت الله مهدوی کنی، تدوین غلامرضا خواجه سروی، ویراستار مصطفی فیض، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۱-۲۳۰)؛ «[به توصیه آقای مطهری] در کمیته مشغول به کار شدم و در واقع نقش قائم مقامی آیت الله مهدوی کنی را به عهده داشتم. اجرائیات کمیته دست من بود و بچه های مجاهدین انقلاب که از گروه های هفت گانه به وجود آمده بود، همه آنجا بودند. در اولین جلسه ای بین این ها و آقای مطهری تشکیل شد بهزاد نبوی نزد آقای مطهری آمد. ایشان خیلی خوش سخن و خوش صحبت بود و این ها به صورت مجموعه ای به کمیته انقلاب آمدند. آقای مرتضی الویری به اتفاق برادران مصطفی و علی قنادان و حسین شیخ عطار به کمیته آمدند. در آن شرایط کمیته همه کاره بود. جای هر اداره ای ما کار می کردیم.» (خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، تدوین مرتضی میردار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۷)؛ «پس از رأی گیری آقای مهدوی کنی و آقای [صادق] اسلامی (که در انفجار حزب جمهوری اسلامی شهید شد) و اصغر نوروزی، و بنده [مرتضی الویری] و یکی دو نفر دیگر که نامشان در خاطرم نیست به عنوان شورای مرکزی انتخاب شدند. پس از مشخص شدن اعضای شورای مرکزی، اعضای سازمان مجاهدین نیز به ما کمک کردند و آقای بهزاد نبوی که عضو این سازمان بود، مسئول صدور کارت شناسائی شد.» (خاطرات مرتضی الویری، به کوشش دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران: حوزه هنری دفتر انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۸۰)؛ «آقایان صادق اسلامی، [محمدرضا] مهدوی کنی، [محمدباقر] باقری کنی، [مرتضی] مطهری، [علی اکبر] ناطق نوری، بهزاد نبوی، محمود موسوی، [مرتضی] الویری، خسرو تهرانی، قنادها (مصطفی و علی)، و من [عزت شاهی] از اولین نفرات شکل دهنده کمیته انقلاب اسلامی بودیم. مهدوی کنی مسئول کمیته و بهزاد نبوی مسئول روابط عمومی بودند.» (خاطرات عزت شاهی، تدوین و تحقیق محسن کاظمی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۴۸۵)

(مسئول روابط عمومی). با توجه به بی‌نظمی مفرط ماه‌های اول انقلاب مشخص نیست اولاً خبر نادرست عضویت آشوری در فرقان را کدام‌یک از اعضای کمیته انقلاب اسلامی به کیهان داده، ثانیاً در مراجعه آشوری به دفتر مرکزی کمیته چه کسی دستور دستگیری او را به اتهام عضویت فرقان صادر کرده، و ثالثاً چه کسی از او بازجویی کرده است. اما می‌توان نتیجه گرفت که آشوری از سوی حاکمیت نظام نوپا متهم به عضویت بلندپایه گروه فرقان شده بود.

ب. اسدالله آشوری (متولد ۱۳۲۲) برادر کوچک‌تر حبیب‌الله و کاشی‌کار، برای پیگیری کار برادرش از مشهد روانه تهران می‌شود. به دفتر حزب جمهوری اسلامی برای ملاقات با سید علی خامنه‌ای از مؤسسان و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی می‌رود. خامنه‌ای نه تنها با برادرش، بلکه با خانواده آشوری ارتباط بسیار نزدیکی داشته و اسدالله را نیز می‌شناخته است. به او اجازه ملاقات نمی‌دهند. زمانی که در اتاق خامنه‌ای باز می‌شود و یکی از ارباب رجوع از اتاق خارج می‌شود، اسدالله سرزده وارد اتاق می‌شود. آبدارچی به اسدالله اعتراض می‌کند که چرا بدون اجازه وارد اتاق شده است. خامنه‌ای او را آرام می‌کند و می‌گوید از خودمان است! و با اسدالله آشوری احوال‌پرسی می‌کند. اسدالله می‌گوید برای آزاد کردن برادرش حبیب‌الله از مشهد به تهران آمده است.

خامنه‌ای می‌گوید: «او را اشتباهی گرفته‌اند. البته اخوی شما هنوز خام است!» اسدالله ادامه می‌دهد: نفهمیدم منظور ایشان از خام بودن حبیب‌الله چه بود. اما آقای خامنه‌ای همان‌جا گفت شماره دادستان کل انقلاب [اسلامی] آقای [مهدی] هادوی را گرفتند. در حضور خودم با آقای [مهدی] هادوی صحبت کرد. آقای هادوی گفت: فردا آشوری آزاد می‌شود، و واقعاً چنین شد. وقتی برادرم از پادرمیانی آقای خامنه‌ای برای آزادی‌اش مطلع شد گفت برای تشکر به دیدار ایشان برویم. رفتیم. آقای خامنه‌ای و برادرم با هم صحبت کردند.

یادم هست که برادرم از ایشان تقاضا کرد که دلش می‌خواهد به ملاقات آقای خمینی برود، و از آقای خامنه‌ای خواست مقدماتش را فراهم کند. آقای خامنه‌ای رد نکرد، اما توضیح داد سر ایشان [آقای خمینی] خیلی شلوغ است و در هر صورت این ملاقات پا نگرفت. بعد رفتیم دفتر اصلی روزنامه کیهان. برادرم می‌خواست مسبب این افترای خطرناک (این که حبیب‌الله آشوری رهبر گروه فرقان است) را بشناسد تا از او شکایت کند. مدیر روزنامه کیهان گفت نمی‌توانیم منبع خبر را معرفی کنیم. برادرم گفت پس از روزنامه کیهان رسماً شکایت می‌کنم. مدیر کیهان گفت: شکایت شما برای ما ارزان‌تر از این است که منبع خبر را به شما معرفی کنیم! من به مشهد بازگشتم.

۵۵

خامنه‌ای علی‌رغم اختلاف نظر با آشوری از اواخر ۱۳۵۶، برای آزادی وی از بازداشت اقدام می‌کند. او حق نان و نمک قبل از آن را با آشوری به‌جا آورده است، او همان کرده که شرعاً و اخلاقاً باید می‌کرده است. این که به برادرش گفته حبیب‌الله را اشتباهی بازداشت کرده‌اند، معنایش این است که مطمئن بوده عضویت او در فرقان بی‌پایه بوده است. ظاهراً قبل از آن از بازداشت آشوری بی‌اطلاع بوده است. احتمالاً هادوی هم از بازداشت او اطلاعی نداشته است، او حقوقدانی قانون‌مدار بوده است. ظاهراً شهادت خامنه‌ای به بی‌گناهی آشوری در کنار فقدان مدرک برای

۵۵ فایل صوتی خاطرات اسدالله آشوری توسط حمید آشوری در اختیار نگارنده قرار گرفت.

عضویت او در فرقان در تسریع آزادی او مؤثر بوده است. این که به برادرش گفته او هنوز خام است، مراد از خامی احتمالاً خوش خیالی دربارهٔ مارکسیسم بوده است.

این که بعد از یک سال تنش، آشوری برای تشکر به ملاقات خامنه‌ای می‌رود، او نیز به وظیفهٔ شرعی و اخلاقی خود عمل کرده است. این آخرین ملاقات خامنه‌ای و آشوری است. آشوری در این دیدار از خامنه‌ای می‌خواهد برایش ملاقات با آقای خمینی را تدرک ببیند. قاعدتاً می‌خواسته آنچه بر او رفته است را به گوش رهبر جمهوری اسلامی برساند. این ملاقات محقق نمی‌شود و آشوری در قالب نامه‌ای که در بحث بعد متن کاملش خواهد آمد، به آقای خمینی شکایت می‌کند. در ملاقات آشوری با مدیر کیهان، آشوری با چه کسی ملاقات کرده است؟ با رحمان هاتفی یا محمد بلوری یا کس دیگری؟ نمی‌دانم. اما پاسخ منقول از او به آشوری قابل تأمل است: «شکایت شما برای ما ارزان تر از این است که منبع خبر را به شما معرفی کنیم!» منبع خبر مقتدرترین جریان حاکمیت انقلابی بوده است.

پ. آشوری خود در انتهای رسالهٔ من و آقای خ به ملاقاتش با خامنه‌ای اشاره کرده است: «البته آقای خ [خامنه‌ای] در دیدار ما که بعد از جریان کیهان و زندان [اردیبهشت ۱۳۵۸] با ایشان داشتم، جریان تربت [حیدریه]^{۵۶} را توجیه می‌کردند که این بلاگردانی به نفع تو بوده چون وقتی آن «الفبای انقلاب» منتشر شد، چون در آن به امام [خمینی] بی‌اعتنائی کرده‌ای،^{۵۷} ریختند خانه‌ی من که تکلیف این چیست؟ ما می‌رویم و او [آشوری] را می‌کشیم

^{۵۶} «در تربت [حیدریه] نیز که برنامه‌ای گذاشته بودند ایشان [خامنه‌ای] به روحانیت آنجا (در حالی که قبلاً با هم کارد و خیار بودند، چون بزرگشان - [عبدالله] امامی [تربتی] - یا ساکت و یا شاهی بود) تلفن فدایت شوم می‌زند که از قرار معلوم برای فلانی آن‌جا برنامه‌ای گذاشته شده شما تعطیلش کنید که صلاح نیست. وقتی می‌رفتم دیدم آنجا کلنجار است و سرپرست برنامه (منوچهر [جهانی]) می‌گوید این‌ها چند روز است به ما یورش می‌آورند که باید برنامه را به هم بزنید، از بالا تلفن زده‌اند که صلاح نیست فلانی صحبت کند. پرسیدم بالا یعنی کی؟ گفتند خامنه‌ای! گفتم کی گفته او بالا است و دیگری پائین؟ گفتند بیائید خودتان با خود ایشان صحبت کنید. تلفن را که گرفتیم، آقای خامنه‌ای اول مقداری ملایم صحبت کردند، که گوینده هست، چه داعی دارید ایشان باشد؟ گفتیم: عیبش چیست بگذارید ایشان را هم بشنویم. گفتند: آخر حرف‌هایش انحرافی است. گفتم بالاخره ما هم جمعی معلم و دبیر و این‌ها هستیم، همچنین کله‌مان کدو نیست که زود منحرف شویم و او بگو ما بگو، تا بالاخره عصبانی شد، و گفت آقا! برو آن صفحه‌ی نمی‌دانم ۵۶ «الفبای انقلاب»ش را بخوان تا بفهمی! گفتم: خوب این که عصبانیت ندارد، شما که دستور می‌دهید نوشته‌اش را ببینیم، اجازه دهید حرف‌هایش را هم بشنویم. چطور از آن منحرف نمی‌شویم و از این می‌شویم؟! که بالاخره گوشی [تلفن] را تقی زد و رفت. آخرهای دومین شب اجرای برنامه بود که دیدم میزبان (منوچهر [جهانی]) وحشت‌زده آمده که این آخوندها گفته‌اند بروید خانه‌ی فلانی (منوچهر [جهانی]) را آتش بزنید و از این طرف هم بچه‌ها اسلحه کشیده‌اند (آن‌زمان شهربانی [تربت حیدریه] را گرفته بودند و داشتند) که ما هم می‌رویم هر کاری از دستان برآید می‌کنیم و همین جور نگرانی است و ... که بعد فردایش معلوم شد آقای [عباس واعظ] طبسی تلفن زده به تربت [حیدریه] که حالا که به آنجاها رسیده شما کوتاه بیائید این چند جلسه چیزی نیست.» (آشوری، رسالهٔ من و آقای خ)

^{۵۷} در این جزوه (و دیگر جزوه‌های سیاسی آشوری که همگی بین اسفند ۱۳۵۶ تا دی ۱۳۵۷ نوشته شده است) آشوری صاحبان صلاحیت رهبری انقلاب را مطلع از علم و تجربهٔ مبارزه، و عامل به مشی مسلحانه چریکی توده‌ای و مشخصاً سازمان چریکی مجاهدین خلق (و البته فدائیان خلق) می‌داند. به نظر وی، روحانیت به جای فتوا صادر کردن می‌تواند خدمات پشت جبههٔ انقلاب (از قبیل برانگیختن شور مذهبی و نه شناخت تئوریک و انقلابی) به عهده داشته باشد، اما صلاحیت رهبری انقلاب را ندارد. فقدان صلاحیت آقای خمینی برای رهبری انقلاب مطابق موازین ارائه شده توسط آشوری غیرقابل انکار است: «بزرگ‌ترین موفقیت دشمن گاهی این است که بتواند کاری بکند که در رأس جنبش مخالفت

و... من گفتم: نه! این حکمش نیست، گفتند اگر باشد باز هم ممکن است از این کارها بکند. من گفتم اینش به عهده‌ی من که نگذارم، و بر این مبنا بود، که من به تربت [حیدریه] تلفن زدم که صلاح نیست، تا برای این‌ها نیز جوابی داشته باشم، که من گفتم: عجب! پس «این‌ها» از آیه‌ی «بَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۵۸} و امثال آن که مبشر آزادی اندیشه و بیان و قلم‌اند بالاترند و شما از آنان (که نمی‌دانم کی هستند) تبعیت می‌کنی؟! ضمناً در این دیدار فهمیدم که با خان‌های بلوچستان – که بعضی حتی وکیل هم بوده‌اند – اُخ است،^{۵۹} چون از طرف آنان یک شیخی آمده بود و چون مرا نمی‌شناخت تعریف و تمجیدها و چاخان‌های آن‌ها از خامنه‌ای را می‌گفت، و هر چه ایشان [خامنه‌ای] می‌خواست با چشم و ابرو نامحرمی مرا بفهماند دو ریالی او نمی‌افتاد، و ناگزیر از وی نیز تعریف و تمجید متقابل می‌طلبید، و ایشان نیز ناگزیر کم و بیش مجبور می‌شد که بگویند و تعریف کند، که بله آدم‌های باصفای چنین و چنانی هستند و ... که من هم وقتی دیدم می‌خواهند به شاخه‌ی دیگری بروند پارازیتی سر می‌دادم که آیا نوع کار و شکل زندگی و ثروت و زد و بند و امثال این‌ها را هم جزو معیارهای خوبی [او] بدی می‌شمرد یا نه [؟] که فوراً به طفره رفت و زد به چاک، که ای بابا بنده‌ی خدا اسمش خان است، اما آن قدر لات است که حتی خرجی‌اش را نیز دیگران تأمین می‌کنند؛ که من نیز به طنز گفتم خرجی همه‌ی مفت‌خوران را دیگران (یعنی زحمت‌کشان) تأمین می‌کنند، و من اصلاً بحث سر مصداق نداشتم. بحث سر معیار داشتم که حرف را عوض کرد، و بالأخره به طرف خرفهم کرد، که یارو [آشوری] اجنبی است.^{۶۰} گزارش آشوری از آخرین دیدارش با خامنه‌ای طبق معمول ناقص است، نکاتی را گفته و نکات مهم‌تری را نگفته است. آن چه گفته مطالبی درباره‌ی صاف کردن خرده حساب‌های گذشته است، که در ضمن تحلیل رساله «من و آقای خ» بحثش گذشت. مطابق روال همیشگی آشوری، بحث با تحلیل شبه‌مارکسیستی به بن‌بست می‌رسد. آیا در این ملاقات موضوع دیگری مطرح نشده است؟ مثلاً درخواست ملاقات با آقای خمینی؟! آشوری کم‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده است. در هر صورت، از این ملاقات مهم فعلاً جز دو روایت برادران آشوری گزارشی در دست نیست. ت. علی حکمت: در تهران مستقر شده بودم، گاهی هم به آلمان می‌رفتم و برمی‌گشتم. مباحث آشوری تندتر و حادث‌تر شده بود. برای اولین بار بعد از انقلاب، اوایل سال ۵۸ بازداشت شد. بعضی به اشتباه فکر می‌کردند توحید او

انسان‌های بی‌صلاحیت قرار بگیرند، ... و غالباً هم دستگاه در این زمینه کار می‌کند، و همین امروز هم بعضی‌ها معتقدند که خیلی از این جریان‌ها را دستگاه خیلی آگاهانه و با یک حساب دقیق و عمیق به وجود آورده است، مثلاً می‌گویند چه آزاری داشت دستگاه که بدون هیچ مناسبتی بیاید آن اعلامیه را در روزنامه بنویسد. یادتان هست که مقاله‌ای [با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار احمد رشیدی] در روزنامه [اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶] علیه آیت‌الله [سید روح‌الله] خمینی نوشتند که هیچ مناسبت نداشت. چرا این کار را کردند؟ بعضی‌ها معتقدند که خودشان [رژیم پهلوی] می‌خواست‌اند این جریان را به وجود بیاورند، تا در پرتو این جریان که در نظر عوام بی‌ثوری و در نظر چشم‌های بی‌سلاح چشمگیر است، موجب شود آن حرکت‌های جنبانه (چریکی) تحت‌الشعاع قرار بگیرد، و کم کم منزوی شوند و خاموش گردند، یعنی می‌خواستند کاری بکنند که یک جریان خاص با رهبری افرادی بی‌صلاحیت به وجود آید تا این جریان چشمگیر مردم را از آن جریان اصلی منحرف کند و اگر این را در نظر داشته باشند چنین کاری می‌تواند بعداً موفقیت‌آمیز باشد. (آشوری، جزوه «الفبای انقلاب»، ص ۵۶)

^{۵۸} بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. (زمر: ۱۸-۱۷)

^{۵۹} اُخ (به ضم همزه) بودن: اُخت بودن، صمیمی بودن.

^{۶۰} متن کامل رساله «من و آقای خ» در بخش سوم این سلسله مقالات منتشر شد.

همان کتاب فرقان [توحید و ابعاد گوناگون آن]، و او تئوریسین فرقان است! به نظرم تحت فضای مشهد و پرونده سازی علیه او دستگیر شده بود. آن زمان دادستانی کل انقلاب مهدی هادوی بود. از چند طریق با آقای هادوی تماس گرفتیم و اطلاع دادیم که او مطلقاً ربطی به فرقان ندارد. آقای سید احمد خمینی [۱۳۷۳-۱۳۲۴] هم وساطت کرد. آقای مهدی عبدخدایی [متولد ۱۳۱۵ مشهد]^{۶۱} (صاحب امتیاز و مدیر مسئول) هفته نامه نبرد ملت فدائیان اسلام) با آشوری رفاقت داشت. او هم تلاش کرد تا آشوری آزاد شود. در نهایت آشوری از اتهام فرقانی بودن تبرئه و از زندان آزاد شد.^{۶۲}

حکمت، آن چنان که گذشت، به آشوری نزدیک بوده است. بر اساس گفته های او و برادر آشوری، مهدی هادوی، سید احمد خمینی، مهدی عبدخدایی، و سید علی خامنه ای در آزادی آشوری از زندان نقش داشته اند.

ث. متن کامل «نامه مورخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ آشوری به آقای خمینی»^{۶۳}: «نامه ای به امام خمینی: بسمه تعالی. از آن جا که جانشینی ستم بجای عدل درآورد و جایگزینی خلاف بجای قانون رنج آور است، به خصوص که تقوای نظام را نیز مخدوش و حیثیت اسلام را نیز لکه دار می کند، عرض حال ذیل را که نمودار این همه است تقدیم می کنم: در روز ۵۸/۲/۴ دست های مرموزی که احياناً نمی خواهند اذهان به تعقیب مجرمان اصلی ترور سرلشگر [سید محمودلی] قرنیه - که به بیان امام [خمینی] امپریالیسم و عوامل آن می باشند - سیر کند، مرا در کیهان عضو برجسته ی گروه فرقان قلمداد کردند تا از یک طرف توطئه خود را بیوشانند و از طرف دیگر چون مرا سد راه افکار مرتجعانه ی خود می دانند نابود کنند، و یا لاقلاً حیثیت مرا لکه دار نمایند.

من پس از تکذیب این دسیسه به کیهان مراجعه کردم که منشأ این توطئه مشخص و تعقیب قانونی شود تا در نظام عدل اسلامی همچون نظام ظلم طاغوتی هر کسی نتواند به هر کسی هر انگی را بچسباند و از طرف دیگر واقعیت امر را بیوشاند، لکن در آن جا به این نتیجه رسیدم که باز هم همان دست ها قویاً پشت مسئله ایستاده اند و نه تنها از تعقیب مفتری که حتی از مشخص نمودن آن نیز کیهان را محذور می دارند. از این رو از این جا مأیوس شدم و با تنظیم اعلام جرمی علیه این توطئه - که رونوشت آن پیوست نامه است^{۶۴} - به دادگاه انقلاب پناه بردم، لکن در محضر مقدس دادستانی کل انقلاب نیز با کمال تعجب نه تنها به این دعوی برخوردی در شأن عدالت اسلامی ننمودند که بی هیچ زمینه قانونی و حقوقی زیرکانه مرا به بازجوئی گرفتند.

پس از آن با اعتراض و ناامیدی، به عنوان آخرین مرجع به کمیته مرکزی امام به سرپرستی آقای [محمدرضا] مهدوی کنی مراجعه نمودم و رونوشتی از اعلام جرم خویش را که همان روز به مطبوعات نیز داده بودم (که آنان نیز به دلائلی که برایم روشن نیست از چاپ آن خودداری کرده اند) به این کمیته تسلیم نمودم، ولی با کمال تأسف باید بگویم جواب این دادخواست بدون هیچ تبیین و توضیحی، در همان جا بازداشت غیرمترقبه من بود! از آن به

^{۶۱} عضو گروه فدائیان اسلام، و دبیر کل جمعیت فدائیان اسلام.

^{۶۲} علی حکمت در گفتگو با نگارنده.

^{۶۳} این نامه برای نخستین بار توسط پسرش حمید در سال ۱۳۹۶ در فضای مجازی منتشر شده است.

^{۶۴} متأسفانه این رونوشت همراه با نامه باز نشر نشده است.

بعد مرا با چشم بسته به زندان اوین بردند و در سلول انفرادی محبوس نمودند و با این که پیشاپیش و در همان بازجویی های اولیه واقعیت امر برایشان مسلم بود، همچنان به بازداشت غیرقانونی من ادامه دادند تا سرانجام بعد از یک هفته به عنوان اعتراض به این عمل دور از تقوای نظام اسلامی اعلام اعتصاب غذا نمودم و تا هنگام آزادی بدین اعتصاب ادامه دادم. آن ها خود هنگام آزادی پس از یازده روز معترف شدند که نظریه ای جز بر ناموجه بودن بازداشت من نمی توانند ارائه نمایند.

اکنون من مجدداً نسبت به مفتربانی که چنین اتهامی را در روزنامه کیهان به من نسبت داده اند و نیز نسبت به آنان که بر خلاف قانون و دستورات اکید و مکرر شما و دولت [موقت] انقلاب بر ممنوعیت دستگیری های خودسرانه، به بازداشت من مبادرت کرده اند اعلام جرم می کنم چه این که در این جریان برایم مسجل گردیده که دست هایی از اقامه این دعوی و روشن شدن واقعیت امر جلوگیری می کنند تا چهره ارتجاعی و نفاق افکنشان برای رهبری انقلاب و ملت به پا خاسته ایران آشکار نشود: همان "منابع مطلع" که کیهان معرفی آنان را منوط به اجازه دادستانی کل انقلاب کرده است.

بازداشت غیرقانونی من نشان داد که دشمن با تمسک به چه شیوه هایی سعی در ایجاد و تشدید بدبینی نسبت به انقلاب اسلامی ما دارد، علی الخصوص در جنبه حقوقی آن که بارزترین ملاک حقانیت و عدالت خواهی این نظام است. لذا اکنون با طرح دادخواست خود در پیشگاه رهبری انقلاب، انتظار دارم محتوی فرمایش پیامبر (ص) که "لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ"^{۶۵} در این امر هم چون امور دیگر تحقق عینی و عملی یابد و حق انسانی مظلوم، هر چند که ضعیف باشد، از مفتری ظالم هر چند که قوی باشد ستانده شود و اتهام زندگانی از این گونه، مشخص گشته و به حکم عدالت اسلامی مورد تعقیب و جزا قرار گیرند.^{۶۶}

آشوری به شهادت این نامه مسلمانی انقلابی، عدالت خواه، و خواستار حاکمیت قانون بوده است که از ظلم آشکاری که توسط نهادهای جمهوری اسلامی به او رفته است به رهبر انقلاب تظلم کرده و دادش هم به هیچ جایی نرسیده است. او به آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب و حداقل در سال ۱۳۴۹ به عنوان مرجع تقلید باور داشته است.^{۶۷} البته نباید نظراتش در جزوات سال های ۵۶ و ۵۷ را هم از یاد برد، که پیش قراولان و صاحبان صلاحیت رهبری انقلاب را مطلعان از علم و تجربه مبارزه، و عامل به مشی مسلحانه چریکی توده ای و مشخصاً دو سازمان چریکی

^{۶۵} امام علی (ع): من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می فرمود: «هرگز امتی را پاک - از گناه - نخوانند که در آن امت - بی آنکه بترسند و - در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه سید جعفر شهیدی)

^{۶۶} در انتهای نامه «مورخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸» آمده است: «رونوشت جهت: شورای انقلاب دفتر آیه الله [سید محمود] طالقانی، دادستان کل انقلاب، وزارت دادگستری، نخست وزیری، کیهان، اطلاعات، رادیو تلویزیون، کمیته حقوق بشر، کانون وکلا، کانون زندانیان سیاسی.» و بعد از آن اضافه شده: «کیهان و اطلاعات با همه کوششی که به عمل آمد از چاپ رونوشت این نامه خودداری کردند.»

^{۶۷} «حبیب الله آشوری هم پس از بازداشت به بازجوی ساواک گفت که «خمینی را اعلم فی الأرض» می داند و از این رو به تبلیغ و ترویج او زده است.» (یاران امام به روایت اسناد ساواک - ۵۵، آیت الله حاج شیخ عباس واعظ طبسی، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۱؛ و هدایت الله بهبودی، شرح اسم: زندگی نامه آیت الله سیدعلی حسینی خامنه ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۳۴۷-۳۴۶)

مجاهدین خلق و فدائیان خلق می دانسته است.^{۶۸} در آن مقطع احزاب مارکسیست هم آقای خمینی را به عنوان رهبر ضدامپریالیستی باور داشتند.

ج. رجبعلی مزروعی^{۶۹} (متولد ۱۳۳۶): «حوالی شهریور- مهر ۱۳۵۷ با برخی دوستان در مشهد به خانه آقای [سید علی] خامنه ای رفتیم. آن زمان مجاهدین خلق در خراسان بسیار فعال بودند. آقای خامنه ای در ملاقات هشدار داد که پیرو "خط امام" باشیم. اولین بار بود که این اصطلاح را می شنیدم. "خط امام" مورد توصیه او نفی خط مجاهدین [خلق] بود. او و [عباس] واعظ طبسی و [سید عبدالکریم] هاشمی نژاد [۱۳۶۰-۱۳۱۱] در مشهد یک جناح بودند، شیخ علی تهرانی جناح دیگر بود که به مجاهدین [خلق] نزدیک شده بود. بعد از ازدواج، حوالی خرداد- تیر ۱۳۵۸ به دیدن دوستی دندان پزشک در خزانه تهران رفتیم، که بعداً متوجه شدم سمپات مجاهدین [خلق] شده است و اعدام شد. ما را به سخنرانی دو روحانی در مسجد محله برد، آشوری و برادر هاشمی نژاد. برنامه متعلق به جنبش مجاهدین بود. [سید احمد] هاشمی نژاد [۱۳۲۸-۱۴۰۳] بعداً دستگیر شد و در زندان با نوشتن جزوه ای علیه مجاهدین آزاد شد.^{۷۰}»^{۷۱} آشوری اواخر بهار و اوایل تابستان ۱۳۵۸ یکی از سخنرانان جنبش مجاهدین خلق در تهران بوده است.

بحث پنجم. آشوری و فرقان

آیا آشوری با فرقان نسبتی تشکیلاتی داشته است؟ مراد از نسبت تشکیلاتی عضو مؤسس، رهبری تشکیلاتی، رهبری فکری، و عضویت به طور کلی است. این نسبت ها با مدارک تاریخی قابل صدق و کذب است. این که فرقان از توحید آشوری یا از افکار وی متأثر بوده محتمل است، آن چنان که فرقان و آشوری هر دو از افکار علی شریعتی متأثر بوده اند، اما تأثیر فکری از حوزه این بحث بیرون است. آشوری و فرقان در روش تفسیر قرآن و تفسیر اسلام قرابت فراوانی دارند، اما قرابت فکری هم محل نزاع نیست. فرقان گروهی تروریستی بوده که مرتکب حداقل یازده ترور موفق و نه ترور ناموفق شده است.^{۷۲} مسئله این است که آیا آشوری در این بیست فقره ترور کمترین مشارکتی

^{۶۸} بنگرید به بخش سوم این سلسله مقالات: من و آقای خ - روایت آشوری.

^{۶۹} نماینده دوره ششم مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی و رئیس انجمن صنفی روزنامه نگاران (۱۳۷۶-۱۳۸۸).

^{۷۰} بنگرید به جزوه «حقایق چند پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران، مصاحبه با آقای سید احمد هاشمی نژاد، جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران، ۲۸ آبان ۱۳۵۸، ۳۰ صفحه». در آن آمده که از سال ۱۳۵۱ جذب سازمان مجاهدین شده و ظاهراً در آبان ۱۳۵۸ از آن ها جدا شده است. اما در خاطراتش نوشته است: «من در بیرون از زندان قبل از دستگیری ها با هیچ یک از اعضای سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه ها نه آشنا بودم و نه ارتباط داشتم و اصلاً از نزدیک آن ها را نمی شناختم. شناخت من از این گروه ها فقط در داخل زندان بوده است و اگر اعلامیه گروه ها از جمله سازمان مجاهدین خلق را در کنار اعلامیه های امام پخش می کردیم فقط به جهت مبارزه و شدت بخشیدن آن با رژیم شاه بود و دلیل دیگرش این بود که اعضای سازمان مجاهدین خلق در آن وقت به گروه های مذهبی معروف بودند که با پخش اعلامیه های آنان در کنار اعلامیه های امام می خواستیم بر شدت مبارزه افزوده شود. اگر در مصاحبه بعضی اشخاص ناوارد و یا در بعضی از نوشته های افراد خاص مطلبی غیر از آنچه نقل کرده ام گفته شود خلاف واقع بوده است. ...» (آن سوی میله: خاطرات حجت الاسلام سید احمد هاشمی نژاد، عباس آقایی، تهران: مشق شب، ۱۳۹۶، ص ۱۰۲)

^{۷۱} رجبعلی مزروعی در گفتگو با نگارنده.

^{۷۲} ترورهای منجر به قتل فرقان به ترتیب زمانی: تیمسار سید محمدولی قرنی، مرتضی مطهری، محمدتقی حاج طرخانی، سید محسن بهبهانی (واعظ)، مهدی عراقی و پسرش محمدحسام، هانس یواخیم لایب (تبعه آلمان)، سید محمدعلی قاضی طباطبایی، محمد مفتاح، جواد بهمنی و

داشته است؟ مهم ترین مدارکی که می تواند در این بحث مورد استناد قرار گیرد عبارتند از: اظهارات آشوری، اظهارات گودرزی و دیگر اعضای فرقان چه در نشریاتشان و چه در دادگاه، اسناد ساواک، کتب منتشر شده از سوی نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی، و اظهارات دیگر افراد در این زمینه. این پنج گونه مدرک در این بحث مورد نقل، بررسی و نقد قرار می گیرد.

قسم اول. اظهارات حبیب الله آشوری

بعد از این که روزنامه کیهان مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ آشوری نویسنده کتاب توحید را از اعضای برجسته گروه فرقان معرفی کرد، تکذیب آشوری در شماره بعدی همان روزنامه منتشر شد: «این جانب نه تنها عضو برجسته گروه فرقان نیستم، بلکه شناختی از این گروه ندارم.» آشوری علاوه بر آن در شکایت نامه مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به مهدی هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی نوشت: «ضمن تکذیب مجدد این خبر، بدین وسیله علیه این دسیسه و دسیسه چینان اعلام جرم می کنم.» آشوری حضوراً به کیهان رفته که منشأ این حرف مشخص شود و مجازات شود، لکن کیهان از افشای نام طرف خودداری کرد. بعد از آن شکایت خود را از کیهان را حضوراً به دفتر دادستانی کل انقلاب می برد و چون نتیجه نمی گیرد، رونوشت اعلام جرمش را حوالی ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی در میدان بهارستان می برد، اما بلافاصله بعد از شناسایی به جرم عضویت در گروه فرقان دستگیر می شود! بعد از یازده روز حبس، در زندان اوین آزاد می شود. آشوری در نامه مورخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ به رهبر جمهوری اسلامی بابت افترای کیهان و بازداشت غیرقانونی توسط کمیته مرکزی انقلاب شکایت می کند. بنابراین آشوری حداقل پنج بار کتباً عضویت خود در فرقان را قاطعانه و رسماً تکذیب کرده است.

محمد مهدی جعفری (متولد ۱۳۱۸) استاد بازنشسته دانشگاه شیراز، نماینده دوره اول مردم بوشهر در مجلس شورای اسلامی و نهج البلاغه پژوه: «من بعد از انقلاب از شخص آقای [حبیب الله] آشوری پرسیدم: شما با گروه فرقان چه ارتباطی دارید؟ ایشان قسم خوردند که ارتباطی ندارند ... و حتی طرز تفکرشان را نمی پسندند.»^{۷۳}

قسم دوم. اظهارات فرقان

در کتب، نشریات و بیانیه های فرقان هرگز اسم آشوری مطرح نشده است. در دادگاه اکبر گودرزی و دیگر اعضای فرقان که بخش هایی از آن از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شد، و متن مکتوب نسبتاً کاملی از آن نیز

اصغر همتی نعمتی (دو پاسدار محافظ محمد مفتاح)؛ ترورهای ناموفق فرقان به ترتیب زمانی: اکبر هاشمی رفسنجانی، عباس امیرانتظام، سید رضی شیرازی، احمد لاجوردی، حسین مهدیان، محمدباقر دشتیان، سید عبدالکریم موسوی اربیلی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، و سید علی خامنه ای. (عباس علی حجتی، چهل مقدس: اکبر گودرزی "رهبر فرقان" به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۴۰۰، ص ۱۱۳ و ۱۲۸)؛ در منبع زیر این موارد اضافی آمده است: ترورها: قاسم اسلامی، احمد لاجوردی (سرمایه دار تهرانی)، و کارزونی (سرمایه دار اصفهانی). در مورد ترور ناموفق خامنه ای نظر دیگر انتساب آن به سازمان مجاهدین خلق است. (حسین اردستانی، راه: تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی، جلد اول: دوران مبارزه، بحران گروه های سیاسی، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۹۴، ص ۳۱۵ و پاورقی ص ۳۲۲)

^{۷۳} شریعتی آن گونه که من شناختم، ناگفته هایی از زبان دکتر محمد مهدی جعفری، به کوشش سید قاسم یاحسینی، تهران: نگاه امروز، ۱۳۸۰، ص ۹۰.

توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است،^{۷۴} و بهترین منبع این بحث محسوب می شود، حتی یکبار هم نامی از آشوری برده نشده است. برای اطمینان بیشتر از عبدالمجید معادیخواه (متولد ۱۳۲۶) قاضی دادگاه اکبر گودرزی^{۷۵} درباره ارتباط آشوری و فرقان پرسیدم. پاسخ داد: «آشوری ارتباطی با فرقان نداشت.»^{۷۶} مطلع ترین افراد از این قضیه، مسئولان اصلی پرونده فرقان «رئیس اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی» جمال اصفهانی^{۷۷} و دستیارش محمد عطریان فر^{۷۸} (متولد ۱۳۳۲) که از نزدیک با اعضای فرقان ساعت ها گفتگو کرده بودند با صراحت به این سؤال من پاسخ دادند: «در طول شش-هفت ماه ارتباط مستقیم ما با فرقانی ها هیچ کدام اعم از [اکبر] گودرزی و دیگران هیچ اشاره ای به نقش آشوری در فرقان نداشتند.»^{۷۹} بنابراین آشوری و فرقان هیچ یک قائل به ارتباط تشکیلاتی با هم نبوده اند.

قسم سوم. اسناد ساواک

مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات در سال ۱۳۸۷ برای نخستین بار در دو کتاب از سلسله کتاب های «یاران امام به روایت اسناد ساواک» و «انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک» گزارش مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۷ را به شرح زیر منتشر کرد: «تاریخ وقوع: ۸ اردیبهشت ۱۳۵۷، منبع: ۱۱۶۵۲، در نشستی که با پوشش صرف شام در منزل مهدی عراقی [۱۳۵۸-۱۳۰۹] با حضور احمد کربوبی،^{۸۰} بهروز ذوفن و دو پسر [مهدی عراقی] به اسامی نادر و حسام تشکیل شده یکی از پسران مهدی عراقی اظهار داشته رهبر گروه کفهی ها آخوندی بنام [اکبر] گودرزی [۱۳۵۹-۱۳۲۸] است که جمعه ها در مسجد خمسه (حدود خیابان دولت) صحبت می نماید و [جلال] گنجی ای [متولد ۱۳۲۲] و [حبیب الله] آشوری [متولد ۱۳۱۴] نیز از کادرهای گروه موصوف می باشند که امور مربوط به نشریات گروه تحت نظارت و شرکت آنان اداره می شود و قرار است بزودی مناظره ای بین یکی از این دو نفر با [نعمت الله] صالحی نجف آبادی [۱۳۸۵-۱۳۰۳] انجام گردد. مهدی عراقی نیز اظهار داشته که آشوری از جانب گروه کفهی ها با او (عراقی) تماس گرفته و در مورد وحدت با کمونیست ها و مسائلی از این قبیل مذاکره

^{۷۴} محمدحسن روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور: بررسی عمل کرد و اسناد گروه فرقان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۳۹-۱۹۲؛ و عباس علی حجتی، جهل مقدس: اکبر گودرزی (رهبر فرقان) به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۴۰۰، ص ۷۸۶-۲۴۳.

^{۷۵} بنگرید به اکبر منتجبی، گفت و گو با عبدالمجید معادیخواه قاضی پرونده رهبر گروه فرقان: تواب سازی نکردم، فرقانی ها و قربانی ها -۳، هفته نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره ۴۴، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۶۳-۶۲.

^{۷۶} همین سؤال را با واسطه از علی اکبر ناطق نوری قاضی دیگر پرونده فرقان پرسیدم. پاسخی داده نشد!

^{۷۷} بنگرید به کیان پارسا، گفت و گو با جمال اصفهانی رئیس اطلاعات کمیته و یکی از مسئولان پرونده فرقان: گودرزی در راه اوین اعترافات را آغاز کرد، فرقانی ها و قربانی ها -۲، هفته نامه شهروند امروز، شماره ۴۴، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۶۱-۶۰.

^{۷۸} بنگرید به کیان پارسا، روایت محمد عطریان فر از برخورد با گروه فرقان و اعترافات اعضای آن: گودرزی گفت: مطهری را زد ترور کردیم، فرقانی ها و قربانی ها -۴، هفته نامه شهروند امروز، شماره ۴۴، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۶۴.

^{۷۹} در گفتگوهای جداگانه با نگارنده.

^{۸۰} احمد کربوبی (متولد ۱۳۲۷ تهران) فرزند علی دانشجوی دانشگاه تهران در دهه چهل در جریان توزیع اعلامیه علیه سرمایه داران آمریکایی همراه حمید اخوت دستگیر و به شش سال زندان محکوم شد. وی در اسفند ۱۳۵۵ از زندان آزاد شد و به ادامه تحصیل پرداخت. (به نقل از «شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک»، پاورقی ص ۲۷۱)

نموده لیکن بعداً قطع ارتباط نموده [است].^{۸۱}

این «تنها» سند ساواک با موضوع ارتباط آشوری و فرقان است، یعنی حقیقتاً خبر واحد است، و در مجموعه اسناد منتشرشده ساواک مطلقاً هیچ سندی جز این درباره ارتباط آشوری و فرقان وجود ندارد. این سند - دقیقاً سی سال بعد از ترور مهدی عراقی و پسرش حسام توسط گروه فرقان - از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات منتشر شده است.

منبع این سند، مأمور ساواک با شماره ۱۱۶۵۲ است که در گوشه سمت چپ بالای سند قابل مشاهده است. این شماره اسم رمز بهروز ذوفن یکی از شرکت کنندگان در جلسه نهار پوششی مذکور است. ذوفن یکی از مبارزان قبل از انقلاب بوده که بعد از دستگیری توسط ساواک به تدریج از سال ۱۳۵۴ شروع به همکاری با ساواک می کند و در بیرون زندان از زندان با شماره رمز ۱۱۶۵۲ از گروه توحیدی صف، مهدی عراقی و دیگر مبارزان گزارش مکتوب برای بازجو و شکنجه گر ساواک ناصر نودری (معروف به رسولی) (متولد ۱۳۱۹) می نوشته است.^{۸۲} گزارش های

^{۸۱} انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، کتاب پنجم، تهران: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۱۱۸؛ و یاران امام به روایت ساواک، کتاب دوازدهم: شهید حاج مهدی عراقی، پیشکسوت انقلاب، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تیر ۱۳۷۸، ص ۲۷۱.

^{۸۲} «بهروز [ذوفن] در زندان اوین نفوذی ساواک بود.» (جلال صمصامی فرد، «سی خرداد ۶۰: خط مشی ساواک در زندان و ضعف نیروها» (مصاحبه)، دوماهنامه چشم انداز ایران، شماره ۲۳، آذر و دی ۱۳۸۲، ص ۷۶)؛ «بهروز ذوفن از اعضای گروه حزب الله (قبل از انقلاب) بوده است. ذوفن بعد از دستگیری توسط ساواک به شدت شکنجه شده و بعد از ۱۳۵۴ به تدریج شروع به همکاری با ساواک می کند و در بیرون زندان از زندان با شماره رمز ۱۱۶۵۲ از گروه صف، مهدی عراقی و دیگر مبارزان گزارش مکتوب برای ساواک می نوشته است. ذوفن در انفجار رستوران خوان سالار در ۲۲ مرداد ۱۳۵۷ ماشین ساواک را در اختیار گروه صف می گذارد. بعد از انقلاب در بنیاد مستضعفان و سپس در وزارت کشور معاونت بخش تحلیل های سیاسی و فرمانداری مسجد سلیمان را به عهده می گیرد، اما دستگیر می شود.» (برگرفته از همشین بهار، «انفجار رستوران خوان سالار و آقای ب»، ۷ بهمن ۱۳۹۹)؛ یکی از اعضای ارشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در گفتگو با نگارنده (نام وی به درخواست خودش نزد من محفوظ است): «بهروز ذوفن متولد حوالی ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ را شهید حاج مهدی عراقی از طریق شهید محمد بروجردی [۱۳۶۲-۱۳۳۱]، از بنیانگذاران گروه توحیدی صف به من معرفی کرد. او بعد از دستگیری در ارتباط با مجاهدین خلق، زیر شکنجه مقاومت کرده بود. حاج مهدی او را باهوش و باسواد توصیف کرده بود و ما به اعتبار حاج مهدی به او اعتماد کردیم. بهروز در بند شماره دو زندان اوین با سران مجاهدین از جمله مسعود رجوی، موسی خیابانی و مهدی ابریشمچی هم بند بود. بعد از آن هم در بند شماره یک هم بند [اکبر] هاشمی رفسنجانی [زندان آخر آذر ۵۴ تا اوایل پائیز ۱۳۵۷] بود. وقتی آزاد شد [۲۹ اسفند ۱۳۵۶] ما [گروه توحیدی صف] او را جذب کردیم و من رابطش بودم. یک بار سر قرار ثابت من به دلیل این که تیر خورده بودم دیر رسیدم. مطابق مقررات سازمانی او نباید معطل می شد. اما منتظر من مانده بود. به او شک کردم. اما بد به دلم راه ندادم. وقتی می خواستم برای دیدار با امام [خمينی] به پاریس بروم [پائیز ۱۳۵۷]، او را به طور موقت به عضو دیگر گروه سلمان صفوی [متولد ۱۳۳۸] سپردم. در بازگشت سلمان گفت به بهروز مشکوک شده و قابل اعتماد نیست. علاوه بر آن، به دلیل اشتغالات حوالی انقلاب او را کمتر می دیدیم، چند بار به طور کوتاه. به دلیل آشنائی سال آخر دوران زندان با هاشمی رفسنجانی زمانی که هاشمی در وزارت کشور مسئولیت گرفته بود [۲۶ تیر ۵۸: معاون وزیر کشور، ۱۷ آبان ۵۸: وزیر کشور]، سمتی گرفت. [اواخر ۵۸] پرونده ساواک او به دست ما افتاد و متوجه شدیم بهروز از حوالی سال ۵۴ مخبر ساواک بوده است و گزارشهای تفصیلی از من و دیگر افراد گروه صف به ساواک داده است. دستگیر شد. زندانش هم بیش از دو سال طول کشید. با هاشمی صحبت کردم. هاشمی خیلی کمک کرد تا آزاد شود. بعد از آزادی خواست با من ملاقات کند. با کراحت پذیرفتم. ماجرا را برایم این طور تعریف کرد: ابتدای زندان برخورد سران مجاهدین با من بسیار عاطفی بود. بعد از تغییر مواضع ایدئولوژیک من مسئله دار شدم. آن ها نتوانستند

بهروز ذوفن با توجه به سوابقش بی اعتبار است، مگر خلافت اثبات شود. اما علاوه بر این ضعف غیرقابل اغماض، اشکالات متعددی در متن این گزارش دارد که بر بی پایگی آن می افزاید، به شرح زیر:

مهدی عراقی سه پسر داشته است: احمد (امیر)، محمود (نادر)، و محمد (حسام).^{۸۳} نادر و حسام در این جلسه حضور دارند. در اسناد ساواک منتشر شده مرتبط با مهدی عراقی اسامی احمد کربوبی، بهروز ذوفن، اکبر گودرزی، حبیب الله آشوری، نعمت الله صالحی نجف آبادی، مسجد خمسه، و گروه کهنی ها همگی صرفاً در این سند آمده اند و در هیچ سند دیگری در این کتاب دیده نمی شوند.

گروه کهنی ها که دو بار در این سند آمده است، و در پاورقی وزارت اطلاعات نام قبل از انقلاب فرقان معرفی شده است، در هیچ سند دیگر منتشر شده ساواک یا در هیچ منبع دیگری اثری از آن یافت نشد!^{۸۴} در پاورقی مذکور

مراقب کنند، در عوض مرا بایکوت کردند. سلام را کسی جواب نمی داد. کسی با من حرف نمی زد. در هواخوری با من راه نمی رفتند. هنگام غذا خوردن با من نمی نشستند. وضعیت بسیار دردآوری برایم درست کردند. به این نتیجه رسیدم اولویت اول مبارزه من با مجاهدین خلق و اولویت دوم مبارزه با شاه است. ساواک متوجه شد. مرا جذب کردند، و شدم مخبر گروه توحیدی صف. آن ها هم شبیه مجاهدین اهل مبارزه بودند. در حقیقت اولویت نخست بهروز مقابله با همه مبارزین اعم از مجاهدین خلق، گروه توحیدی صف، و حاج مهدی عراقی به دلیل ارتباطات گسترده اش با امام و دیگر مبارزین شده بود. آشوری هم مبارزه می کرد، پس مشمول اولویت اول او می شده است. بعد از این ملاقات، ارتباط من با او برای همیشه قطع شد. شنیدم بعداً در یک خیاطی کار می کرده است. یکی دیگر از اعضای ارشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در گفتگو با نگارنده (نام وی به درخواست خودش نزد من محفوظ است): «از سال ۵۵ تا اوایل سال ۵۶ در بند ۲ زندان اوین طبقه دوم با بهروز ذوفن در یک بند بودم. البته هم اتاق نبودم. او با رجوی و دیگر مجاهدین خلق هم بند بود. بعد ما را به قصر منتقل و پخش کردند. در قصر هم خیلی نبود. در اوین بهروز بیشتر ورزش می کرد. مقاوم بود. بازجویی خوبی پس داده بود. با همه بود از مجاهدین تا عراقی. مریض احوال بود. به بهداری می رفت که ظاهراً پوشش برای گزارش هم بندان به رسولی بوده. اطلاعاتی از من گرفت که به بازجو گفته بودم. بعداً رسولی آن اطلاعات را به رخم کشید. نمی دانستم از کجا فهمیده. بعد از انقلاب با دیدن پرونده بهروز متوجه شدم. انگیزه فعالیت نداشت. خیلی هم او را به بازی نمی گرفتند. خوش مشرب و نیمه بریده بود. به عزت شاهی نزدیک بود. عزت شاهی در بخش سیاسی کمیته نبود، نیروی اجرایی بود. بعد از تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین من و عزت شاهی بایکوت بودیم اما بهروز نه. او اهل این حرف ها نبود. متأهل بود و همسرش طلاق گرفته بود. پدرش ارتشی بود و دنبال آزادی پسرش. گفته بودند شرط آزادی همکاری با ساواک است که بهروز قبول کرده بود و آزاد شد. من ۵۸ قضیه را فهمیدم. در وزارت کشور پست گرفته بود. بعد از آزادی سراغ [ابوالقاسم] سرحدی زاده و عزت شاهی رفته بود. یکی دیگر از افراد مطلع از پرونده ذوفن در گفتگو با نگارنده (نام وی به درخواست خودش نزد من محفوظ است): «پرونده ساواک بهروز ذوفن ۸۹-۹۰ صفحه است. حوالی سال ۵۰-۵۱ دستگیر شده، از سال ۵۴ منبع ساواک شده و علیه مجاهدین و غیرمجاهدین گزارش داده است. در تاریخ ۲۹ اسفند ۵۶ آزاد شده است. از فروردین ۵۷ رسماً به عنوان مأمور ساواک حقوق می گرفته است. از طریق مهدی عراقی با ارتش انقلاب خلق ایران (بعداً گروه منصورون) وصل می شود و با محسن رضایی و [سید محمدعلی] جهان آرا ارتباط برقرار می کند و عملاً عضو گروه منصورون می شود. از طریق عراقی به گروه صف نزدیک می شود و به عنوان عضو منصورون با صف مرتبط می شود. او به توصیه محسن رضایی ماشین خودش را در اختیار منصورون قرار داده تا چیزهایی را با بچه های خوزستان رد و بدل کند. در راه ژاندارمری (یا پلیس راه) به او مشکوک می شود و خود او و ماشین توقیف می شوند. ساواک رفع توقیف می کند. رضایی بعد از انقلاب با خواندن پرونده ذوفن متوجه می شود که چه اتفاقی افتاده است. گزارش آن ماشین خوانسالار در پرونده نیست!»

^{۸۳} شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۵ و ۱۸۱.

^{۸۴} «گروه فرقان در آغاز با عنوان گروه کهنی ها شهرت داشت و بعدها به نام فرقان شناخته شد. رژیم از فعالیت این گروه کمابیش اطلاعاتی داشته، اما به دلیل درگیر شدن در ماجراهای سال ۵۶ و فزونی حرکت های سیاسی و نیز ضعیف شدن ساواک گویا گزارش چندان از فعالیت آن ها که

آمده است: «[۱] گروه کهنی‌ها از سال ۱۳۵۵ با انتشار جزوه‌های تفسیر قرآن فعالیت می‌کرد. [۲] افراد این گروه توسط ساواک دستگیر شده ولی به سرعت بدون هیچگونه توضیحی آزاد می‌شدند. [۳] این گروه بعد از انقلاب به نام فرقان فعالیت کردند و [۴] در نشریات خود انقلاب اسلامی را توطئه بیگانگان قلمداد کردند و اقدام به ترور سپهبد سید محمدولی قرنی، مرتضی مطهری، محمد مفتاح و مهدی عراقی کردند.»^{۸۵} مستند نکات اول تا سوم چیست؟ بعد از تحقیق معلوم شد از گروه فرقان قبل از تعیین اسم فرقان در اسفند ۱۳۵۶ گاهی با اسم گروه کهنی‌ها یاد می‌شده است.^{۸۶}

چرا به آن‌ها کهنی‌ها گفته می‌شده است؟ ظاهراً چون تفسیر سوره کهن منتشر کرده بودند! اما این گروه تفسیر سوره‌های متعددی از قرآن (۷۹ سوره، در حدود ۱۴ جزء) با عنوان «پیام قرآن» را منتشر کرده بودند،^{۸۷} هیچ قرینه و سندی در دست نیست که نافذترین یا نخستین تفسیر منتشر شده آن‌ها تفسیر سوره کهن بوده باشد. در هر حال، زمان انتشار «پیام قرآن: تفسیر سوره کهن» نامعلوم است. این تفسیر با اسم دو مؤلف مختلف منتشر شده است: نجم‌الدین شکیب و علی داودی. ظاهراً هر دو اسامی مستعار اکبر گودرزی است. حوالی سال ۵۶ سه نسخه مختلف از این تفسیر منتشر شده است.^{۸۸}

آن زمان بیشتر همین جلسات قرآن بوده نداشته است.» (جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ص ۹۱۷) جعفریان سپس همین تک سند ساواک را ذکر کرده است.

^{۸۵} شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، پاورقی ص ۲۷۱.

^{۸۶} سه نفر از فعالان سیاسی آن دوران در گفتگو با نگارنده این را تأیید کردند.

^{۸۷} تفسیر سوره‌های حمد و بقره، جواد صابر، [تهران]: دفتر نشر کاظمیه، اردیبهشت ۱۳۵۶، ص ۱۰+ ص پاورقی + ۱۰ صفحه پیشگفتار؛ تفسیر سوره توبه، احسان کمالی، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۷+۲۶۶ ص؛ تفسیر سوره یوسف، محمدحسین آل‌یاسین، [تهران]: انتشارات بقاء، بی‌تا، ۱۱۱ ص+ ۷ ص پاورقی + ۱۳ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره مریم، حسن قائمی، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۱۱۷ ص+ ۲۷ ص پاورقی+ ۱۷ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره طه، حسن قائمی، [تهران]: بی‌نا، اردیبهشت ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص+ ۴۳ ص پاورقی+ ۱۵ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره انبیاء، حسین صادقی، [تهران]: دفتر نشر کاظمیه، اردیبهشت ۱۳۵۶، ۱۸۰ ص+ ۱۵ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های فرقان و نور، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۷۷+۸۰+۱۱ ص؛ تفسیر سوره‌های شعراء، نمل، و قصص، احسان کمالی، [تهران]: فروغ، مهر ۱۳۵۸، ۱۴۶ ص+ ۱۱ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های عنکبوت و روم، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، تیر ۱۳۵۸، ۱۰۶ ص+ ۱۱ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های لقمان و سجده، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، اردیبهشت ۱۳۵۸، ۵۰ ص+ ۱۱ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های احزاب، و سبأ، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۴۹+۷۹+۱۱ ص؛ تفسیر سوره‌های فاطر، یس، و صافات، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: بقاء، بی‌تا، ۵۶+۳۶+۳۵ ص؛ تفسیر سوره‌های مؤمن (غافر) و فصلت، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، تیر ۱۳۵۷، ۱۴۳ ص+ ۱۳ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های شوری و زخرف، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۸۶+۷۶+۱۱ ص؛ تفسیر سوره‌های دخان، احقاف و جائیه، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، خرداد ۱۳۵۷، ۱۸۱ ص+ ۱۳ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های محمد، فتح و حجرات، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۴۲+۷۵+۹۵+۱۳ ص؛ تفسیر سوره‌های طور، نجم و قمر، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: فروغ، بی‌تا، ۱۷۴ ص+ ۱۳ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های جن و رحمن، نجم‌الدین شهید، [تهران]: نجم، بی‌تا، ۹۶ ص+ ۱۴ ص پیشگفتار؛ تفسیر سوره‌های مزمل، مدثر، قیامت، انسان و مرسلات، نجم‌الدین منتظر؛ تفسیر جزء سی‌ام (یا تفسیر نبأ تا ناس)، محمدحسین آل‌یاسین/احسان کمالی، [تهران]: بقاء، مهر ۱۳۵۶، ۲۴۰ ص+ ۱۲ ص پیشگفتار. ظاهراً پیشگفتارها مشابه است. احتمال دارد که برخی از این تفاسیر با اسامی مؤلفین دیگر هم منتشر شده باشد. کلیه اسامی مؤلفین اسم مستعار است و نویسنده آن‌ها کسی جز اکبر گودرزی نیست. اسامی ناشرین یا شماره ثبت‌ها هم غیرواقعی است.

^{۸۸} پیام قرآن: تفسیر سوره کهن، نجم‌الدین شکیب، [تهران]: انتشارات بقاء، فاقد تاریخ، ۱۲۳ صفحه بدون مقدمه و پاورقی؛ [تفسیر] سوره کهن، علی داودی، [تهران]: بی‌نا، بی‌تا، ۹۹ صفحه به علاوه ۲۸ صفحه پاورقی، بدون مقدمه؛ پیام قرآن: تفسیر سوره کهن، نجم‌الدین شکیب، [تهران]:

شاید هم به دلیل این آیه سوره کهف: إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا^{۸۹} آن‌ها به این اسم خوانده شده باشند. در تفسیر مذکور آیه این گونه ترجمه شده است: «گاهی که جوانمردان به سوی غار پناهنده شدند، پس گفتند پروردگارا از پیش خودت ما را رحمتی ده و برایمان از کارمان دانشی انقلابی فراهم آور (علم مبارزه را به ما ده)». در تفسیرش هم گفته شده: این گروه جوانمرد برنامه‌هایی قبلاً داشتند و عملیات انقلابی چشمگیری در حصار تقیّه انقلابی خود انجام می‌دادند تا این که نظام حاکم به کار آنان (به امر آن‌ها) آگاه شد و آنان به غار پناهنده شدند. رشد (در ذیل آیه) همان دانش انقلابی و یا علم مبارزه است. وقتی انقلابیون کهف به غار پناهنده شدند از خداوند خواهان آگاهی انقلابی و علم بیشتر مبارزه می‌باشند تا در امرشان انقلاب آگاهانه آنان را بارور کند و آمادگی دهد.^{۹۰}

نادر (محمود) عراقی پسر دوم مهدی عراقی که ادعا شده در این جلسه حضور داشته، مطابق اسناد دیگر همین کتاب در حال گذراندن دوره آموزشی خدمت سربازی در چهل دختر شاهرود بوده است، و حوالی آذر ۵۷ ابراز شده که محل خدمتش به باغشاه تهران منتقل شده است،^{۹۱} بنابراین در اردیبهشت ۵۷ نمی‌توانسته در تهران باشد، مگر اینکه موقتاً به مرخصی به تهران آمده باشد. قاعدتاً پسر عراقی که مهم‌ترین بخش این سند به نقل از اوست، باید حسام باشد، نه نادر که در حال خدمت سربازی است. اما این اطلاعات تناسبی با دانش آموز شانزده ساله ندارد! به شهادت دیگر اسناد همین کتاب، حسام (متولد ۱۳۴۱) از پیروان نوجوان پر و پاقرص آقای خمینی است^{۹۲} و امور نقل شده از او هیچ سنخیتی با شخصیتش ندارد. این همان پسری است که همراه با پدرش توسط فرقان ترور شد.

این که گودرزی جمعه‌ها در مسجد خمسه صحبت می‌کرده صحت دارد.^{۹۳} اما جلال گنج‌های روحانی شناخته‌شده سازمان مجاهدین خلق چطور ممکن است کادر گروه کف‌های و یکی از دو مسئول نشریات آن‌ها بوده باشد؟! سطح دانش، سوابق علمی و رده سنی آشوری و گنج‌های به هیچ وجه قابل مقایسه با گودرزی و اعضای فرقان نیست. این که این دو نفر کادر فرقان و مسئول نشریات آن باشند به لطیفه شبهه است! این که کف‌های (فرقان بعدی) تحت تأثیر افکار آشوری بوده باشند محتمل است، اما این که آشوری کادر گروه کف‌های بوده باشد، توهین به آشوری است! قرار مناظره گنج‌های و آشوری با صالحی نجف‌آبادی هم از آن حرف‌هاست! موضوع مباحث این دو نفر هیچ ربطی به موضوع تحقیقات صالحی نداشته است.

انتشارات بقاء، فاقد تاریخ، ۱۳ صفحه مقدمه، ۱۲۳ صفحه متن تفسیر، ۳۵ صفحه پاورقی. (تایپ متن تفسیر با نسخه دیگر شکیب یکی است) ظاهراً ویرایش دوم آن محسوب می‌شود. البته متن تفسیر و پاورقی‌ها در هر سه نسخه ظاهراً یکی است. این مقدمه هم اختصاصی به این سوره ندارد. در برخی سوره دیگر هم دیده می‌شود، مثلاً سوره مریم.

^{۸۹} زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز. (کهف: ۱۰)

^{۹۰} شکیب، پیام قرآن: تفسیر سوره کهف، ص ۱۰-۸.

^{۹۱} شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۸ و ۳۸۴.

^{۹۲} شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۵۹-۳۵۷، و ۳۶۸.

^{۹۳} حجتی، جهل مقدس: اکبر گودرزی (رهبر فرقان) به روایت اسناد، ص ۳۲-۳۰.

این که آشوری قائل به همکاری و اتحاد با کمونیست‌ها بوده صحت دارد، اما این که آشوری دربارهٔ چنین موضوعی با مهدی عراقی (از اعضای فدائیان اسلام و از بنیانگذاران حزب مؤتلفه اسلامی) از سوی کله‌پی‌ها (فرقان بعدی) تماس گرفته باشد، وقتی ممکن است که راوی مغز خر خورده باشد!

با توجه به قرائن فوق به نظر می‌رسد مخبر با سر هم کردن چنین گزارش مغشوشی سر به سر ساواک گذاشته باشد، یا می‌خواسته برای انجام وظیفهٔ خبرچینی چیزی گفته باشد. در هر حال، مفاد این سند یقیناً بی‌اعتبار است. گفتنی است که مهدی عراقی در خاطرات منتشرشده‌اش کم‌ترین اشاره‌ای به ارتباطش با آشوری نکرده است!^{۹۴} در جامع‌ترین تحقیق منتشرشده به زبان انگلیسی دربارهٔ گروه فرقان توسط رُن کهن که متکی به اهم منابع فارسی، عربی، انگلیسی، و عبری به‌علاوه اسناد مراکز امنیتی ایران، آمریکا و اسرائیل دربارهٔ فرقان است، مطلقاً اسمی از آشوری نیست!^{۹۵}

بهر روز ذوفن در بهار ۱۳۵۸ به دفتر مرکزی کمیته انقلاب اسلامی سر می‌زده است.^{۹۶} آن عضو کمیته که خبر مجعول فرقانی بودن آشوری را به روزنامهٔ کیهان داده بود، روشن نیست. احتمال دارد یکی از دوستان ذوفن در کمیته، فرقانی بودن آشوری را از او شنیده باشد و به کیهان گفته باشد. اما کدام عضو کمیته؟ عزت‌شاهی؟ نمی‌دانم. جالب این جاست که گزارش مخدوش ذوفن به ساواک منبع اصلی کتب مراکز امنیتی جمهوری اسلامی دربارهٔ فرقانی بودن آشوری است! که در ادامه مستنداتش ارائه می‌شود.

قسم چهارم. کتب نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی

در نخستین کتاب مرکز اسناد انقلاب اسلامی دربارهٔ فرقان بعد از بررسی «انتساب به [علی] شریعتی» ذیل عنوان «تأثیرات فکری از آشوری» آمده است: «یکی دیگر از افرادی که در شکل‌گیری انحرافات فکری گروه فرقان نقش مؤثری داشت آشوری بود.»^{۹۷} بعد از نقل قول مفصلی از علی دوانی که قبلاً به آن اشاره شد، نتیجه می‌گیرد: «آشوری یکی از مدل‌های فکری گودرزی و فرقانی‌ها شد.»^{۹۸} شاهد او این بر این مدعا این دو مدرک است: نقل قولی از علی دوانی: «اساس کار آن‌ها [فرقان] نیز همان کتاب توحید آشوری و جزوه‌هایی از نوشته‌ها و درس‌های گودرزی بر اساس آثار دکتر شریعتی است.»^{۹۹} مدرک دوم: «علی حاتمی یکی از عناصر اصلی و سران گروه فرقان که نقش چشمگیری در جذب جوانان داشت از مبلغان و مروجان کتاب توحید آشوری بود.»^{۱۰۰} این شواهد تنها

^{۹۴} ناگفته‌ها؛ خاطرات شهید حاج مهدی عراقی (پاریس، پاییز ۱۳۵۷/۱۹۷۸)، به کوشش محمود مقدسی، مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی، تهران، رسا، ۱۳۷۰.

^{۹۵} Ronen A. Cohen. *Revolution Under Attack: The Forqan Group of Iran*. US: Palgrave Macmillan, 2015.

^{۹۶} بهروز ذوفن از زمان زندان با عزت‌شاهی دوست بوده است. بنگرید به عزت‌الله شاهی، خاطرات عزت‌شاهی، تدوین و تحقیق محسن کاظمی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۱ و ۶۰۸. در متن کتاب عزت‌شاهی اشاره به ساواکی شدن ذوفن به چشم نمی‌خورد.

^{۹۷} علی کردی، گروه فرقان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۳۸.

^{۹۸} کردی، گروه فرقان، ص ۴۰.

^{۹۹} کردی، گروه فرقان، ص ۴۰ به نقل از علی دوانی، خاطرات من از استاد مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۷۵، ص ۹۰.

^{۱۰۰} کردی، گروه فرقان، ص ۴۰ به نقل از آرشیو مرکز انقلاب اسلامی، پرونده علی حاتمی، شماره بازیابی ۹۳۶.

نشان می‌دهد که فرقان از آثار شریعتی و توحید آشوری متأثر شده‌اند، اما از آن مدرکی برای انتساب مشی تروریستی گروه فرقان به این دو نفر به‌دست نمی‌آید. نهایتاً فرقان به لحاظ فکری ذیل این دو نفر قرار می‌گیرد، نه بیشتر.

در مفصل‌ترین کتاب منتشرشده از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی درباره آشوری این سند بی‌اساس ساواک که نقدش گذشت محکم‌ترین منبع فرقانی بودن آشوری شمرده شده است. در این کتاب یک فصل از چهار فصل که با عنوان «توحیدی که به ضلالت رسید» به آشوری اختصاص دارد این‌گونه آغاز می‌شود: «پیش از پیروزی انقلاب فعالان سیاسی و مذهبی در تهران گمان می‌کردند که گروه فرقان و رهبرش اکبر گودرزی با حبیب‌الله آشوری یکی هستند. در اواسط سال ۱۳۵۶ گروه فرقان به نام کله‌های شناخته می‌شد و کمابیش منابع ساواک از فعالیت‌های این گروه اطلاعات داشتند. در یکی از گزارش‌های ساواک درباره همکاری گودرزی و حبیب‌الله آشوری آمده است.» آن‌گاه سند مذکور را نقل می‌کند.^{۱۰۱} بر هیچ‌یک از این دعوای سندی در دست نیست.

در سومین کتاب مرکز اسناد انقلاب اسلامی درباره فرقان، بدون ارائه هیچ مدرکی ادعا شده: «گروه فرقان در آغاز با عنوان “گروه کله‌های” شهرت داشت.»^{۱۰۲} ظاهراً مستندش همان سند جعلی ساواک پیش گفته است! بعد از بررسی ارتباط فرقان و سازمان مجاهدین خلق، در کتاب مذکور چنین آمده است: «شیخ حبیب‌الله آشوری یکی از چهره‌های ایدئولوژیک مرتبط با فرقان است که حتی برخی معتقدند گروه فرقان از قبل توسط آشوری تشکیل شده و اکبر گودرزی بعدها به این جریان می‌پیوندد. ... اگرچه دامنه تأویلات و تفاسیر اکبر گودرزی وسیع‌تر از تفکر آشوری در کتاب توحید است و گودرزی در این زمینه پرکارتر بوده است. هرچند حمیدرضا نقاشیان [متولد ۱۳۳۳] بیان می‌کند گروه فرقان در ابتدا با محوریت حبیب‌الله آشوری تشکیل شده است و پس از آن اکبر گودرزی رهبری آن را بر عهده گرفته است: “ما در دوران انقلاب سعی می‌کردیم گروه‌ها، هیأت‌ها یا جمعیت‌هایی را که به نوعی در فضای انقلابی قرار داشتند شناسائی کنیم. هدفمان ایجاد ارتباط و هماهنگی میان این گروه‌ها و در نهایت برقراری انسجام مناسب میان انقلابیون برای مبارزه با رژیم شاه بود. نخستین آشنایی بنده و دوستان با گروه فرقان بر مبنای همین رویکرد شکل گرفت. این گروه در ابتدای فعالیت به فرقان شهرت نداشت. طلبه‌ای مشهور به نام آشوری این گروه را به‌وجود آورد و بعدها با پیوستن طلبه دیگری به نام اکبر گودرزی به این گروه فعالیت‌های آن توسعه پیدا کرد و آن‌ها اقدام به برگزاری مجالس تفسیر با رویکرد به‌ظاهر انقلابی می‌کردند. این مجالس تفسیر که در مساجد مختلف تهران برگزار می‌شد به دلیل رویکرد ضد رژیم می‌که داشت، به تدریج تعدادی از نیروهای جوان و انقلابی را جذب خود کرد. از سال ۱۳۵۵ به بعد این جلسات با محوریت اکبر گودرزی انسجام بیشتری پیدا کرد.”^{۱۰۳} سپس تکذیب آشوری در روزنامه کیهان ۵ اردیبهشت ۵۸ نقل می‌شود، بدون

^{۱۰۱} محمدحسن روزی‌طلب، ترکیب التقاط و ترور: بررسی عمل‌کرد و اسناد گروه فرقان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۰ به نقل از شهید حاج مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک.

^{۱۰۲} عباس‌علی حجتی، چهل مقدس: اکبر گودرزی (رهبر فرقان) به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۴۰۰، ص ۳۷.

^{۱۰۳} حجتی، چهل مقدس: اکبر گودرزی (رهبر فرقان) به روایت اسناد، ص ۵۸-۵۷ به نقل از خاطرات حمیدرضا نقاشیان در گفتگو با روزنامه خراسان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۵، ص ۶.

این که نتیجه گیری شود.

حمیدرضا نقاشیان در مصاحبه سال ۱۳۹۵ سه ادعا مطرح کرده است: «[۱] گروه فرقان در ابتدای فعالیت، به فرقان شهرت نداشت. [۲] آشوری آن را به وجود آورد، و گودرزی بعدها به آن پیوست و [۳] آن را از سال ۱۳۵۵ توسعه داد.» ادعای نخست احتمال صدق دارد، قبل از گزینش اسم فرقان اسمی نداشته است، بلکه گروهی نبوده است! محفلی برای تفسیر قرآن به سبک انقلابی بوده است. ادعای سوم هم صادق است و موضوع بحث ما نیست. حرف تازه نقاشیان ادعای دوم اوست. او نه تنها در این مصاحبه بر این ادعا هیچ مدرک و شاهی ارائه نکرده است، بلکه در نخستین مصاحبه خود در سال ۱۳۸۹ که دقیقاً بحث درباره پیشینه گروه فرقان است این ادعای خود را نقض کرده است، چرا که در بحث از پیشینه فرقان، کلمه‌ای به آشوری اشاره نکرده و گودرزی را مؤسس فرقان معرفی کرده است.^{۱۰۴}

در مصاحبه دیگرش در سال ۱۴۰۰ درباره پیشینه فکری و تشکیلاتی آن گفته است: «گروهک فرقان اواخر سال ۱۳۵۴ به وجود آمد؛ یعنی زمانی که اکبر گودرزی، بنیان‌گذار و سرکرده این گروهک، به دلیل انحرافات فکری، از حوزه‌های علمیه طرد شده بود و به گمان خودش، می‌خواست مجموعه‌ای انقلابی را راه بیندازد. گودرزی کارش را با دو سه نفر شروع کرد و بعدها این گروه کوچک توانست عضوگیری کند و به تشکیلی با حدود ۱۷۰ تا ۱۸۰ عضو تبدیل شود. اگر بخواهیم به مشی فکری گروهک فرقان نظری داشته باشیم، باید بگوییم که تفکرات گروهک فرقان، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، حول و حوش تفکر خود اکبر گودرزی و شاید بخشی از تفکرات انحرافی حبیب‌الله آشوری و کتاب «توحید» او شکل گرفت.»^{۱۰۵} در این مصاحبه گودرزی شخصاً مؤسس است، و فرقان «شاید» از تفکر آشوری متأثر بوده باشد، یعنی بحث از ارتباط تشکیلاتی نیست، بحث از تأثیر فکری است، آن هم در حد احتمال. به علاوه، آشوری قبل از سال ۵۸ ساکن مشهد بوده است، چگونه می‌تواند مؤسس گروه فرقان (ولو بدون چنین نامی) در تهران بوده باشد؟! غیر از آن سند مجعول ساواک، هیچ مدرکی مبنی بر ارتباط آشوری و فرقان در دست نیست، چه برسد به تأسیس آن توسط آشوری.

با نگاهی به اظهارات ضد و نقیض نقاشیان در این باره و عدم ارائه کم‌ترین مدرکی مبنی بر تأسیس فرقان توسط آشوری، این ادعای نقاشیان خبر واحدی است که به دلایل متعددی از هر حیث از درجه اعتبار ساقط است.^{۱۰۶}

^{۱۰۴} «ناگفته‌هایی از پیشینه عملی و سیر رسیدگی قضایی به پرونده فرقان در گفتگوی یادآور با حمیدرضا نقاشیان، "گودرزی با پرخاش یارانش شکست"، مجله یادآور شماره ۶، ۷ و ۸ - باز خوانی کارنامه فرقان و فرقان‌گونی در تاریخ انقلاب، ۱۳۸۹-۱۳۸۸؛ همین‌طور در مصاحبه با فارس‌نیوز: امام خمینی (ره) به روایت محافظش، ۳۰ خرداد ۱۳۸۹.

^{۱۰۵} گفت‌وگو با حمیدرضا نقاشیان سرتیم محافظان امام (ره) و عامل دستگیری اکبر گودرزی سرکرده گروهک «فرقان» درباره پشت پرده ترور ۶ تیر ۱۳۶۰، روزنامه خراسان، ۶ تیر ۱۴۰۰.

^{۱۰۶} «نقاشیان پادوی مغازه‌ای در بازار تهران بود. بعد آدم [علی‌اکبر] ناطق نوری شد. ترقی کرد. سر شریکش کلاه گذاشت. شد نماینده شرکت کاترپیلار آمریکایی. نقل‌هایش اصلاً قابل اعتماد نیست.» (یکی از مطلعان موثق سیاسی در گفتگو با نگارنده، نامش به درخواست خودش نزد من محفوظ است.) نقاشیان اوایل انقلاب از جمله محافظان آقای خمینی بوده و در چند عکس در کنار ایشان دیده می‌شود. در زمان وزارت ناطق نوری یکی از مدیران وزارت کشور بوده و سپس به کار تجاری می‌پردازد و به دلیل مفاسد اقتصادی دستگیر می‌شود و ...

قسم پنجم. اظهارات دیگران

اظهارات دیگر معاصران آشوری را در این زمینه ضمن پنج نقل قول بررسی می‌کنم:

یکم. علی دوانی (۱۳۸۵-۱۳۰۸): «بعدها شنیدم که گروه فرقان و جمعیت آرمان مستضعفین وابسته به همین شیخ آشوری و شیخ گودرزی بوده‌اند، و بر اساس کار آن‌ها نیز همان کتاب توحید آشوری و جزوه‌ها و نوشته‌ها و درس‌های گودرزی است. آن‌ها با همین فکر و ادعا باعث قتل بسیاری از بزرگان شدند از جمله استاد شهید مطهری بود! هر دوی این دو شیخ کج‌فهم و کم‌مایه و پرمدها هم که اولی در لباس [روحانیت] بود و دومی یعنی گودرزی خلع لباس شده بود، به جرم دستور ترور جمعی از شخصیت‌های اسلامی در زندان قصر اعدام شدند.»^{۱۰۷} روایت سید هادی خسروشاهی از آشوری هم به روایت دوانی بسیار نزدیک است.^{۱۰۸}

متأسفانه دوانی با اتکا به شنیده‌هایش، بدون تحقیق کافی ادعاهای بی‌اساسی کرده است. گروه فرقان توسط اکبر گودرزی تأسیس شده بود و به عملیات تروریستی انجامید. سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران یا آرمان مستضعفین توسط باقر (حسن) برزویه تأسیس شد، منحصرأ فعالیت فرهنگی می‌کرد و با مبارزه مسلحانه مخالف بود. وجه اشتراک این دو گروه با آشوری قرابتشان با افکار علی شریعتی بود. فرقان و آرمان مستضعفین به احتمال قوی علاوه بر شریعتی، از افکار آشوری هم متأثر بوده‌اند.^{۱۰۹}

دوم. سید حسین موسوی تبریزی (متولد ۱۳۲۶) دادستان اسبق کل انقلاب اسلامی در خاطراتش گفته است: «فعالیت گروه انحرافی فرقان تقریباً از سال ۱۳۵۳ شروع شد و در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۴ به اوج رسید. این‌ها تعدادی جوان بودند که برداشت‌های خیلی سطحی، مادی، کمونیستی و التقاطی از اسلام داشته و در تفسیر بعضی از آیات قرآن تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مرحوم دکتر [علی] شریعتی و مرحوم مهندس مهدی بازرگان قرار داشتند. رهبر مذهبی این گروه فردی به‌نام شیخ حبیب‌الله آشوری بود که با تألیف و چاپ کتابی تحت عنوان «توحید در ابعاد گوناگون، تقدیم به مشرکان» اعلام موجودیت نمود. ... ایشان طلبهٔ مذهب انقلابی بوده و شاید تندرویی‌هایش هم از این روحیه‌اش نشأت می‌گرفته است. چنان‌که در ادامهٔ اسم کتاب خود آورده «تقدیم به مشرکان»، یعنی در نظر وی همهٔ موحدین به‌علت وابستگی به مادیات، مقام و رژیم طاغوت مشرک هستند.»^{۱۱۰}

^{۱۰۷} دوانی، خاطرات من از استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۸۷-۸۲ (با تلخیص). ناشر (صدرا) دربارهٔ نکتهٔ اخیر دوانی در پاورقی متذکر شده که گروه فرقان متأثر از افکار دکتر شریعتی بودند. (ص ۸۷)

^{۱۰۸} تأملاتی در اندیشه و عمل فرقهٔ فرقان در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی: مخارج فرقان از راه باج‌گیری و سرقت تأمین می‌شد! فصل‌نامه یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شمار ۸-۶، ص ۶۳: «به قول دوست ارجمند ما، مرحوم استاد علی دوانی در کتاب خاطرات خود (نقد عمر) اساس کار فرقانی‌ها همان کتاب توحید آشوری است. ولی باید گفت که دامنهٔ تأویلات و تفسیرهای گودرزی خیلی وسیع‌تر از تفکر آشوری در کتاب توحید است و می‌شود ادعا کرد که این دو در واقع هم فکر بودند، ولی گودرزی پرکارتر بود.»

^{۱۰۹} علی‌رغم بی‌دقتی مفرط اظهارات دوانی در دو کتاب مرکز اسناد انقلاب اسلامی مفصلاً به اظهارات وی استناد شده است: کردی، گروه فرقان، ص ۴۰-۳۸؛ و روزی‌طلب، ترکیب التقاط و ترور، ص ۱۷۹-۱۷۴.

^{۱۱۰} خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۰.

در بخش قبل گذشت که اولاً این که فرقان تحت تأثیر افکار مهدی بازرگان بوده است، نیاز به ارائه مستند دارد، که من از آن اطلاعی ندارم. ثانیاً وی درباره آشوری سه اشتباه کرده است: اول، عنوان کتاب آشوری «توحید» است. «توحید و ابعاد گوناگون آن» اسم کتاب گروه فرقان است، که کتابی متفاوت با کتاب «توحید» آشوری است. دوم، کتاب آشوری به مشرکان تقدیم شده است، اما «تقدیم به مشرکان» جزء عنوان کتاب نیست! مرادش هم از مشرکان، موحدین غیرمبارز با استثمار، استبداد و استعمار بوده است. سوم، ادعای این که حبیب‌الله آشوری رهبر مذهبی گروه فرقان بوده است. در هر حال اطلاعات وی با برداشت کمیته انقلاب اسلامی منشأ واحدی دارد و مطابق مدارک و شواهد این تحقیق بی پایه است.

سوم. حسین غفاری (متولد ۱۳۳۴) استاد فلسفه دانشگاه تهران و از شاگردان مطهری در سال‌های آخر زندگی استاد در تهران: «خط فکری فرقان را فردی به نام آشوری می داد که آدم تند و هیجان زده‌ای بود و لباس روحانیت به تن داشت. یک بار نیم ساعتی با او حرف زدم و دیدم در نظر او، مسائل سیاسی اصل است و مسائل دینی تابعی از سیاست هستند. آن روزها، ادبیات مارکسیستی، ادبیات رایج بود و آن‌ها در تندروی‌هایشان از این ادبیات بهره می گرفتند. از سوی دیگر، تحت تأثیر نگاه [علی] شریعتی به مسائل اسلامی بودند و این دو نگرش را در هم آمیخته و در قاب تفسیر قرآن و با نگاهی مادی مطرح می کردند.»^{۱۱۱} «یک روز نزدیکی‌های عصر خدمت ایشان [مطهری] در منزلشان بودم. همان روزهایی بود که سردمدار خط فکری گروه فرقان، یعنی حبیب‌الله آشوری با انتشار کتاب توحید اظهار وجود کرده و سر و صدایی به پا شده بود.»^{۱۱۲}

در مورد قرابت فکری فرقان و آشوری در تفسیر قرآن و اسلام بحثی نیست. اما محل نزاع عضویت آشوری در گروه فرقان، رهبری فکری فرقان یا موافقت او با مشی تروریستی این گروه است. متأسفانه غفاری هیچ مدرکی برای دعاوی خود ارائه نکرده است و احتمالاً متأثر از اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی در این زمینه بوده است.

چهارم. علی مطهری (متولد ۱۳۳۶): «ما آشوری را فقط در آن جا [در ملاقات طاهر احمدزاده که تازه از زندان آزاد شده در منزل محمد آقامدیر شانه‌چی] دیدیم، وگرنه آن‌ها [فرقان] نزد شهید مطهری نمی آمدند. جرأت نداشتند بیایند، چون حرفی برای گفتن نداشتند.»^{۱۱۳} علی مطهری آشوری و گودرزی (فرقان) را از یک قماش دانسته است، احتمالاً به دلیل شباهت فکری در تفسیر قرآن و اسلام. واضح است که این مقدار شباهت دلیل وابستگی آشوری به این گروه تروریستی نمی تواند باشد.

پنجم. محمدعلی گرامی قمی (متولد ۱۳۱۷) مدرس حوزه علمیه قم: «به شکل موازی با گودرزی هم فرد دیگری در مشهد به نام شیخ حبیب‌الله آشوری بود که کارهایی شبیه به گودرزی انجام می داد. البته آن دو ارتباط گروهی

^{۱۱۱} هفته نامه صبح صادق، شماره ۴۹۷، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۱.

^{۱۱۲} حسین غفاری، مطهری: در دفاع از اسلام کوچکترین تردیدی ندارم، نشریه رشد معلم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲، ش ۷، ص ۷۲؛ سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، به روایت جمعی از فضلا و یاران، تهران: ذکر، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۹.

^{۱۱۳} فرقان و زمینه‌های ترور شهید آیت‌الله مطهری در گفت‌وگوی یادآور با دکتر علی مطهری: فرقان داعیه روشنفکری داشت، نشریه یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، ۷، و ۸، ص ۱۵۵.

با هم نداشتند، اما در عین حال خیلی به هم شبیه بودند.^{۱۱۴} نظر گرامی در قرابت فکری و عدم ارتباط تشکیلاتی آشوری و گودرزی صائب است.

شهادت علی حکمت، و هادی خانیکی همشهری‌ها و دوستان آشوری مبنی بر بطلان فرقانی بودن وی هم در همین بخش گذشت و نیازی به تکرار نیست.

نتیجه. بعد از بررسی کلیه مدارک و اسناد پیش گفته می‌توان با قاطعیت گفت که حبیب‌الله آشوری علی‌رغم قرابت فکری با فرقان در شیوه تفسیر قرآن و اسلام، و احتمال تأثر فرقان از افکار وی، اولاً هرگز عضو گروه فرقان نبوده، ثانیاً با مشی تروریستی این گروه هیچ موافقتی نداشته، و ثالثاً رهبر فکری این گروه هم نبوده است.^{۱۱۵}

^{۱۱۴} زمینه‌های پیدایش فرقان و فرقان‌گونه‌گان در گفت‌وگوی یادآور با آیت الله محمدعلی گرامی قمی: تفاسیرشان مبتنی بر ذوقیات بود، یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره‌های ۶ و ۷ و ۸، ص ۲۴.

^{۱۱۵} حسن یوسفی اشکوری در کتاب «مروری بر تاریخ اصلاح دینی در ایران معاصر» مطالبی درباره فرقان و آشوری نوشته که شایسته تأمل است: «در سال انقلاب چند جریان کوچک مذهبی نواندیش و انقلابی پدید آمدند که گروه فرقان و سازمان رزمندگان پیشگام (مشهور به آرمان مستضعفین) بودند. اینان البته به‌طور اصولی برآمده از فضای فکری و سیاسی دهه پنجاه بوده و کم و بیش از مجاهدین و بیشتر از شریعتی اثر پذیرفته بودند و حداقل در مقام ادعا چنین می‌نمودند. این گروه‌ها طبعاً از «منهائون» [اسلام منهای روحانیت] بوده و با نهاد علما و طبقه روحانی سر آشتی نداشتند. به‌ویژه فرقان در سال ۵۷ و نیمه اول ۵۸ بارها با انتشار بیانیه‌های تند و تیز علیه روحانیت و مطهری و حتی شخص خمینی موضع گرفت و آنان را به صفت ارتجاع متصف می‌کرد و نسبت به سرنوشت انقلاب و استبداد دینی هشدار می‌داد. مطهری در صف مقدم معارضة و مبارزه با آنان بود. وی آموزه‌های فرقان را «ماتریالیسم منافق» می‌نامید. در نهایت مطهری در ۱۲ اردیبهشت ۵۸ به‌دست همین گروه ترور شد و به قتل رسید.» (حسن یوسفی اشکوری، مروری بر تاریخ اصلاح دینی در ایران معاصر، نشر اینترنتی، زمستان ۱۴۰۱، ص ۵۰۳) «در اینجا لازم است به یک‌فرد دیگری اشاره کنم که افکارش در ردیف انقلابیون مدرن و ضدسنّتی و منتقد نهاد علمای مذهبی بوده و از این رو سبیل انتقادهای و حملات علما و از جمله مطهری بوده و آن حبیب‌الله آشوری است و کتاب توحیدش. ... او فرزند زمانه بوده و تحت تأثیر افکار و آموزه‌های روشنفکران منتقد دین سنتی بوده و در عین حال در میدان مبارزات سیاسی و انقلابی علیه رژیم پهلوی نیز حضوری پررنگ داشت. افکار او با گرایش‌های تند انقلابی و برابری‌خواهانه بوده و خود نیز در سلوک عملی‌اش بر خلاف بسیاری از داعیه‌داران انقلابی آن دوران به‌شدت ساده‌زیست بود و زندگی زاهدانه‌ای داشت. ... کتاب توحید او جنجال بزرگی پدید آورد. بسیاری از علما او را به تلویح و به تصریح تکفیر کردند. ... طبق اطلاعات موجود مطهری سخت با کتاب توحید و افکار آشوری مخالف بوده و گویا دیدارها و گفتگوهای تنّدی نیز بین‌شان رخ داده بود. شیخ حبیب‌الله آشوری در سال ۱۳۵۹ دستگیر و سال بعد در اوین اعدام شد. گفته‌اند وی متهم به عضویت یا همکاری با گروه فرقان و نیز مجاهدین بوده است و حال آن که قرائن غیرقابل انکار گواه بر آن است که وی نه تنها ارتباطی با آن دو گروه نداشته بلکه با هر نوع اعمال خشونت و ترور نیز مخالف بوده است. طبق ادعای آقای مهدی خزعلی پدرش ابوالقاسم خزعلی و نیز شیخ محمدتقی مصباح یزدی با تکفیر آشوری در قتل او نقش داشته‌اند. چنین می‌نماید همان‌گونه که اقتدارگرایان پس از انقلاب از مجاهدین و برخی دیگر به‌شکلی انتقام گرفتند، از آشوری نیز انتقام گرفتند.» (یوسفی اشکوری، مروری بر تاریخ اصلاح دینی در ایران معاصر، ص ۵۰۴-۵۰۳) ای کاش نویسنده محترم اگر نقدی بر «جریان مذهبی نواندیش و انقلابی فرقان» داشت ابراز می‌کرد. اما در مورد آشوری آن‌چنان‌که در بخش قبل به شکل مستند گذشت او تنها از سوی یک نفر صریحاً تکفیر شد و آن ابوالقاسم خزعلی بود. «تکفیر تلویحی» هیچ معنای محصل فقهی و حقوقی ندارد. (بنگرید به مقاله محسن کدیور، [از ملاک مسلمانی تا مؤلفه‌های اسلام: تفاوت بنیادی تکفیرگری با نقد ساختاری](#)، ۴ شهریور ۱۴۰۱) ای کاش ایشان این واژه کژتاب را استعمال نکرده بود. «نقد بسیاری علما» خصوصاً مطهری، بهشتی و مفتاح یقیناً تکفیر نبوده است. آنچه گفتگوی آشوری با منتقدانش را به تنّدی می‌کشاند غالباً متهم کردن منتقدان به اشرافی‌گری بوده که در فرهنگ آشوری معادل شرک بوده است. نظر نویسنده در این زمینه صائب است که آشوری با فرقان ارتباط و همکاری نداشته است. اما درباره همکاری و ارتباط او با مجاهدین خلق بحثی

مبحث سوم. دستگیری غیرقانونی در مجلس قانون گذاری



این مبحث احوال آشوری از ۳ شهریور (مهاجرت به تهران) تا ۱۱ آبان ۱۳۵۹ (دستگیری در مجلس شورای اسلامی) را در بر می گیرد. رخدادهای مهم این ده هفته در ضمن دو بحث به شرح زیر بررسی می شود: هجرت تاریخی! و دستگیری در مجلس قانون گذاری!

بحث ششم. هجرت تاریخی!

در این بحث سه نقل درباره مهاجرت آشوری و زندگی اش در تهران (شهریور تا آبان ۱۳۵۹) - که کمتر از ده هفته به طول می انجامد - نقل و بررسی می شوند.

الف. حبیب الله آشوری در تاریخ سوم شهریور ۱۳۵۹ با همسر و پنج فرزندش از مشهد به تهران مهاجرت می کند و ادله آنچه آن را «هجرت تاریخی» خود می داند عیناً این گونه تشریح می کند:

«بسمه تعالی و ایاه نستعین. اینک که لحظه ی پرافتخار هجرت تاریخی مان فرا می رسد به شما کسان و خویشان و عزیزانی که سال ها در کنار تان بوده ایم و از شما محبت ها و بزرگواری ها دیده ایم درود می فرستیم و از پیشگاه تان عذر زحمات چندین ساله را خواستار و جستاریم و امیدوار که ادعیه و الطاف باز هم مستمر تان بدرقه ی راهنمان باشد و چشم انداز روشن و ولایتان پشتیبان هدفمان. چندان که در این بستر تعالی زای و تکامل آفرین حرکتی پرشتاب تر نصیبمان باشد و خطی صحیح تر پیش پایمان، زیرا که هر اندیشه و حرکتی آن گاه معنا و جهت می یابد

در بخش بعدی خواهد آمد. در مورد عدم نقش مصباح یزدی در اعدام آشوری مدارکی در بخش قبل ارائه شد. مدارک دیگری هم در بخش بعدی خواهد آمد. خبر واحد این نقش را مهدی خزعلی (متولد ۱۳۴۴) نقل کرده که در زمان اعدام آشوری شانزده ساله بوده است.

که در خطّ صحیح خود باشد، و هجرت نیز از این قاعده مستثنی نیست. و ما بدین امیدیم که حرکتان مهاجران به سوی الله و به معنی حقیقی هجرت باشد: هجرت فی سبیل الله و هجرت فی سبیل الناس، هجرت در راه خدا و هجرت در راه خلق: هجرت در راه رهائی انسان‌ها و هجرت در راه نجات محرومان، هجرت در راه آزادی دربندان و هجرت در راه آگاهی ناآگاهان و معرفی شیادان و اغواگران و مردم‌فریبان: ره افشای شیاطین ره بیداری .. ره آزادی خلق .. ره آگاهی ناس .. ره پی‌ریزی بنیان نظام توحید .. ره پی‌ریزی دنیائی نو .. شسته از ابر سیاه .. ابرهای خونبار .. ابرهای بیداد .. غرق در بارش نور .. بارش بینش و عقل .. بارش دانش و عدل .. غرق اندر شفق سرخ ستم‌سوز جهاد .. تندر لرزه‌فکن بر بدن هر بیداد .. فارغ از کینه و بخل و حسد و آز و طمع .. فارغ از هر تبعیض .. فارغ از استثمار .. فارغ از استبداد .. فارغ از هر ظلمی .. فارغ از هر بندگی ..

ما بدین امیدیم که حرکت ما مشمول آیات الهی ذیل باشد و این درخواستمان از پیشگاه خدای متعال پذیرفته شود که اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^{۱۱۶} و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»^{۱۱۷} واجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ قُلْتَ فِيهِمْ: «مَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^{۱۱۸} و «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^{۱۱۹} و «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآ أَجْرَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^{۱۲۰}.

ما بدین امیدیم که حرکتان عملی باشد در راه خدا و خلق، در راه به‌سازی زندگی و به‌روزی مستضعفان: - کارگران، دهقانان، ستم‌کشان، رنج‌دیدگان، زحمت‌کشان، روستائیان، پیران، ضعیفان، یتیمان، درماندگان، بینوایان، ناآگاهان و ... - در راه اعلاء کلمه‌ی توحید و تحقق جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی طراز نوین توحیدی، در راه ریشه‌کنی

^{۱۱۶} کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند، و آن‌ها که پناه دادند و یاری نمودند، آن‌ها یاران یکدیگرند. (انفال: ۷۲)

^{۱۱۷} و آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن‌ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آن‌ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است. (انفال: ۷۴)

^{۱۱۸} و ما را در زمره آن‌ها قرار بده که درباره‌شان گفته‌ای

^{۱۱۹} کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد. و هر کس بعنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است. (نساء: ۱۰۰)

^{۱۲۰} آن‌ها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارانند. پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیه خود، و رضایت (خویش)، و باغهایی از بهشت بشارت می‌دهد که در آن، نعمتهای جاودانه دارند. همواره و تا ابد در این باغها (و در میان این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است! (توبه: ۲۲-۲۰)

^{۱۲۱} آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آن‌ها می‌دهیم؛ و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند. آن‌ها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند، و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. (نحل: ۴۲-۴۱)

استبداد و استثمار و ارتجاع، در راه تحقق اراده‌ی تاریخی پروردگار که: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۱۲۲} یعنی پی‌ریزی و بنیانگذاری «دولت مستضعفان» و زوال مستکبران. به امید آن روز، و به امید نابودی امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و نابودی استثمار به سرکردگی سرمایه‌داری و نابودی ارتجاع به سرکردگی دگماتیسم. والسلام. ۵۹/۶/۳ مطابق چهاردهم شوال المکرم ۱۴۰۰»^{۱۲۳}

این نامه متنی احساساتی و آرمان‌گرایانه به سبک علی شریعتی با اندیشه‌ی جامعه‌بی‌طبقه طراز نوین توحیدی یا مارکسیسم اسلامی است. آشوری با این مهاجرت مرحله تازه‌ای در زندگی خود را شروع می‌کند، که پایانش اوین و اعدام است. شواهدش به تدریج خواهد آمد. انگار دیگر مشهد برایش کوچک است؛ او برای فعالیت محیط فراخ‌تری می‌طلبد.

ب. احسان شریعتی (متولد ۱۳۳۸)^{۱۲۴} در گفتگو با نگارنده اظهار داشت: «با [حبیب‌الله] آشوری چند باری قبل و اوایل انقلاب ملاقات کردم. وقتی در تهران در خانه خیابان انزلی مستقر شد، با ما کار گروهی فکری می‌کرد. گفته بود منابعی تهیه کنند. یکی از خواهرانم^{۱۲۵} در جلسات تاریخ اسلام و نهج البلاغه او شرکت می‌کرد. خانه انزلی ظاهراً متعلق^{۱۲۶} به [علی اصغر (امیر)] زهتابچی بازاری هوادار مجاهدین بود که خرداد ۱۳۶۰ اعدام شد. آشوری روحانی جوانی بود که در مشهد جلساتی برگزار می‌کرد. هواداران مجاهدین خلق در مشهد می‌گفتند قبل از انقلاب جلساتی با عنوان “مبارزه مسلحانه در نهج البلاغه” برگزار می‌کرده است، در حالی که دکتر [شریعتی] خط مشی چریکی را نقد می‌کرد. آن زمان هنوز کتاب آشوری منتشر نشده بود و او مطرح نبود. ولی می‌گفتند او [از مجاهدین خلق] حمایت می‌کرده است. اما او هیچ‌گاه ارتباط تشکیلاتی با مجاهدین [خلق] نداشت. به لحاظ فکری به پدرم نزدیک‌تر بود تا به مجاهدین [خلق].^{۱۲۷} خصوصاً پس از انقلاب فردی مستقل بود. شاید به خاطر سکونت در این خانه شایع شده بود که با مجاهدین خلق است.

یک‌بار پیش پدربزرگم [محمدتقی شریعتی] در مشهد بودم. عباس فرح‌بخش [۱۳۹۲-۱۳۲۸] از روشنفکران مشهدی آمد و گفت [سید علی] خامنه‌ای و [حبیب‌الله] آشوری دارند می‌روند آبتنی، شما هم بیایید. پدربزرگم اجازه نداد و من هم نرفتم. خانه خامنه‌ای به خانه پدربزرگم نزدیک بود. گاهی صبح می‌رفت نان تازه بخرد، زنگ می‌زد برای پدربزرگم هم می‌آورد. مادرم [پوران شریعت‌رضوی] در آشپزخانه که بود آواز می‌خواند. پدربزرگ به مادرم می‌گفت آهسته‌تر. پنجره آشپزخانه به کوچه باز می‌شد. می‌گفت سید علی آقا از کوچه می‌گذرد! آشوری به کانون نشر حقایق اسلام می‌آمد اما عضو نبود. پدرم کتاب او را دیده بود اما خاترم نیست اظهار نظری کرده باشد.

^{۱۲۲} ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! (قصص: ۵)

^{۱۲۳} رونوشت نامه به خط حبیب‌الله آشوری نزد نگارنده است.

^{۱۲۴} فارغ‌التحصیل فلسفه از دانشگاه سوربن، و نویسنده.

^{۱۲۵} نامش نزد من محفوظ است.

^{۱۲۶} زهتابچی مالک این خانه نبوده و همانند آشوری ساکن آن بوده است، شرحش خواهد آمد.

^{۱۲۷} مؤید این سخن احسان شریعتی ازدواج دو نفر از فرزندان آشوری است، پسر دوم آشوری با دختر رقیه مزینانی دخترعموی دکتر علی شریعتی ازدواج می‌کند. پسر چهارم وی هم با دختر حسین برازنده فعال نوگرای دینی مشهد و داماد یزدانیان (فعال کانون نشر حقایق اسلام شریعتی) ازدواج کرده است.

نسخه‌ای از کتاب توحید در کتابخانه پدرم هست (الآن موزه شریعتی) رویش نوشته شده تا حدود صفحه ۵۰-۶۰ کتاب نظرات آقای خامنه‌ای است. کتاب ویراستاری هم دارد. این جمله دست خط پدرم نیست. وقتی پدرم از سفر حج بازگشته خامنه‌ای کتابی به او هدیه کرده، باید با آن دست خط هم مقایسه شود.^{۱۲۸}

بررسی: آشوری قبل از انقلاب از مبارزه مسلحانه توده‌ای حمایت می کرده است. این یکی از نقاط افتراق او با شریعتی است. اگرچه قبل از انقلاب از مدافعان مجاهدین خلق بوده اما ارتباط تشکیلاتی نداشته است. درباره میزان ارتباط بعد از انقلابش با مجاهدین خلق باید محتاط بود و مدارک بحث‌های بعدی را دید. خانه خیابان انزلی که آشوری و زهتابچی در آن ساکن بودند متعلق به سازمان مجاهدین خلق بوده است. آشوری اوایل ۵۸ از پیروان شریعتی و از هواداران سازمان مجاهدین خلق در لباس روحانیت بوده است.

ج. آشوری اوایل شهریور ۱۳۵۹ از مشهد به تهران مهاجرت کرده و در آپارتمانی در مرکز تهران^{۱۲۹} ساکن می شود. این آپارتمان سه طبقه داشت، خانواده‌های حبیب‌الله آشوری و علی اصغر (امیر) زهتابچی (۱۳۶۰-۱۳۲۰) در طبقات اول و دوم آن سکونت داشتند. طبقه سوم نیم طبقه بود و دو خانواده مدت‌ها بعد فهمیدند، آن جا یکی از خانه‌های تشکیل جلسات سازمان بوده و از دو خانواده به عنوان پوشش استفاده می شده است، آنچه بعد از خرداد ۶۰ به آن «خانه تیمی» اطلاق می شده است. امیر زهتابچی^{۱۳۰} از هواداران فعال سازمان مجاهدین خلق، در خرداد ۱۳۶۰ اعدام شد. خانواده آشوری اواخر خرداد یا اوایل تیر ۱۳۶۰ به مشهد برگشتند. امیر زهتابچی از سال ۱۳۵۴ در مسجد امیرالمؤمنین خیابان کارگر فعالیت داشته است. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۳۹۵-۱۳۰۴) به شیوه مواجهه با او و پایان زندگی اش در کتاب خاطراتش اشاره کرده است.^{۱۳۱}

اطلاعات موجود درباره این مقطع (ده هفته‌ای) اندک است. از لابلای مدارک بعد از دستگیری وی نکاتی درباره این مقطع به دست می آید که در ضمن نقل آن‌ها در بخش بعدی بررسی خواهد شد. او در این مقطع بین شریعتی و مجاهدین خلق در نوسان بوده است.

بحث هفتم. دستگیری در مجلس قانون گذاری!

حبیب‌الله آشوری در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۵۹ در مجلس شورای اسلامی دستگیر می شود. این دستگیری به اعدام وی می انجامد. چرا آشوری به مجلس رفته بود؟ چگونه، چرا، و به دستور چه کسی بازداشت شد؟ در این بحث با نقل نه روایت کوشش شده به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

^{۱۲۸} احسان شریعتی در گفتگو با نگارنده.

^{۱۲۹} خیابان بندر انزلی، چهارراه طالقانی - ولی عصر، نبش کوچه، دو نبش بالاتر از ساختمان جنبش مجاهدین. ظاهراً خانه متعلق به سیف‌الله کاظمیان از اعضای کنون توحیدی اصناف بوده است.

^{۱۳۰} از فرزندان زهتابچی نرگس ظاهراً در عملیات فروغ جاویدان مجاهدین خلق کشته می شود، زهرا ده سال در ارتباط با مجاهدین زندان بود. مهدی زهتابچی پسر بزرگتر نیز در سال ۱۳۶۱ در ارتباط با مجاهدین خلق به پنج سال حبس محکوم می شود. ۱۴ ماه آن با عفو آقای منتظری کسر می شود. او بر این باور است که مجاهدین خلق از پدرش سوء استفاده کرده اند. (به نقل از مهدی زهتابچی)

^{۱۳۱} خاطرات آیت‌الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۳۹۵-۱۳۰۴)، تدوین علی درازی، تهران: انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)، ۱۳۹۵، ص ۲۴۴-۲۴۳.

در آن روز (یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۹) رئیس جلسه اکبر هاشمی رفسنجانی بود.^{۱۳۲} جلسه با حضور ۱۸۷ نفر از نمایندگان در ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه صبح آغاز شد. محمد یزدی، و خزائی ناطقین قبل از دستور بودند. دستور اصلی جلسه بررسی مسئله گروگان های سفارت آمریکا بود. سید محمد موسوی خوئینی ها (متولد ۱۳۲۰) گزارش کمیسیون بررسی مسئله گروگان ها را قرائت کرد. شرایط چهارگانه آزادی گروگان ها از سوی کمیسیون عبارت بود از: عدم مداخله سیاسی و نظامی، آزادی سرمایه های ملت ایران، لغو تحریم اقتصادی و مالی، و بازپس دادن اموال شاه معدوم. سپس نمایندگان موافق و مخالف سخن گفتند. موسوی خوئینی ها به انتقادات مخالفان پاسخ داد. پیشنهاد کفایت مذاکرات به تصویب رسید. بعد از آن درباره برخی پیشنهادات تبادل نظر شد. در انتهای جلسه اصل طرح پیشنهادی کمیسیون ویژه بررسی مسئله گروگان های آمریکایی به رأی گذاشته شد و با رأی اکثریت قاطع نمایندگان مورد تصویب قرار گرفت. رئیس مجلس پس از تصویب طرح خطاب به خبرنگاران سخنانی ایراد کرد. جلسه در ساعت ۱۲ و نیم به پایان رسید.^{۱۳۳}

الف. علی حکمت: «بعد از مدتی آشوری ساکن تهران شد. من و مهدی طارمی سردانی در خانه ای در خیابان دمشق (بین خیابان های ولی عصر و طالقانی) ساکن بودیم. آشوری ساکن خانه ای در خیابان انزلی نزدیک مقر مجاهدین خلق بود. پنج دقیقه پیاده با خانه ما بیشتر فاصله نداشت. فکر می کنم خانه را هواداران سازمان برایش اجاره کرده بودند. من هم هنوز ازدواج نکرده بودم. مکرراً به خانه ما می آمد. من هرگز به خانه او در تهران نرفتم. شبی به خانه ما آمد. شهید محمد منتظری [۱۳۶۰-۱۳۲۳] هم آمد. برخی بچه های سپاه [پاسداران] هم بودند. احمد ملازاده^{۱۳۴} و حسین شوریده (گنابادی، از بچه های لانه [جاسوسی آمریکا] که بعداً شهید شد)^{۱۳۵} هم بود. آقای محمد منتظری خبر داد که فردا صبح در مجلس درباره آزادی گروگان های آمریکایی می خواهد تصمیم گیری شود. اصرار داشت به مجلس برویم. من نرفتم. آشوری رفت. آن شب آشوری به خانه برگشت. محمد منتظری در جریان ناپدید شدن آشوری قرار گرفت، و با دیگر نمایندگان پیگیر کار او می شوند. از او شنیدم که آشوری از مجلس خارج نشده بود. آن جا عبدالحمید دیالمه [۱۳۶۰-۱۳۳۳] او را می بیند و از محافظینش می خواهد او را دستگیر کنند و به دفترش در مجلس ببرند. آشوری دو سه شب در دفتر دیالمه در مجلس محبوس بوده است. وقتی سر و صدا زیاد شد (فشار محمد منتظری و دوستانش) دیالمه مجبور شد او را به زندان اوین تحویل دهد. دستگیری آشوری صورت قانونی نداشت، و مسلماً حکم هیچ مقام قضایی در کار نبوده است.»^{۱۳۶}

اظهارات دست اول علی حکمت در این تحقیق بسیار مهم است. به برخی از این نکات اشاره می کنم: یک. آشوری بعد از اطلاع از این که قرار است مجلس درباره آزادی گروگان های آمریکایی تصمیم بگیرد به دعوت

^{۱۳۲} هیأت رئیسه مجلس شورای اسلامی در آن زمان به این شرح بوده اند: رئیس: اکبر هاشمی رفسنجانی، نواب رئیس: علی اکبر پرورش و سید محمد موسوی خوئینی ها، کارپردازان: مرتضی کتیرایی، علی اکبر ولایتی و علی رضا یارمحمدی، منشی ها: سید محمد کیاوش، احمد توکلی، اسدالله بیات، مرتضی الویری، سیدحسن شاه چراغی و علی قائمی.

^{۱۳۳} روزنامه های دوشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۹، جمهوری اسلامی، صفحه ۱ و ۷؛ انقلاب اسلامی، ص ۲، ۳ و ۴؛ و میزان، ص ۱، ۲ و ۸.

^{۱۳۴} متولد ۱۳۲۵ گناباد، نماینده دوره اول مردم گناباد در مجلس شورای اسلامی.

^{۱۳۵} حسین شوریده (۱۳۶۱-۱۳۳۵) دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف در ۱۴ خرداد ۶۱ در عملیات بیت المقدس شهید شد.

^{۱۳۶} علی حکمت در گفتگو با نگارنده که با اجازه وی درج می شود.

محمد منتظری روانه مجلس می شود.

دو. آشوری توسط پاسداران محافظ دیالمه نماینده مشهد در مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۹ دستگیر می شود. این دستگیری بدون حکم دادستانی و خودسرانه صورت گرفته بود.

سه. آشوری دو سه روز در دفتر دیالمه در مجلس شورای اسلامی به طور غیرقانونی محبوس بوده است. نمایندگان مجلس در ساختمان قدیم دفتر نداشته اند. آن ها که دفتر داشته اند رئیس و اعضای هیأت رئیسه بوده اند که دیالمه جزء آن ها نبوده است. البته حراست دفتر و دستک داشته، قاعدتاً اتاق یا اتاق هایی هم برای استراحت محافظین در نظر گرفته شده بوده است. آشوری در کدام یک از این اتاق ها محبوس بوده است؟ نمی دانم.

چهار. دیالمه تحت فشار محمد منتظری و دوستانش مجبور می شود بعد از دو سه روز آشوری را تحویل دادستانی تهران دهد.

پنج. آشوری حوالی روزهای ۱۴-۱۳ آبان به زندان اوین منتقل می شود، بدون حکم دادستانی. شش. چه کسانی از حبس غیرقانونی آشوری در دفتر دیالمه در مجلس مطلع شده بودند؟ غیر از محمد منتظری چه کسانی؟ چگونه ممکن است حراست، هیأت رئیسه و خصوصاً رئیس مجلس^{۱۳۷} از حبس غیرقانونی یک تماشاچی در مجلس بی اطلاع بوده باشند؟! سؤال بسیار مهمی است.

ب. حسن یوسفی اشکوری (متولد ۱۳۲۸) نماینده مردم شهسوار و رامسر در دوره اول مجلس شورای اسلامی: «یازدهم آبان ۱۳۵۹ بود، روزی که قرار بود موضوع گروگان ها در صحن علنی مجلس به بحث گذاشته شود. با شتاب به طرف مجلس می رفتم (چرا که خودم هم ثبت نام کرده و می خواستم به عنوان مخالف حرف بزنم). در حیاط مجلس دیدم که آقای [احمد] ملازاده [متولد ۱۳۲۵، نماینده مردم گناباد] ... دارد با یک روحانی صحبت می کند. از دور سلام و علیکی کرده خواستم با شتاب بگذرم که ملازاده صدایم کرد و شخص روبرویش را معرفی کرد و گفت: آقای آشوری! ... احوال پرسی گرمی کردیم. جلسه مدرسه خان قم را به یادش آوردم و کمی صحبت کردیم. گفتم: این جا؟! گفت برای شنیدن مذاکرات مجلس درباره گروگان ها آمده ام. خداحافظی کرده و رفتم. صبح فردا ملازاده با نگرانی به من گفت که روز قبل آشوری هنگام خروج از مجلس بازداشت شده است. پرسیدم چرا؟ اظهار بی اطلاعی کرد. دیگر خبری از او نداشتم. فقط از طریق ملازاده^{۱۳۸} می شنیدم که هم چنان در زندان است. سال بعد شنیدیم که او اعدام شده است که بسیار موجب شگفتی بود. چرا؟ جرمش چی بود؟ پاسخ روشنی وجود نداشت. فقط گفته می شد او فرقانی بوده و یا با آنان ارتباط داشته است. اما هرگز نشنیده بودیم که او در تشکیلات فرقان و یا هر گروه دیگری بوده باشد.»^{۱۳۹} به روایت یوسفی اشکوری، آشوری برای شنیدن مذاکرات مجلس درباره گروگان های آمریکایی آمده بود. او به شدت ضدامپریالیست بود. زمان خروج از مجلس بازداشت شده است و بعد به دلیل فرقانی بودن می شنود که اعدام شده است.

^{۱۳۷} در خاطرات رئیس مجلس در سال ۱۳۵۹ هیچ اشاره ای به این قضیه نشده است: اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹، انقلاب در بحران، زیر نظر محسن هاشمی، به اهتمام عباس بشیری، تهران: دفتر معارف انقلاب، ۱۳۸۹. چرا؟!

^{۱۳۸} امکان گفتگو با احمد ملازاده آگاه ترین نماینده مجلس از دلیل حضور آشوری در مجلس به دلیل کسالت وی حاصل نشد.

^{۱۳۹} حسن یوسفی اشکوری، حبیب الله آشوری و «جنگ عمامه»؛ و یوسفی اشکوری، گرد آمد و سوار نیامد، ص ۲۶۸-۲۶۹.

پ. روایت اسدالله برادر حبیب‌الله آشوری: برادرم به مجلس شورای اسلامی رفته بود. در طبقه دوم که مخصوص تماشاچیان است نشسته بوده که به او می‌گویند دم در کسی با شما کار دارد. تا به دم در می‌رسد پاسدارها دستگیرش می‌کنند و او را روانه زندان اوین می‌کنند. بلافاصله عازم تهران شدم. مراسمی در میدان آزادی بود. مهندس [مهدی] بازرگان را دیدم و از او کمک خواستم. گفت از من کاری بر نمی‌آید. رفتم مجلس تا مثل نوبت قبل از آقای [سید علی] خامنه‌ای [متولد ۱۳۱۸، نماینده مردم تهران و امام جمعه تهران] کمک بخواهم. او حبیب‌الله را از نزدیک می‌شناخت و می‌دانست برادرم بی‌گناه است. به مجلس شورا راهم ندادند. اول وقت بود. وکلای مجلس یکی یکی به مجلس می‌آمدند. سه نفر را شناختم. [علی] گلزاده [غفوری، نماینده مردم تهران، ۱۳۰۲-۱۳۸۸]، [صادق] خلخالی [نماینده مردم قم، ۱۳۸۲-۱۳۰۵]، و [رضا] اصفهانی [نماینده مردم تهران، ۱۳۱۴-۱۳۸۱]. خلخالی گفت اگر کاره‌ای بودم برادرت را آزاد می‌کردم، اما الان کاره‌ای نیستیم. آقای گلزاده [غفوری] از نسبت من با حبیب‌الله پرسید. گفتم برادرش هستم. گفت: تا بدانند که برادر آشوری هستی ترا هم دستگیر می‌کنند. گفتم آمده‌ام آقای خامنه‌ای را ببینم. او برادرم را می‌شناسد. روابط خانوادگی با ما دارد. می‌داند که برادرم بی‌گناه است. آقای گلزاده غفوری دوباره تأکید کرد: گفتم اگر بدانند برادر آشوری هستی بازداشتت می‌کنند، با خودت! با اعتمادی که به ایشان داشتم و می‌دانستم خیرخواه برادرم است، از پیگیری ملاقات با آقای خامنه‌ای صرف‌نظر کردم و با دلی خونین نزد خانواده برادرم برگشتم.^{۱۴۰}

در این روایت به حبیب‌الله آشوری گفته می‌شود کسی با او کار دارد، و دم در مجلس بازداشت می‌شود. قاعدتاً اسدالله آشوری سه‌شنبه ۱۳ آبان ۵۹ به تهران رسیده است. مهدی بازرگان در آن زمان نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی بوده است. مراسم آن روزها، سالروز سیزده آبان می‌توانسته باشد. مراسم سیزده آبان آن سال در برابر سفارت آمریکا در خیابان طالقانی بوده، و یکی از مسیرهای هفت‌گانه از میدان آزادی آغاز می‌شده است. سخنرانان این مراسم هم سید محمد موسوی خوئینی‌ها نایب رئیس مجلس، محمدعلی رجایی نخست وزیر، و سید محمدباقر حکیم بوده‌اند،^{۱۴۱} نه بازرگان. در هر صورت این قسمت نقل اسدالله آشوری قابل مناقشه است. این که خلخالی به او گفته اگر کاره‌ای بودم برادرت را آزاد می‌کردم با روحیات آن زمان خلخالی حاکم شرع جنجالی ناسازگار است.

اما آنچه از علی گلزاده غفوری نقل شده حاکی از بصیرت او بوده است. فرزند او محمدصادق گلزاده غفوری (۲۳ ساله) هم‌زمان با آشوری اعدام می‌شود: ۲۸ شهریور ۱۳۶۰. دو هفته بعد محمدکاظم گلزاده غفوری (۱۹ ساله) فرزند دیگرش تیرباران می‌شود. دخترش مریم گلزاده غفوری (متولد ۱۳۳۹) و دامادش علیرضا حاج صمدی (متولد ۱۳۳۴) در سال ۱۳۶۱ به دلیل ارتباط با سازمان مجاهدین خلق بازداشت می‌شوند. مریم به دوازده سال زندان و علیرضا به حبس ابد محکوم می‌شود. مریم در مهر ۱۳۶۷ و علیرضا در مهر همان سال به دار زده می‌شوند! گلزاده غفوری عضو مجلس خبرگان قانون اساسی یکی از هشت نفری بود که در شهریور ۱۳۵۸ به اصل ولایت

^{۱۴۰} اظهارات اسدالله آشوری که توسط خانواده برادرش در اختیار نگارنده قرار گرفت.

^{۱۴۱} روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹، ص ۱۲.

فقیه رأی منفی داد. او از ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ از شرکت در جلسات علنی و کمیسیون های مجلس شورای اسلامی خودداری می کند. در نامه مورخ ۴ بهمن ۱۳۶۰ به هیأت رئیسه مجلس علت عدم حضور خود را تشریح کرده، فایل صوتی هم ضمیمه نموده که یا نامه اش در صحن علنی مجلس قرائت شود یا صدایش برای اطلاع همکاران پخش شود. هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس اعلام می کند که نامه و نوار قابل طرح در مجلس نیست و او را مستعفی اعلام می کند! من در جای دیگر این نامه را تحلیل انتقادی کرده ام.^{۱۴۲} انگار گلزاده می ترسید اسدالله هم به سرنوشت برادرش حبیب الله مبتلا شود. در هر حال، اسدالله به گلزاده غفوری اعتماد می کند و از مراجعه به خامنه ای پشیمان می شود، و دست از پا درازتر به نزد خانواده نگران برادرش بازمی گردد.

ت. روایت هادی غفاری (متولد ۱۳۲۹) نماینده مردم تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی: «حبیب الله آشوری در صف تماشاچیان مجلس نشسته بود. خودم دیدم پاسدارها عبایش را به سرش کشیدند و کشان کشان به سرعت او را بردند. از مظلومیت او گریه ام گرفت.» از او پرسیدم خودتان دیدید؟! گفت: بله. گفتم: چرا اعتراض نکردید؟ گفت: «چنان با سرعت اتفاق افتاد که کاری از من ساخته نبود.»^{۱۴۳} اگر صندلی نماینده در یکی از دو طرف صحن مجلس بوده باشد، دیدن تماشاچیان امکان داشته است. این روایت با روایت یوسفی اشکوری و برادر آشوری ناسازگار است. اما آن دو شخصاً نحوه دستگیری را ندیده اند. غفاری شخصاً دیده است. غفاری در خاطرات منتشرشده اش به وقایع بعد از سال ۵۸ نپرداخته است.^{۱۴۴}

ث. مهدی (محمد) طارمی سردانی: به مجاهدین خلق خیلی نزدیک بود. او را حمایت مالی می کردند. خانه خیابان انزلی را آن ها در اختیارش گذاشته بودند. قبل از دستگیری نوشته هایش که زیاد هم نبود در خانه من پنهان کرد. وقتی به مجلس رفت باندهای سیاسی - دیالمه - باعث دستگیری او شدند. دیالمه با جنجال و غوغا مانع برگزاری سخنرانی [حسین] باقرزاده [متولد ۱۳۲۰] در مشهد شد.^{۱۴۵}

اظهارات طارمی سردانی درباره علت دستگیری آشوری با نقل های قبلی کاملاً سازگار است: دیالمه. اما نکات تازه اظهارات وی این هاست: اولاً نزدیکی آشوری به مجاهدین خلق و کمک مالی ایشان به او. در مورد محل سکونتش در تهران شواهد قبلاً گذشت. ثانیاً آشوری قبل از رفتن به مجلس نوشته های خود را در خانه طارمی پنهان کرده بود. آیا آشوری احتمال دستگیری خود را می داد؟ چرا؟

ج. محمدمهدی جعفری (متولد ۱۳۱۸) نماینده مردم دشتستان در دوره اول مجلس شورای اسلامی: «[آشوری] در سال ۵۹ آمده در مجلس که نمی دانم به اشاره چه کسی او را گرفتند و بردند اوین.»^{۱۴۶}

چ. در کتاب «ترکیب التقاط و ترور» نمایندگانی که باعث دستگیری آشوری شدند این گونه معرفی شده اند:

^{۱۴۲} نامه ای که قابل طرح در مجلس نبود: مروری گذرا بر سه دهه پایانی زندگی علی گلزاده غفوری، ۱۰ دی ۱۳۹۵.

^{۱۴۳} هادی غفاری در گفتگو با نگارنده.

^{۱۴۴} خاطرات هادی غفاری، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

^{۱۴۵} مهدی (محمد) طارمی سردانی در گفتگو با نگارنده.

^{۱۴۶} نسبت فرقانیان با جریان روشنفکری دینی در گفت و گوی یادآور با دکتر سید محمدمهدی جعفری، طالقانی گفت: اینها خوارج هستند، نشریه یادآور، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶ و ۷ و ۸، ص ۲۲۱.

«سرانجام آشوری در روز ۱۱ آبان ۱۳۵۹ زمانی که به مجلس شورای اسلامی رفته بود با معرفی شهید دکتر قاسم صادقی [۱۳۶۰-۱۳۱۵] و شهید عبدالحمید دیالمه [۱۳۶۰-۱۳۳۳] دو نماینده مشهد، توسط پاسداران محافظ مجلس دستگیر و به دادستانی انقلاب مرکز تحویل داده شد. اتهام ابتدایی آشوری ترویج سازمان مجاهدین خلق بود.^{۱۴۷} این کتاب که توسط نهاد امنیتی فرهنگی «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» منتشر شده است چند نکته مهم دارد، یکی این که آشوری با معرفی دو نماینده مشهد صادقی و دیالمه به پاسداران بازداشت شد. اسم قاسم صادقی در هیچ یک از اسناد دیگر نیامده است. آیا علاوه بر دیالمه، او هم در این دستگیری نقش داشته است؟ دوم. این دستگیری با کدام حکم قانونی صورت گرفته بود؟ آنچه حائز توجه فراوان است این که در این سند اثری از حکم دادستانی نیست! چگونه بدون حکم دادستانی، یکی از تماشاچیان در مجلس قانون گذاری به شیوه غیرقانونی بازداشت شده است؟! سوم. مطابق این سند، اتهام ابتدایی او ترویج مجاهدین خلق بوده است. با توجه به این که سازمان مجاهدین خلق در آن زمان وارد فاز مسلحانه نشده بود، معلوم نیست ترویج آن مطابق کدام ماده قانونی جرم بوده است؟! چهارم. در این سند به زمان انتقال آشوری از مجلس به زندان اوین و دو سه روز حبس غیرقانونی او در دفتر دیالمه اشاره ای نشده است!

ح. آشوری در رساله «من و آقای خ» درباره سوابق عبدالحمید دیالمه چنین نوشته است: «تزدیکی های [پیروزی] انقلاب که من به برنامه ای در دبیرستان دکتر شریعتی مشهد قول داده بودم، در دومین جلسه اش چندتائی به سرپرستی آقای [عبدالحمید] دیالمه [۱۳۶۰-۱۳۳۳]، ظاهراً به بهانه ی بحث، لکن با چاقو و چشم غره و امثال آن حضور به هم رسانیدند و به دنبال آن نیز ایشان (خ) [خامنه ای] سرپرست جلسه (داودپور) را احضار می کند و با آنچه خود می دانسته و می توانسته ملزم به تعطیل برنامه می کند و برای جلسه ی سوم خود گوینده ای می فرستد که اصل برنامه تعطیل نشود، که شد».^{۱۴۸} پس دیالمه حداقل از سال ۵۷ زاغ سیاه آشوری را چوب می زده است.

خ. علی طهماسبی (متولد ۱۳۲۴): «در جریان زلزله قائن [۲۶ دی ۱۳۵۷] در جهاد سازندگی خراسان تنظیم کننده ستاد کمک های رسیده به زلزله زدگان و تا شروع جنگ عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی بودم. مجمع احیای تفکرات شیعی و جنبش مجاهدین با علم و کتل آمده بودند و یکی از مشغله های اصلی ما شده بود میانجی گری در دعوی این دو گروه. روزی [عباس] واعظ طبسی زنگ زد به مناسبتی، به او گفتم به این مجمعی ها بگویند شلوغ کاری نکنند. طبسی به حمایت از آن ها موضع گیری کرد که این ها بچه های خوبی هستند. در انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی [۱۳۵۸] ما حسین برازنده [۱۳۷۳-۱۳۲۱] را از مشهد کاندید کردیم. دیالمه چه بازی کثیفی در آورد تا نماینده شود. پشت حرف های [سید روح الله موسوی] خمینی علیه [محمد] مصدق و ملی گرایی قایم شده بود^{۱۴۹} و از [سید ابوالقاسم] کاشانی طرفداری می کرد. جریان رسمی اهل دروغ بستن هم بود. دیالمه هم در این دروغ پردازی نقش داشت.»^{۱۵۰}

^{۱۴۷} روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور، ص ۱۸۸.

^{۱۴۸} متن کامل این رساله و تحلیل آن در بخش سوم منتشر شد.

^{۱۴۹} بنگرید به یادداشت [دفاع از مسلمانی مصدق!](#) ۱۴ اسفند ۱۳۹۵.

^{۱۵۰} علی طهماسبی در گفتگو با نگارنده.

عبدالحمید دیالمه دبیر مجمع احیای تفکرات شیعی مشهد نزدیک به انجمن حجتیه،^{۱۵۱} به جریان گروه‌های فشار از قبیل انصار حزب‌الله بعدی^{۱۵۲} متعلق است.^{۱۵۳} رقیب او در انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی در مشهد حسین برازنده (متولد ۱۳۲۱) بود. جنازه برازنده، قرآن پژوه در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۷۳ نزدیک زندان وکیل آباد مشهد پیدا شد. او در زمره قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای ایران است.^{۱۵۴}

اینکه یک شهروند تماشاچی فاقد پیشینه کیفری بدون حکم دادستانی در مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۹ توسط پاسدارانی که ضابط قانون نبوده‌اند، دستگیر شده، دو سه روزی در یکی از اتاق‌های مجلس اسیر بوده، و حوالی ۱۱ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۹ به دادستانی انقلاب تهران در زندان اوین تحویل داده شده است، دادستانی انقلاب با کدام مجوز قانونی او را تحویل گرفته است؟ چرا دستگیرکنندگان آشوری را مؤاخذه نکرده است؟ خصوصاً این که این دستگیری چند ماه بعد به اعدام آشوری انجامیده است. مسئولان قضایی وقت عبارت بوده‌اند از: محمد کچویی (۱۳۶۰-۱۳۲۹) رئیس زندان اوین، سید اسدالله لاجوردی (۱۳۷۷-۱۳۱۴) دادستان انقلاب تهران، علی قدوسی (۱۳۶۰-۱۳۰۶) دادستان کل انقلاب اسلامی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۳۹۵-۱۳۰۴) دادستان کل کشور، و سید محمد بهشتی (۱۳۶۰-۱۳۰۷) رئیس دیوان عالی کشور. از آن جا که این قبیل امور در دادستانی انقلاب صورت می‌گرفته سه نفر نخست مسئول این بازداشت غیرقانونی بوده‌اند. در بخش بعدی در این زمینه اسناد و مدارک موجود درباره بازداشت آشوری که در دوران زندان او منتشر شده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

جمع‌بندی

امیر مجد (نایب خامنه‌ای در منبر و محراب از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷) نقش گروهی که خامنه‌ای در حلقه مرکزی و آشوری یکی از اعضای حلقه ثانوی آن بوده «تفسیر نوین و برداشت‌های جدید و سنت‌شکن آیات و روایات» معرفی می‌کند. او در بهار ۱۳۵۷ بعد از انتشار توحید آشوری، حکم بین خامنه‌ای و آشوری در اختلافاتشان در مورد برداشت از قرآن و اسلام (نه مالکیت معنوی کتاب!) بوده است. او حق را به آشوری داده است. علی حکمت (همشهری و دوست آشوری در مشهد و تهران) دیدگاه انتقادی‌اش درباره کتاب توحید را اواخر ۱۳۵۶ در هشت صفحه از آلمان برای آشوری فرستاده است. هادی خانیکی (همشهری آشوری): او نقد را چندان برنمی‌تابید. مبنای باورش این بود که اگر خدا به مارکسیسم اضافه شود می‌شود اسلام، و اگر خدا از اسلام کم شود می‌شود مارکسیسم. آقای خامنه‌ای حوالی زمستان ۱۳۵۶ به تندی از توحید آشوری انتقاد کرد. آشوری در سال ۵۷ در مدرسه علوی تهران در بین دیدارکنندگان عمومی با آقای خمینی دیده شده است.

^{۱۵۱} «شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۶۰: آقای [عبدالحمید] دیالمه آمد و مطالبی گفت که خود را از اتهام انجمنی [حجتیه] بودن تبرئه نماید، قبول کردیم.» (اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹)

^{۱۵۲} از قماش حسین الله‌کرم، مسعود دهنمکی، و علی اکبر رائفی‌پور.

^{۱۵۳} برای آشنایی بیشتر بنگرید به: نشریه شاهد یاران: شهید بصیرت: یادمان شهید دکتر دیالمه، شماره ۱۱۲، بهمن ۱۳۹۳، ۹۲ صفحه.

^{۱۵۴} نامش در زمره قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای این جا آمده است: شوکران اصلاح: دفاعیات عبدالله نوری، به پیوست رأی دادگاه ویژه روحانیت و پاسخ عبدالله نوری به رأی دادگاه، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۷۶.

روزنامه کیهان مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ در خبر ترور سرلشکر سید محمدولی قرنی توسط گروه فرقان «به نقل از منبع مطلع آشوری نویسنده کتاب توحید را از اعضای برجسته این گروه» معرفی می کند.

آشوری بلافاصله این خبر را تکذیب می کند و کیهان بخشی از تکذیب او را منتشر می کند: «این جانب نه تنها عضو برجسته گروه فرقان نیستم، بلکه شناختی از این گروه ندارم.» کیهان منشأ اشتباه را خلط کتاب «توحید و ابعاد گوناگون آن» فرقان با «توحید» آشوری عنوان می کند.

آشوری که متوجه خطیر بودن این افترا بود، برای شناسایی «منبع مطلع» خبر کیهان حضوراً به ملاقات مدیران روزنامه کیهان در تهران می رود. اما آن ها از افشای نام «منبع مطلع» خودداری می کنند.

آشوری در نامه مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به مهدی هادوی نخستین دادستان کل انقلاب اسلامی رسماً علیه مفتریان در روزنامه کیهان اعلام جرم می کند.

او حوالی ترور مرتضی مطهری توسط فرقان، با در دست داشتن رونوشت این اعلام جرم به کمیته مرکزی انقلاب اسلامی در میدان بهارستان می رود، و بلافاصله بعد از شناسایی به جرم عضویت در گروه فرقان دستگیر می شود! کتاب «ترکیب التقاط و ترور: بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان» منتشر شده از سوی «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» منبع خبر کیهان را «کمیته انقلاب اسلامی» معرفی کرده است.

اسدالله برادر آشوری به خامنه ای مراجعه می کند. خامنه ای می گوید: «او را اشتباهی گرفته اند. البته اخوی شما هنوز خام است!» اما با هادوی تماس می گیرد. سید احمد خمینی و مهدی عبدخدایی هم جداگانه با هادوی تماس می گیرند.

کمیته انقلاب هم هیچ مدرکی بر ارتباط آشوری با فرقان پیدا نکرد. او بعد از یازده روز حبس در سلول انفرادی و اعتصاب غذا از زندان آزاد شد.

آشوری بعد از آزادی، برای تشکر به دیدار خامنه ای می رود. این آخرین دیدار آن ها بعد از اختلافاتشان در مورد کتاب توحید است.

آشوری در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ در نامه به «امام خمینی» شرح ستمی که با او رفته بود با «رهبر جمهوری اسلامی» در میان می گذارد و بار دیگر از مفتریان شکایت می کند، شکایتی که هرگز به جایی نمی رسد.

تنها منبع همکاری آشوری و فرقان یک سند ساواک است که علاوه بر تناقض های متعدد درونی، منبع آن «بهرروز ذوفن» است، از مبارزان قبل از انقلاب که از سال ۱۳۵۴ با ساواک همکاری می کرده و از اول سال ۱۳۵۷ رسماً از ساواک حقوق می گرفته است. ذوفن در بهار ۱۳۵۸ به دفتر مرکزی کمیته انقلاب اسلامی سر می زده است. آن عضو کمیته که خبر مجعول فرقانی بودن آشوری را به روزنامه کیهان داده بود، به احتمال بسیار قوی از ذوفن شنیده بود. ذوفن مدتی در دفتر سیاسی وزارت کشور مسئولیت داشته است. بعد از دسترسی انقلابیون به پرونده ساواکش دستگیر و بعداً با پادرمیانی هاشمی رفسنجانی آزاد می شود.

اظهارات ضد و نقیض حمیدرضا نقاشیان در این باره و عدم ارائه کمترین مدرکی مبنی بر تأسیس فرقان توسط آشوری، خبر واحدی است که به دلایل متعددی از هر حیث از درجه اعتبار ساقط است.

گزارش مخدوش ذوفن به ساواک و اظهارات بی پایه نقاشیان، منابع اصلی کتب مراکز امنیتی جمهوری اسلامی

درباره فرقانی بودن آشوری است!

آشوری علی رغم قرابت فکری با فرقان در شیوه تفسیر قرآن و اسلام، و احتمال تأثر فرقان از افکار وی، اولاً هرگز عضو گروه فرقان نبوده، ثانیاً با مشی تروریستی این گروه هیچ موافقتی نداشته، و ثالثاً رهبر فکری این گروه هم نبوده است.

آشوری در تاریخ سوم شهریور ۱۳۵۹ با همسر و پنج فرزندش از مشهد به تهران مهاجرت می کند، و اسمش را می گذارد «هجرت تاریخی»!

او در یکی از طبقات یک آپارتمان سه طبقه در خیابان انزلی ساکن می شود. در طبقه دیگر علی اصغر (امیر) زهتابچی و خانواده ساکن بودند. زهتابچی خرداد ۱۳۶۰ در ارتباط با مجاهدین دستگیر و اعدام می شود. آپارتمان متعلق به مجاهدین خلق بوده و ساکنان اجاره نمی پرداختند.

آشوری بعد از انقلاب از سخنرانان جنبش مجاهدین خلق بوده است.

حبیب الله آشوری - ضدامپریالیست - در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۵۹ برای شنیدن مذاکرات مجلس درباره آزادی گروگان های سفارت آمریکا به دعوت محمد منتظری نماینده مردم نجف آباد به مجلس شورای اسلامی می رود و از طریق احمد ملازاده نماینده گناباد (هم شهری اش) وارد مجلس می شود و در جایگاه تماشاچیان می نشیند. پاسداران محافظ عبدالحمید دیالمه نماینده مشهد در صحن مجلس بدون حکم دادستانی قبل از پایان جلسه عبایش را به سرش می کشند و او را به وضعی موهن کشان کشان به سرعت از صحن علنی مجلس به یکی از اتاق های مجلس می برند.

آشوری دو سه شب در اتاقی در مجلس محبوس بوده است و بعداً به دادستانی انقلاب تحویل داده می شود. چگونه ممکن است حراست، هیأت رئیسه و خصوصاً رئیس مجلس از دستگیری و حبس غیرقانونی یک تماشاچی در مجلس بی اطلاع بوده باشند؟!

دادستانی انقلاب یا زندان اوین با کدام مجوز قانونی او را تحویل گرفتند؟ چرا دستگیرکنندگان آشوری را مؤاخذه نکردند؟

دیالمه از سال ۵۷ با افکار آشوری مشکل داشته و برای برهم زدن جلسات سخنرانی وی در مشهد می کوشیده است. اسدالله آشوری ۱۳ آبان ۵۹ برای پیگیری کار برادرش از مشهد به تهران می آید. می خواهد به خامنه ای مراجعه کند تا کمک کند برادرش آزاد شود. به مجلس راهش نمی دهند. علی گلزاده غفوری نماینده مردم تهران در مجلس به او می گوید اگر بدانند تو برادر آشوری هستی ترا هم دستگیر می کنند!

۱۹ اسفند ۱۴۰۳

بخش ششم. اعدام آشوری، صاحب توحید (بهزودی)



kadivar.com

<https://kadivar.com/21639/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.